

<http://www.binesheno.com/Files/books.php>

قفسه کتابخانه مجازی سایت بینش نو

۱۳۸۷

حکمت‌انج

جامعه‌شناسی کاربرد تک‌واژه «الرَّحْمَنُ»

در انهدام توتمیسم عرب

مرتضی رضوی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۶ کاربرد تک واژه «الرَّحْمَن»

ابتکار باشد. بی تردید در این آرمان کاملاً موفق نشده ایم و اعضای جلسه همگی باور داریم اگر بتوانیم با درصدی از موفقیت پیش برویم، خود توفیق بزرگی است. جلسه اصلی (که گاهی محصول آن به صورت کتاب و یا به صورت مقالات به سایت داده می شود) روزهای پنج شنبه از ساعت ۵/۵ تا ساعت ۱۱/۵ شب با صورت و ماهیت کاملاً آزاد برگزار می شود، تحمل ۶ ساعت بحث علمی دشوار است اما اگر خودمانی و با آزادی روحی و بدون رسمیت باشد هم قابل تحمل می شود و هم شیرین به ویژه اگر موضوع مباحث چیزی باشد که عضوی از جلسه آن را یافته و به محفل آورد.

انسان مسئولیت پذیرترین موجود و در عین حال مسئولیت گریزترین موجود است کارها و برنامه های رسمی را به سختی تحمل می کند. اگر ماهیت موضوع و یا دستکم شکل و صورت آن، غیر رسمی باشد یعنی از حالت «تکلیف» بودن فارغ باشد بیش تر قابل تحمل می شود. در همین راستا مسئله ای را که در یکی از حلقات بررسی شد و تنها یک جلسه در محورش بحث شد، در این جا بیاورم: یکی از اعضا در باره معنی و پیام آیه ۷۲ سوره احزاب، پرسش و چون و چرائی داشت، در حلقه آن شب عنوان کرد: مراد از امانت در آیه «**أَنَا عَرْضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا**» چیست؟ در واقع سه پرسش در کنار هم قرار دارد:

۱- مراد از امانت چیست؟

۲- شمول عبارت «السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ» تا چه حد است آیا شامل

جانداران و حیوانات نیز می باشد؟

مقدمه

قرار است موضوعات و مطالبی که در محفل ما مطرح می شوند غیر از موضوعاتی باشند که در محافل کلاسیک حوزه عنوان می شود. نه به آن جهت که خدای نکرده نگاه منفی به روند کلاسیک داشته باشیم بل به این جهت که به قدر کافی (و در مواردی بیش از حد کفایت) به آن ها پرداخته می شود و گوشه ای از آن گلیم مقدس، زمین نمی ماند تا ما آن را برداریم.

بهرتر است به مواردی کلیدی غیر سنتی و غیر کلاسیک پردازیم؛ موضوعی را محور بحث قرار دهیم که هم جای آن خالی است و هم به اصطلاح نقش استارت و کلیدی داشته باشد و در دیگر مباحث و موضوعات نیز به درد بخورد، بایی باشد که بتوان از پنجره آن به ابواب دیگر نیز نگاه کرد.

بنا بر این است حتی الامکان چیزهای اساسی و اصولی به گفتگو گذاشته شود؛ یا خود موضوع ابتکاری باشد و یا دستکم متد و سبک تحقیق و بررسی، در بستر

۳- ابتدا به نظر می رسد آیه در مقام تمجید از انسان است اما جمله اخیر: «آنه کان ظلوماً جهولاً» خبر از یک نکوهش شدید می دهد. بالاخره معلوم نمی شود انسان به دلیل امتیازش امانت دار امانت گشته یا به دلیل ظلوم و جهول بودنش؟
مراد از امانت همان نفس «امانت» است که در عالم مخلوقات؛ آسمان و زمین، کوه و دشت، خزنه و چرنده هیچ کدام امانت پذیر نشدند و هیچ تعهد امانتی ندارند؛ نه چیزی را به عنوان امانت می پذیرند و نه می توان چیزی را به آن ها به عنوان امانت سپرد که متعهد حفظ آن باشند هرگز آهویی چیزی را به آهوی دیگر به عنوان امانت: نسپرده است و برعکس. تنها انسان است که هم امانت پذیر و هم امانت سپار، است. و این جنبه امتیاز و ستودگی بشر است. و چون در مواردی به همان امانت خیانت می کند ظلوم است، توان و صفت ظلوم بودن در هر انسان هست بعضی ها با کنترل نفس و هدایت الهی صفت مذکور را مهار کرده اجازه نمی دهند به فعالیت برسد و حتی برخی آن را از ذات خودشان برکنده و بر می اندازند.

جهول: صفت جهول در این باره از دو جهت قابل دریافت است هم بی تردید چیزی به نام خیانت مبتنی بر جهل است و هم کسی که در سپارش امانت دقت نمی کند کار جهل آمیزی می کند.

و این است معنای آن تناقض که در بدو امر از جمله «انسان مسئولیت پذیرترین و در عین حال مسئولیت گریزترین موجود است» که در واقع تناقضی در میان نیست و مانند پیام آیه مذکور که در باره «نوع انسان» نه تک افراد، سخن می گوید او را ممتاز و در نگاهی که به موارد و مصادیق امانت دارد، در میان نوع انسان نکوهیدگی را می بیند.

۸ کاربرد تک واژه «الرَّحْمَن»

انسان موجود «دو شخصیتیه» است: فطرت انسان امانت پذیر و امانت سپار است اما غریزه او (که همان روح حیوانی است) اهمیتی به امانت نمی دهد بل معنای آن را نمی فهمد.

همین طور فطرت انسان مسئولیت پذیر است اما غریزه او به شدت مسئولیت گریز است. اسلام از ما نمی خواهد که مانند «ملامتیه» یا «راهبان» به غریزه کُشی بپردازیم، از ما می خواهد اعتدالی میان فطرت و غریزه ایجاد کنیم خود خواهی ها و خود سری های غریزه را کنترل کنیم.

یک جلسه علمی کلاسیک، کاملاً فطری و به شدت بر علیه غریزه است اما یک جلسه آزاد و خودمانی، آن اعتدال را فراهم می آورد و آن را قابل تحمل تر می کند. البته هر کدام در جای خود لازم و روش کلاسیک در نظام اجتماعی ضرورت دارد.

آن حدیث ها که امانت را در آیه مذکور به «ولایت» تفسیر می کنند مصداق اعلامی امانت، و نیز مصداق سترگ خیانت به امانت را در نظر دارند.

دیگر نظریه ها درباره تفسیر آیه مذکور بی هوده و از سرایش های کعب الاحبارها و یهودانی مانند وهب بن منبه و افراد غیر مسئول مانند عکرمه و قتاده، ناشی شده است.

مطلب بالا را در حد فشرده آوردم تا چگونگی تحمل جلسات علمی ۶ ساعته را (آن هم با شوق و ذوق فراوان) معرفی کرده باشم.

در دیگر روزهای هفته نیز جلسه های یک، دو، و سه ساعته داریم که نه وقت معین و نه حضور موظف و نه اعضای مشخص دارد و گاهی از شهرستان ها و یا به طور اتفاقی تشکیل می شود.

نمی دانم نظر دیگران چیست اما با تجربه چندین ساله معتقد شده ام این گونه جلسات آزاد، با موضوعات آزاد ضرورت دارد، گاهی موضوعی تنها وقت یک جلسه را می گیرد و گاهی چندین جلسه به طول می انجامد.

در یکی از جلسات این پرسش مطرح شد: آیا ترجمه بسم الله الرحمن الرحيم، به «به نام خداوند بخشنده و مهربان» صحیح و کامل است؟ با مراجعه به حدیث هائی که در محور آن آمده بحث دامنه داری پیش آمد که علاوه بر یک بررسی صرفاً لغوی یک کاربرد اجتماعی بس مهم در بستر جامعه شناسی را ایجاب می کرد.

آیه ۴۶ سوره اسراء می فرماید: «و اذا ذكرت ربك في القرآن وحده ولّوا علی ادبارهم نفورا»؛ و هنگامی که پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد می کنی آنان با حالت رمش و رمندگی از تو روی بر می گردانند.

حدیث هم می فرماید: مراد این آیه و نیز شأن نزول آن، «بسم الله الرحمن الرحيم» است. بنابر این:

۱- کدام عنصری از معنی در این گزاره نهفته که موجب رمیدن بت پرستان می شده است.

۲- عنصر مذکور در معنی و کاربرد کدام یک از واژه های آن نهفته است؟

۳- آن بار معنایی توحید و یگانگی در کجای «بسم الله الرحمن الرحيم» هست که موجب رمیدن مشرکان می شد؟

۴- اگر حدیث و حدیث ها نبودند گمان می کردیم مراد این آیه، «لا اله الا الله» است که شعار صریح و اصلی اسلام در توحید است. اما با کمال شگفتی می بینیم

۱۰ کاربرد تک واژه «الرحمن»

که حساسیت شدید مشرکان تا حد رمش، بر «بسم الله الرحمن الرحيم» بوده نه به «لا اله الا الله». چرا و برای چه؟

بدیهی است پاسخ به این پرسش از یک سو نیازمند شناخت دقیق «بسم الله الرحمن الرحيم»، و از سوی دیگر نیازمند شناخت جامعه عرب جاهلی است به ویژه ماهیت «شرك» ی که در آن جامعه بود و شناخت آن ویژگی شرك عرب که خودش را در قبال «بسم الله الرحمن الرحيم» بیش از «لا اله الا الله» آسیب پذیر می دید. موضوعی که تا کنون بحث و بررسی نشده است.

این جزوه در این راستا تقدیم می شود.

سالروز میلاد امام سجاد(ع) ۱۴۲۹/۱/۵ قمری.

۱۳۸۷/۵/۱۷ شمسی.

مرتضی رضوی

توتمیسم و جامعه عرب جاهلی

شرک عبادی و شرک اجتماعی: آن چه در عینیت تاریخ گذشته است نشان می دهد که شرک و باور مشرکانه، دو نوع بوده است: شرک عبادی و شرک اجتماعی.

شرک عبادی: اگر مردمی تنها در عبادت و پرستش شان مشرک باشند و نظام اجتماعی شان را بر اساس باورهای شرکی خود سازمان نداده باشند، شرک شان عبادی است. چنین جامعه ای و مردمش تنها در پرستش مشرک هستند و دیگر ابعاد زیستی شان (از قبیل حقوق فردی، حقوق خانواده ای، حقوق اجتماعی و درون جامعه ای، حقوق بین الملل یا بین القبايل، اخلاق، تربیت، مدیریت، امتیازات،

۱۲ کاربرد تک واژه «الرَّحْمَن»

سیاست و ریاست و... و بالاخره طبقات اجتماعی) بر اساس آن شرک بنیان گذاری و نهادینه نشده است.

گرچه در چنین جامعه ای نیز همه ابعاد اجتماعی و فردی، بی تردید از باورهای مشرکانه، متأثر خواهد بود. لیکن بحث در «بنیانگذاری و نهادینه شدن» است. بنیان گذاری امور اجتماعی بر پایه شرک و نهادینه شدن آن بر این پایه، با نهادینه شدن شرک در درون اجتماع، فرق دارد. و در بیان دیگر: در هر جامعه مشرک، شرک نهادینه می شود؛ در شرک عبادی شرک نیز یکی از ابعاد جامعه می شود در ردیف دیگر ابعاد. اما در شرک اجتماعی همه ابعاد اجتماعی مبتنی بر شرک اجتماعی است و شرک، پایه اولیه است نه بعدی از ابعاد.

از باب مثال: در یونان تا ورود مسیحیت در آن زمین، توتمیسم و باور به خدایان متعدد بسیار، در قالب شرک عبادی بود نه شرک اجتماعی. شرک در آن جامعه بس ریشه دار و نهادینه شده بود اما ابعاد اجتماعی بر اساس شرک بنیان گذاری نشده بود. این نکته بل که این اصل، بسیار مهم و دقیق است.

در یونان، حقوق، امتیازات و...، مطابق نظام و وظایف خدایان تنظیم نمی شد؛ الهه ها در یک سازمان معینی (مثلاً) کارهای تکوینی و طبیعی جهان را به عهده داشتند. در طرف دیگر افراد و اجتماع انسانی نیز کارها و وظایف و حقوق زیستی خود را تعیین و تنظیم می کردند.

حتی «آرس» که خدای جنگ بود و مجسمه اش پرستش می شد، فقط خدای طبیعت جنگ بود نه خدای جنگنده و رزمنده تا در میدان رزم بشرها حاضر شود و سرنوشت جنگ را تعیین کند. گرچه بر اساس همان تأثیر پذیری که بیان شد، گاهی جنگجویان در میدان نبرد چشم یاری از او داشتند.

توتیمیس و جامعه عرب ۱۳

در توتیمیس یونان حتی میان خدایان و انسان ها نوعی رقابت نیز وجود داشت مثلاً اگر در فصل زمستان می توانستند به خوبی و خوشی به بهار برسند می گفتند: امسال بر خدای سرما پیروز شدیم. هنوز هم در ادبیات اروپا وقتی که کوه نوردان قلّه بلندی را فتح می کنند، می گویند: بر خدای ارتفاع پیروز شدیم. در جای، جای داستان «آدیسه» که هومر آن را سروده و از اساطیر مهم یونان است، عنصری از این رقابت میان خدا و انسان، حضور دارد.

عنصر رقابت میان خدا و انسان از فرهنگ یونان به آئین توحیدی یهود نیز سرایت کرد که امروز در شمارش تفاوت های ادیان می گویند: رابطه انسان با خدا در اسلام رابطه عبد و معبود (عبد و مولی) است. و رابطه انسان با خدا در مسیحیت رابطه محبتی است. و در یهودیت رابطه رقابتی است.

در موارد متعدد از تورات امروزی، نمونه هائی از این رقابت هست حتی پیامبران نیز با خدا رقابت می کنند به حدی که مثلاً یعقوب با خداوند کشتی می گیرد. و چون در آغاز و دوران صنعت و مدرنیته اکثر کاشفان و مخترعان اروپا یهودیان بودند، در ادبیات غرب هر کشف و اختراع نوعی پیروزی بر خدا تلقی می گشت. این بینش در جامعه مسیحی اروپا باز مانده بینش یونان از یک طرف و باور یهودی موجود، از طرف دیگر است.

جمع میان پرستش خدایان و در عین حال رقابت با آنان، یکی از مشکلاتی بود که روح فردی و اجتماعی یونانیان را رنج می داد و همواره یک نوع بلا تکلیفی و تناقض روانی را موجب می گشت و آثار منفی اجتماعی نیز داشت که باید عدم تمرکز قدرت و دولت در یونان و وجود دولت های متعدد در آن سرزمین را از آثار آن دانست.

۱۴ کاربرد تک واژه «الرَّحْمَن»

درباره یهود نیز در یک نگاه دقیق جامعه شناسانه (مبتنی بر روان شناسی فردی و روان شناسی اجتماعی) باید گفت: عامل مهم عدم تداوم قدرت مرکزی و عدم تداوم دولت در جامعه یهود، همین «رقابت» بوده است؛ انسانی که حق دارد با خدا رقابت کند چرا نباید با افراد انسان و دولت رقابت نکند. حس رقابت بر آن حس شدید ناسیونالیسم یهودی که در تاریخ شدید تر از آن یافت نمی شود، فائق آمده و جامعه شان را متلاشی کرد و در پهنه جهان در به در منتشر شدند.

و همچنین یونان در عرصه فرا ملی خود با این که قرن های متمادی اندیشمند ترین جامعه در میان جوامع اروپائی بود، هیچوقت نتوانست عملاً به سروری اروپا برسد و در برهه های زیاد زیر سلطه دیگر اروپائیان قرار داشت.

شرک اجتماعی: در این نوع شرک علاوه بر «شرک در پرستش» نظام و سازمان اجتماعی جامعه نیز از بن و پایه و زیربنا بر اساس شرک بنیان گذاری، پی ریزی و سازمان دهی می شود، یا بگوئیم نظام و سازمان می یابد.

باید توجه کرد: همه انواع بت پرستی از یک ریشه واحد که توتیمیس است بر خاسته اند و از نظر منشأ و آغاز، ماهیت واحد دارند. فرقی که در میان شان پیدا شده فرق تاریخی است یعنی برخی پیش رفته تر شده و از شرک اجتماعی رهیده و حتی به مرحله «رقابت» نیز رسیده اند مانند یونان، و برخی دیگر در نظام ابتدائی خود در جا زده و در شرکی که هم پرستش است و هم شرک اجتماعی، باقی مانده اند مانند بت پرستان بومیان دور افتاده و جزایر، و مانند عرب جاهلی در پیش از اسلام.

توتمیسم و جامعه عرب ۱۵

به توضیح بیش تر درباره شرک اجتماعی باز خواهیم گشت، بهتر است کمی در این جا روی همین «پیشرفت و رهیدن تدریجی از شرک اجتماعی» درنگ کنیم: تحول و تطوّر بت پرستی در یونان، بت پرستی را تا حدودی از امور اجتماعی بر کنار کرده و آن را از متن عملی جامعه به حاشیه رانده و تنها در بُعد عبادی جای داده بود. این سیر در حوالی قرن پنجم پیش از میلاد (کمی پیش تر از زمان سقراط) موجب چالش اندیشه ای درباره بت ها (الهه ها) ی شان شده بود. این چالش به این جهت بود که پیش رفت مدنی فاصله میان سازمان خدایان و سازمان اجتماعی مردم را بیش تر از پیش، کرده بود؛ روز به روز بر حرکت رانده شدن خدایان از متن زندگی، افزوده می شد گرچه با حفظ باورها و اعتقاد به الوهیت الهه ها.

عصر سقراط نقطه اوج این چالش بود، گرچه مخالفین سقراط نیز چندان نقشی (در حد پیشینیان خود) به بت ها قائل نبودند اما سقراط فدای این چالش گشت.

پس از سقراط، افلاطون به اصطلاح طرحی نو انداخت. باید تصریح کرد: علی رغم هیاهویی که اروپائیان درباره افلاطون به راه انداخته اند، او غیر از یک «هوشمندی» زیرکانه، هیچ چیزی نیاورده است تا بتوان آورده او را فلسفه نامید. همان طور که خود اروپائیان به ناچار نام کار او را «ایده آلیسم» و خیال پردازی نامیده اند. درست است در مقایسه با سوفسطائیان که گاهی واقعیت جهان را انکار می کردند باید افلاطون را فیلسوف به معنی این که سوفیست نیست نامید. افلاطون از اعدام استادش عبرت گرفت، از جانب دیگر کاملاً درک می کرد که سازمان سنتی خدایان دیگر جواب نمی دهد می توان هم سازمان جدید ارائه داد و هم محکوم به اعدام نشد.

۱۶ کاربرد تک واژه «الرّحمن»

در زمان او سیر تطوّر بت پرستی یونان به مرحله ای رسیده بود که هر خدائی خدای یک «کلی» بود: خدای طبیعت سبز، خدای عشق، خدای زیبایی، خدای باروری، خدای جنگ. که همه این مقولات، مفاهیم ذهنی بودند. خدایان در مصادیق و عینیات خارجی دخالت نمی کردند. و صرفاً هر کدام به یک سمت سمبلیک بسنده کرده بودند.

افلاطون طرح نو انداخت به جای خدایان پرشمار پیشین، خدایان پرشمار دیگر قرار داد: هر نوع از موجودات یک الهه ویژه و «رب النوع» دارد؛ انسان رب النوع مخصوص خود را دارد. همین طور اسب، درخت و... این خدایان پرشمار (به اصطلاح اداری) در یک چارت سازمانی، زیر نظر «رب الارباب» کار می کردند که در اصطلاح «مُثل» نیز نامیده می شوند.

این طرح با این که از جهاتی جدید و ابتکاری بود از جهت دیگر کاملاً ارتجاعی بود. تازه یونانیان به طور نسبتاً کامل بت ها را به مفاهیم ذهنی، و نقش شان را نیز یک مفهوم کلی ذهنی کرده و تنها سمت سمبلیک به آنان داده بودند و آنها را هم از متن واقعیت عینی طبیعت و هم از امور واقعی و عینی اجتماع بیرون کرده بودند که افلاطون از نو آنان را به موجودات واقعی و نقش شان را در طبیعت، نقش واقعی قلمداد کرد و به خدایان هم وجود عینی و هم نقش و سمت و کار عینی بخشید.

میان وجود الهه و نقش الهه یک ملازمه هست؛ اگر خود الهه وجود عینی و در خارج از ذهن داشته باشد بدیهی است که کار و نقش او نیز یک نقش عملی و کاری خواهد بود که در طبیعت وقوع واقعی خواهد داشت، و بالعکس: اگر نقش و

توتمیسم و جامعه عرب ۱۷

کارهای یک الهه در عینیت طبیعت وقوع واقعی داشته باشد بی تردید وجود او نیز یک وجود واقعی خواهد بود نه یک مفهوم ذهنی و سمبلیک.

افلاطون معتقد شد که «کلی» ها مفهوم صرفاً ذهنی نیستند بل وجود خارجی دارند، و ربّ النوع های پرشمار خود را موجودات واقعی پنداشتند که یونانیان پیش از مهاجرت از آسیای مرکزی خدایان سنتی خود را چنین می پنداشتند اما همگام با پیش رفت و تطوّر شان از این پندار خیال پردازانه رهیده بودند. این بود عنصر ارتجاعی در طرح نو افلاطون.

اما نو آوری های افلاطون:

۱- خدایان سنتی پیش از افلاطون (هم در دوره ای که موجود واقعی پنداشته می شدند و هم در دوره ای که فقط «مفهوم» و سمبلیک بودن) گاهی با همدیگر درگیری ها، مناقشه ها و تعارض ها داشتند که منشأ داستان های افسانه ای شیرین دراماتیک و گاهی منجر به تراژدی، گشته است.

اما در چارت سازمانی افلاطون، هر الهه در جای گاه خود و نقش خود کار می کند و حتی از هماهنگی دیگر خدایان نیز برخوردار است.

۲- در طرح افلاطون، از پرشماری خدایان به سبک سنتی، کاسته شد و پرشماری دیگر به شماره انواع موجودات، در جای آن نشست. در نتیجه مثلاً خدای زیبایی از بین رفت، و زیبایی هر کس یا هر چیز از خود ربّ النوع گرفته می شد نه از خدای مستقلی به نام خدای زیبایی. او می گفت: انسانی که زیباتر

۱۸ کاربرد تک واژه «الرّحمن»

است زیبایی بیش تری از ربّ النوع انسان گرفته است و افراد بد گِل مثل سقراط زیبایی کمتری از رب النوع گرفته اند.

۳- خدایان افلاطون همه کارهای طبیعی را انجام می دادند مانند خدایان سنتی یونانیان در آسیای مرکزی و پیش از مهاجرت (همان ارتجاع مذکور) اما در امور اجتماعی دخالت نمی کردند و چندان نقشی نداشتند و همه امور اجتماعی را به مردم وا می گذاشتند.

طرح افلاطون در این بخش (کارهای اجتماعی) با دوره اخیر یعنی همان قرن پنجم پیش از میلاد مطابقت دارد. می توان گفت: او خدایان را در شکل خدایان جدید از حاشیه به متن آورد اما نه به متن جامعه، بل تنها به متن طبیعت.

۴- چارت مورد نظر افلاطون از آن همه مجهولات و نکات سؤال برانگیز که در محور خدایان سنتی بودند، فارغ، آسوده و راحت بود. مثلاً در میان خدایان سنتی زئوس با آن همه (به اصطلاح) بزرگی و عظمت، خود زاده پدر و مادر و سومین پسر خانواده بود. هر ذهن ساده سالم نیز در این باره دچار مشکل و سؤال می شد. و امثال این قبیل مشکلات و سؤالات در الهه های سنتی بسیار بود. اما در چارت افلاطون چنین چیزی وجود نداشت.

۵- حدود و اختیارات هر خدا در چارت افلاطون در حدی که برای ذهن بشر ممکن است، مشخص و معین بود. اما در سازمان سنتی قلمرو خدایان در بیش تر موارد دچار تداخل و تعارض می گشت.

۶- ساختن تندیس برای بت های افلاطون و تعیین شکل و شمایل بت ها، کاملاً روشن و تکلیف مردم مشخص بود که برای الهه انسان یک پیکر انسان که نشان گر قدرت کامل بشری، زیبایی اتم بشری و... باشد ساخته می شد و همین طور برای

توتمیسم و جامعه عرب ۱۹

دیگر ربّ النوع‌ها. اما در سازمان سنتی همیشه نوعی بلا تکلیفی و اصول غیر معین، موجب بگو مگوهای شدید می‌گشت، گرچه شخص هنرمند در ساختن تندیس یا ترسیم نقاشی خدایان می‌توانست آزادی عمل بیش تری داشته باشد که نسبت به آن در چارت افلاطون این آزادی را نداشت.

و روشن است که هنر و هنرمند و تحول و تکامل شان در این دو دوره با هم متفاوت خواهد بود و بوده است: اگر هنر یونانی در پس از افلاطون پیش رفته تر از دوره سنتی فرض شود باز باید گفت اگر دوران سنتی ادامه می‌یافت پیش رفته تر و (به اصطلاح) تکامل یافته تر از دوره پس از افلاطون می‌گشت. زیرا علاوه بر آزادی مذکور چاشنی‌های خیال‌انگیز عصر سنتی خیلی قوی تر از چارت افلاطون بود. و به خاطر همین نکته است که غربیان گاهی می‌کوشند که کار او را در مقام یک کار «شبه علمی» به ذهن مخاطب القاء کنند که کار علمی محدود کننده است.

افلاطون یک راه میانه را برگزیده بود که حال و هوایی از عصر سنتی را به همراه داشت و این گزینش هوشمندانه موجب شد که مانند استادش اعدام نشود. از دیدگاه رئالیسم و ایده‌آلیسم، خدایان عصر سمبلیک و اعتقاد به آن‌ها رئالیسم تر و واقع‌گرایانه تر بود تا اعتقاد به خدایان افلاطون، او همه خدایان خود را دارای وجود واقعی می‌دانست. به خاطر این «فرض» و فرض‌های پر شمار بود که او از مردم می‌خواست بدون چون و چرا آن فرض‌ها را بپذیرند. فرض موجود واقعی در خارج از ذهن و عینیت جهان هستی فرق زیادی دارد با فرض سمبل‌های صرفاً ذهنی و سمبلیک ذهنی.

۲۰ کاربرد تک واژه «الرّحمن»

هر انسانی می‌تواند مفهوم ذهنی «عدالت» را بپذیرد گرچه در کل جهان عدالتی وجود نداشته باشد اما پذیرش آن همه خدایان به عنوان موجودات واقعی و تصمیم‌گیرنده و دارای نقش عملی، به حدی مشکل بود که بوی «خود فریبی» می‌داد.

ارسطو: ارسطو آن همه خدایان پر شمار افلاطون را جمع کرده و در یازده خدا خلاصه کرد: خدائی که «مصدر» است و ده خدای دیگر که با ترتیبی معین از او صادر شده‌اند و هر کدام از آن‌ها را «عقل» نامید.

در همین قدم اول، مشخص می‌شود که خدایان او «جسم» و «مجسم» نیستند اما به نظرش دارای وجود عینی واقعی هستند. گرچه نتوان برای شان تندیس ساخت و قابل پرستش به صورت بت مجسم، نباشند.

اما روح تجسم‌گرائی یونانی موجب شد ارسطو در این نقطه توقف نکند؛ هر کدام از خدایان ۹ گانه خود را یک فلک فرض کرد، فلک‌هایی که جسم هستند و با ستارگان شان به مردم چشمک می‌زنند، و دیگر نیازی نبود مردم زحمت کشیده تندیس درست کنند. و یک خدا را که «صادر اول» بود در حد فاصل خدای مصدر و افلاک ۹ گانه قرار داد و از تجسیم و تجسم آن خود را معذور داشت همان طور که درباره خود خدای مصدر نیز معتذر بود.

غربیان که نسبت به همه چیز خود تعصب شدید و جنون‌آمیز دارند هم به دوران بت پرستی سنتی یونان و هم به چارت ایده‌های افلاطون و هم به ایده‌های ده گانه ارسطو و هم به مسیحیت ارزش می‌دهند؛ دوره سنتی بت پرستی را در ادبیات و هنرشان حفظ کرده و دوره افلاطون را نسبت به آن، شبه علمی، و

توتیمیس و جامعه عرب ۲۱

ارسطوئیسم را «علم» می نامند اما علمی که به بایگانی تاریخ سپرده اند. و کاملاً آن را دور انداخته اند.

در قرن بیستم تنها یک ایده از ایده های افلاطون و ارسطو را از بایگانی در آورده و در جامعه به رسمیت شناختند و برخی از پارلمان های اروپائی از جمله پارلمان سوئد و انگلیس آن را تصویب کردند که عبارت است از حق همجنس بازی و یا به قول افلاطون «لزوم همجنس بازی»^۱

اصل «صدور» که جان مایه تفکر تخیلی ارسطو درباره خدایان است در اصول اعتقادی سنتی یونان بود که «خدائی از خدای دیگر پدید آید»، ارسطو نیز آن را پایه اصلی تر خود قرار داده است.

ایده آلیسم ارسطو در مقایسه با ایده آلیسم افلاطون از نظر کمیت و پر شمار بودن، سبک تر است و به سترگی آن نیست. اما اساس و پایه آن نیز کاملاً بر «فرض» مبتنی است؛ فرض اصل «صدور» و فرض تکرار صدور درباره هر کدام از خدایان ده گانه و فرض روابط آن ها با همدیگر و فرض هر کدام از خدایان به صورت و شکل یک فلک و فرض اداره جهان به وسیله افلاک زنده و با اراده، همگی تخیل محض و بر خلاف عقل و تعقل است. زیرا از بسیط مطلق، هیچ چیز صادر نمی شود. بسیط مطلق بودن با «مصدر بودن» یک تناقض بدیهی دارد و این از اولیات تعقل است. بی تردید اگر چیزی مصدر باشد مرکب هم خواهد بود نه بسیط.

^۱ رجوع کنید به آثار افلاطون از جمله «جمهوریت». و نیز به زندگی نامه افلاطون و ارسطو در منابع مربوطه.

۲۲ کاربرد تک واژه «الرَّحْمَن»

اروپائیان به ستوه آمده از کلیسای قرون وسطی، ابتدا رنسانس را رو به سوی یونان باستان، به راه انداختند، سپس هوشمندانه تغییر جهت داده و به سوی منطق ها و روش های نو روی آوردند و از قرن هفده به بعد افلاطون و ارسطو را در کوزه تاریخ گذاشتند اما یونانیات دوره سنتی را در عرصه هنر برای آرایش زیست اجتماعی حفظ کرده اند.

یک نکته مهم باید در این جا یاد آوری شود: وقتی که اروپائیان افلاطون و ارسطو را فیلسوف می نامند، منظورشان این نیست که آن دو، مکتب علمی و عقلی مستدل آورده اند زیرا برای هر عاقلی روشن است که مبانی فکری هر دوی آنان همگی «فرض» است مبانی ای که بدون دلیل و استدلال علمی و عقلی، مسلم فرض شده و پایگاه هستی شناسی و دیگر تبیین های آنان شده اند. مرادشان از فیلسوف در مورد آن دو فقط معنی مقابل سوفیست است.

در تطورات بعدی فلوطین لبنانی و شاگردانش، بر اساس یک تصور میانگین از مبانی آن دو، بحث های مشروحو را بر اساس همان فرض ها به راه انداخته اند، کارشان در نظر اروپائیان توسعه ورشد فلسفه به معنی مذکور در مقابل سفسطه است که باز معنی یک مکتبی که از آغاز مبانی اش تا فروعات مهمش، مستدل به دلایل علمی و عقلی باشد، نیست. این تنها تعدادی از مسلمانان بودند که یونان زده شده و یونانیات را (ساده لوحانه و در مواردی عامدانه و غرض ورزانه) با عنوان فلسفه به معنی اندیشه مستدل به دلایل علمی و عقلی، دانستند و شگفت این که دین خودشان را «منقول» و یونانیات را «معقول» نامیدند. شگفتا از غفلت اینان از واقعیات تاریخی یونان و یا از ناهنجاری کار خودشان.

توتیمسم و جامعه عرب ۲۳

علی رغم تقسیم مورد نظر غربیان که تاریخ یونان را به دو بخش تقسیم کرده عصر سنتی را دوران اسطوره ای و عصر افلاطون و ارسطو را دوران بستر علم و علم می نامند، حقیقت این است که هر دو، دوران اسطوره ای هستند با تفاوتی در تخیل گرائی و ایده آلیسم.

همان طور که خودشان نیز اذعان می کنند دوران علمی اروپا از قرن هفده شروع می شود یعنی حدود ۲۰ قرن پس از ارسطو. و در حقیقت اروپا چهار دوران را پشت سر گذاشته است:

۱- دوران بت پرستی که از آسیای مرکزی شروع شده و به ورود مسیحیت به اروپا ختم می شود.

۲- دوران مسیحیت که به رنسانس ختم می گردد.

۳- و دوران مدرنیته که به روی کرد جدید جامعه جهانی به ادیان، ختم می شود.

۴- دوره روی کرد به دین که آغاز آن از پیروزی انقلاب اسلامی ایران است.

اینک این عصر توجه به دین را «پایان تاریخ» می نامند با دو برداشت:

۱- پایان تاریخ یعنی همان مدرنیته باقی و دائمی خواهد ماند با روی کرد به دهکده جهانی.

برخی در این تعریف به عنصر روی کرد دینی اهمیت به سزائی می دهند و برخی دیگر نسبت به آن قیافه بی اعتنائی می گیرند.

۲- پایان تاریخ یعنی دورانی که در اندیشه و عمل بشر ماده گرائی و اصالت زیست مادی که محور تاریخ بود به سر آمده و در هسته اصلی موتور تاریخ چیزی

۲۴ کاربرد تک واژه «الرَّحْمَن»

از معنویات و دین هم جای خواهد گرفت و گرفته است لیکن در همان روند مدرنیته جریان خواهد داشت.

با وجود ادوار متعدد مذکور در تاریخ اروپا، از دیدگاه دیگر یک جریان واحد عام شمول، از آغاز تا پایان فکر یونانی مشهود است: بت پرستی سنتی از آسیای مرکزی و پیش از مهاجرت همراه با تطوّر و تحول تا ورود مسیحیت جریان داشت ایده های افلاطون و ارسطو در کنار آن یا بگوئیم در خلال آن حضور داشتند و به صورت دو گونه فرعی از تطور، در بطن آن تطور.

تطور های پیشین با آهنگ تدریجی طبیعی رخ داده اما ایده های افلاطون و ارسطو دو نسخه پیشنهادی بودند.

در هر صورت: گاهی تحول و تطوّرها موجب شده که خدایان متعددی در یک محور کار کنند زیرا کار و نقش هر خدا در هر مرحله ای از تحول، تغییر می یافت یا اساساً خدای جدیدی در درون سازمان پدید می گشت. این مسئله برای یک پژوهشگر مشکل بزرگی ایجاد می کند: خدایان پرشمار ابتدائی، در هر مرحله از تحول پرشمار تر و قلمرو کاری شان در هم آمیخته تر می شود. مثلاً هم آفرودیت خدای زیبایی است و هم آپولو و نیز آتنا. و عنوان «خدای عالم اسفل» را هم «هادس» دارد و هم «هکات» و هم «پلوتو». هم سیلنوس الهه جنگ است و هم آرس. و همچنین در امور و موضوعات دیگر.

گاهی نیز تعدد مراکز قدرت و عدم یک دولت مرکزی واحد یونانی، موجب این تشتت می گشته است. زیرا میان تشتت قدرت و تشتت فرهنگی رابطه هست، بی تردید دولت های: آتن، اسپارت، پلوپنز، هر کدام تأثیراتی در فرهنگ مردم خود داشته اند.

شرک در میان عرب: در شرح بالا، بت پرستی یونان به عنوان نمونه تکامل یافته ترین و تحول و تطوّر یافته ترین نوع بت پرستی، بررسی شد تا تصویری از این که بت پرستی در آغاز تنها یک منشأ داشته و همه گونه های آن در آغاز فقط یک ماهیت داشته اند و همگی «شرک اجتماعی و پرستشی» بودند (و خواهیم دید که اتفاقاً جنبه اجتماعی آن مقدم بر جنبه پرستشی آن بوده است و توتیم در بدو امر برای حفاظت از اجتماع- قبیله، کلان اولیه- و حفاظت از منافع آن بوده است) که هر چه در بستر تطوّر و تحول پیش می رفته از جنبه شرک اجتماعی آن کاسته می شده و دامنه آن به شرک پرستشی محدود می شده است.

خدایان و نظام الهه ها در میان عرب جاهلی در همان شکل و ماهیت ابتدائی باقی مانده بود و هیچ تطوّر و تحول چشمگیر در آن رخ نداده بود و به همین جهت هم شرک عبادی بود و هم شرک اجتماعی.^۲

نکته مهم: درگیری مسیحیت با آئین بت پرستی یونان، تنها به محور عبادت و پرستش بود، مسیحیت هیچ کاری با چگونگی بافت جامعه، ابعاد حقوقی، و...، نداشت تنها خواستار پرستش خدا و ابتدای اخلاق به محور محبت بود. هیچ کاری با چگونگی زندگی افراد و جامعه، طبقات و امتیازات و دیگر مسائل اجتماعی نداشت و هیچ گونه ضرر مادی یا غیر مادی را متوجه کسی نمی کرد. حتی در

^۲ و این نکته است کلید جامعه شناختی کاربرد تک واژه الرّحمن در انهدام نظام توتیمیس عرب که شرحش خواهد آمد.

سیاست به صراحت اعلام کرد که «کار قیصر به قیصر واگذار» و این اعلامیه همه سمت ها را از قیصر تا ارباب فلان روستا و کدخدای فلان دهکده، محفوظ می داشت. تا جائی که «پولس» همه احکام بهداشتی دین- طهارت و نجاست- و خوردنی های حرام را و نیز احکامی از قبیل ختنه را رسماً و با اعلامیه رسمی به مردم بخشید و آنان را از آن ها معاف داشت.^۳

تنها یک چیز مانده بود: شمایل پرستی و تندیس سازی که قبلاً برای خدایان می ساختند. که موجب اضطراب در جامعه دینی جدید و عامل تنش و چالش در مناطق و در کل اروپا حتی سواحل شرقی و جنوبی مدیترانه گشت. این غوغا و درگیری، مسیحیان را در دو جانب قرار داد: «شمایل پرستان» می خواستند سنت دیرین خود را درباره عیسی، مریم و دیگر قدیسان نیز عملی کرده و برای آنان تندیس (بت مجسم) بسازند. و «شمایل شکنان» با تندیس و بت سازی مخالفت می ورزیدند.

گرچه مسیحیت همان طور که گفته شد کاری با شؤنات زیستی مردم نداشت هنر تندیس سازی را تحریم نکرده بود اما در آغاز اجازه نمی داد که برای حضرت عیسی و مریم و قدیسان دیگر تندیس بسازند، جریان مقابل از این اصل دفاع می کرد که به «شمایل شکنان» موسوم شد. درگیری ادامه داشت تا در قرن هفتم با پیروزی شمایل پرستان خاتمه یافت.^۴

^۳ تاریخ جامع ادیان، جان بی ناس، ص ۶۱۶.

^۴ همان، بخش مسیحیت.

توتمیسم و جامعه عرب ۲۷

اما درگیری اسلام با جامعه بت پرست عرب تنها در پرستش و عبادت نبود، اسلام هم شرک عبادی آنان را محکوم می کرد و هم شرک اجتماعی و ساختار نظام اجتماعی شان را درهم می کوبید.

متاسفانه این اصل بزرگ، چنان که باید در ذهن مردم، و نیز در ذهن پژوهشگران و دانشمندان کم تر جای گرفته است و حتی کار علمی ای نیز روی آن انجام نیافته است. و بدین سبب کاربرد تک واژه الرَّحْمَن در انهدام نظام توتمیسم عرب، شناخته نشده است.

هیچ کلان اولیه ای، قبیله اولیه ای، جامعه ای، مردمی در روی زمین از آغاز تا امروز، وجود خدا را انکار نکرده است حتی مارکسیسم مذهب را رد می کند نه اصل وجود خدا را. آن هم مذهب به معنی ای که خودشان شناخته بودند، ادیان تحریف شده و توتمیسم یونان را رد می کردند با اسلام نیز آشنائی نداشتند (یا باید گفت اسلام برای مارکس و مارکسیست ها تبیین نشده بود) آنان در ظاهر ژست انکار خدا می گرفتند تا زیر بار هیچ مذهبی نروند و گرنه خیلی بهتر می دانستند «ازلی بودن ماده» یعنی چه. زیرا آن چه از ادیان دیده بودند غیر از ظلم پذیری چیزی نبود. در واقع اعتقاد به موجود ازلی یعنی پذیرش خالقی برای طبیعت و انکار دخالت آن موجود ازلی در امور اجتماعی یک عکس العمل، واکنش و یأس از شرک توتمیسم و ادیان تحریف شده، بود. آنان مانند هر کس دیگر در فردیت خودشان و در قلب شان از انکار خدا ناتوان بودند.

در بیان دیگر: دانش انسان شناسی، با عطف توجه به زیست بشر از آغاز تا به امروز، به ما نشان می دهد هیچ بشری قادر نیست وجود خدا را انکار کند. برای انسان انکار خود، آسان تر از انکار خدا است. خدا در کی قوی تر از خود در کی

۲۸ کاربرد تک واژه «الرَّحْمَن»

است. فرق میان الحاد مارکسیسم و شرک توتمیسم (شرک یونانی و غیره) در این است که مارکسیست ها خود انسان ها را در جایگاه الهه ها قرار می دادند. پس از سقوط نظام اجرائی کمونیسم در شوروی، دیدیم که هیچ کسی در آن امپراطوری بزرگ، خدا را انکار نکرده یا نتوانسته انکار کند. و همین طور است چین.

از الهه تا تندیس: انسان موجود عاقل است و هیچ انسان سالمی یک مجسمه دست ساز خود را، خدای جهان یا خدای بخشی از جهان، ندانسته و نمی داند. بت پرستان در هر جامعه ای از آن جمله جامعه یونان و عرب جاهلی، هرگز مجسمه های تراشیده شده را خدا نمی دانستند. آنان الهه های خود را موجودهای نامرئی می دانستند آن گاه برای این که صورت مجسمی از آن در دسترس داشته باشند، بیکره ای مطابق آن چه در ذهن داشتند می تراشیدند. یعنی در واقع در ورای مجسمه به یک الهه ای نامرئی معتقد بودند و آن را پرستش می کردند. و از این طریق مجسمه نیز برای شان مقدس می شد. تندیس در نظرشان مقدس بود اما خود الهه نامرئی بود، هم در یونان و هم در میان عرب جاهلی.

این موضوع درباره بت پرستی یونانیان، روشن است. اروپائیان سعی دارند بت پرستی یونان را کم رنگ جلوه دهند و بت پرستی عرب را غلیظ تر کنند و طوری القاء می کنند که گویا عرب ها دقیقاً همان سنگ تراشیده شده را پرستش می کردند و در ورای آن چیزی را در نظر نداشتند. فرهنگ عامه نیز زمینه مساعدی برای این القاء است. در حالی که می بینیم هم قرآن هم حدیث و هم تاریخ

تو تمیسم و جامعه عرب ۲۹

می گویند که آنان فرشتگان را دختران خدا می دانستند و بیش تر تندیس های شان مؤنث و آن را نمادی از فرشته ای می دانستند که آن فرشته ویژه قبیله ویژه است. گفته شد فرهنگ عامه نیز زمینه مساعد برای القائات غریبان است. این فرهنگ عوامانه از تغییر نا صحیح برخی از آیات قرآن، ناشی شده است از جمله آیه های ۸۵ تا ۹۶ سوره صافات:

۸۵: اذ قال لابیہ و قومہ ماذا تعبدون: هنگامی که (ابراہیم) به پدر و قومش گفت: این ها چیست که می پرستید؟

۸۶: اَنفَکاً اَلهَہ دُونِ اللّٰهِ تَریدون: آیا غیر از خدا، به خدایانی که واقعیت ندارند باور دارید؟

لغت: افک: بهتان: سخن یا باوری که حقیقت ندارد: با حقیقت تضاد دارد. می گوید: آن خدایان نامرئی که باور دارید، و برای شان تندیس می سازید، وجود ندارند و این بهتانی است که شما بر عالم وجود، می زنید.

۸۷: فما ظنکم بربّ العالمین: درباره پرونده عالمیان چه گمان دارید؟ اگر این خدایان موهوم شما جهان را، یا مردم را یا بخشی از مردم را اداره می کنند، پس آن خدائی که آفریننده و پرورنده همه عالمیان است، چه می کند؟! شما هم به آن پروردگار عالمیان عقیده دارید و هم به این خدایان. اگر او آفریننده و اداره کننده جهان و جهانیان است پس این خدایان شما به چه درد می خورند؟^۵

۸۸: فنظر نظره فی النجوم: سپس (ابراہیم) نگاهی کرد به ستارگان.

^۵ قابل توجه ارسطوئیان که به قول ارنست رنان و ویل دورانت، خدای شان بی چاره و بی کاره است.

۳۰ کاربرد تک واژه «الرَّحْمَن»

توضیح: آن روز در بین النهرین در کنار بت پرستی، ستاره پرستی هم بود. ۸۹: فقال انّی سقیم: گفت من دشمن می دارم. این باورهای شما جاهلانه است و من دشمن جهل هستم.

لغت: هوسقیم الصدر علی اخیه: ای حاقدا علیه.

۹۰: فتولوا عنه مُدبرین: آنان از او روی گردانیده بشتاب رفتند.

۹۱: فراغ الی آلهتهم فقال الا تأکلون: زیر چشمی نگاهی به تندیس ها کرد و گفت: چرا نمی خورید؟!

در سنگاپور چند روزی به مطالعات اجتماعی مشغول بودم، صبح که درب معبد باز می شد زائران انواع میوه را زیر پای تندیس تلنبار می کردند. از راهنما پرسیدم: معلوم است تندیس این میوه ها را نمی تواند بخورد، به چه مصرفی خواهند رسید؟ گفت: خدمت معبد در پایان روز آن ها را جمع کرده و به نفع معبد خواهند فروخت.

۹۲: مالکم لا تنطقون: چرا سخن نمی گوئید؟!

تندیس می که توان سخن گفتن ندارد، نه می شنود و نه حرفی می زند، چگونه پیام ها و دعاها را به الهه موضوع خود برساند؟ به عبارت دیگر: آن خدایانی که تصور می کنید، وجود ندارند مصداق افک هستند. تندیس های شان نیز جماد بی عقل و بی جان هستند، پس این باورهای شما غیر از فرضیات وهمی، چیزی نیست.

توتیمسم و جامعه عرب ۳۱

توجه: در آیه ۸۶ خدایان نامرئی را افک دانست در این دو آیه نیز بی ارزش و بی هودگی تندیس ها را بیان می کند و قداست آن ها را از بین می برد. تندیس هائی که حتی در مقام حیوانی نیز نیستند تا بتوانند چیزی بخورند.

۹۳: فراغ علیهم ضرباً بالیمین: به سوی تندیس ها رفت ضربه ای محکم با

دست راست زد.

۹۴: فاقبلوا الیه یزفون: بت پرستان به شتاب به طرف او آمدند.

۹۵: قال تعبدون ما تختون: گفت آیا چیزی را می پرستید که با دست خود

می تراشید؟!

مراد از «تعبدون» در آیه ۸۵ به معنی باور به الوهیت الهه های نامرئی است. و مراد از تعبدون در این آیه تقدیس مجسمه ها است.

۹۶: والله خلقکم و ما تعملون: در حالی که خدا هم شما را آفریده و هم آن

چه را که شما می سازید.

تندیس ها دستکم از نوعی واقعیت برخوردار هستند، سنگ هستند و سنگ مخلوق خداست اما الهه هائی که در ورای آن ها تصور می کنید افک محض، هستند.

بنا بر این لازم است برای درک واقعیت آن چه در تاریخ گذشته با دقت لازم توجه شود. الهه های نامرئی پرستش می شدند و قداست موهوم آن ها به تندیس ها سرایت می کرد. هیچ کسی مجسمه سنگی را خدا ندانسته است تندیس ها همگی نماد بوده اند هم در میان عرب جاهلی و هم در میان فلان قبیله در فلان جزیره دور افتاده.

۳۲ کاربرد تک واژه «الرَّحْمَنُ»

اکنون به توضیح ماهیت بت پرستی عرب و ویژگی های آن بپردازیم تا زمینه برای شناخت کاربرد واژه «الرَّحْمَنُ» در حد امکان روشن تر شود:

شرک عرب از نظر عبادی، خیلی روشن تر از شرک یونانی بود (اعم از یونانی سنتی یا افلاطونی و یا ارسطویی). عرب ها «الله» را خدای نادیدنی و غیر قابل حس و غیر قابل تصویر در ذهن، به حدی که نمی توان برای او تندیس درست کرد، می دانستند. و او را مصدر خدایان نمی دانستند یعنی خیلی معقول تر از آئین ارسطو، گرچه آنان نیز خدا را پدر فرشتگان می دانستند. و فرق میان شرک عرب با شرک افلاطون در «تفویض» است؛ افلاطون همه کارها و نقش ها را در اختیار ربّ ها می دانست که خدای اصلی یعنی «رب الارباب» هیچ کاری نمی کند و همه امور و کارها را به ربّ النوع ها تفویض کرده است.

این تفویض در نظام خدایان ارسطو شدید تر است که به قول «ارنست رنان» خدای ارسطو هیچکاره و نشسته در سریر خود تنها صدور چیز ها از خود را نظاره می کند، و ویل دورانت خدای ارسطو را مسخره می کند. ^۶ خدای موجب و فاقد هر نوع اراده. امور طبیعت را خدایان ۹ گانه که هر کدام به یک فلک دارای حیات و با اراده تبدیل شده بودند، اداره می کردند.

منشاء این تفویض سازمان الهه های سنتی یونان است که افلاطون آن را در سازمان جدید خود حفظ کرده و ارسطو نیز آن را محترم داشته است. زیرا در نظام سنتی یونان خدای اصلی هیچکاره بود.

^۶ ویل دورانت، تاریخ فلسفه، ص ۶۹: بی چاره خدای ارسطو شبیه پادشاهانی است که خود کار نمی کنند... بی جنب و جوش بر عرش خود لمیده است.

توتمیسم و جامعه عرب ۳۳

اما «الله» در نظر عرب علاوه بر این که طبیعت را آفریده و اداره می کرد در امور اجتماعی نیز بی دخالت نبود؛ عرب ها هر وقت می خواستند چیزی به عنوان قرارداد مهم یا پیمان بنویسند در آغاز آن می نوشتند: بسمک اللهم.

در مقایسه با دیگر آئین های شرک، تنها گزافه و باور جاهلانه عرب جاهلی درباره «الله» این بود که معتقد بودند فرشتگان دختران خدا هستند. البته این باورشان را نیز بر توجیهاتی مبتنی می کردند شبیه توجیهات اقنوم های سه گانه مسیحیت (پدر، پسر، روح القدس)، و شبیه توجیهات «صدور» در ارسطوئیسم.

اما عرب دچار شرک اجتماعی شدید بود، که در یونان قرن پنجم پیش از میلاد کاملاً از بین رفته بود. و این واقعیت کار اسلام را دشوار می کرد.

و با بیان دیگر: محور شرک اجتماعی در درگیری اسلام با عرب، مهم تر و سنگین تر از محور شرک عبادی بود و انرژی بیش تری را از دو جانب می طلبید. اسلام (بر خلاف مسیحیت) همه اصول و فروع و ارزش های فردی و اجتماعی جامعه عرب را برهم می زد، هیچ اصلی و فرعی را از نظام و سازمان جامعه شان، نمی پذیرفت. تنها حرمت ماه های حرام، و حرمت صحرای حرم، و چند مصوبه که از عبدالمطلب مانده بود^۷ را باقی گذاشت حتی درباره ماه های حرام نیز اصل «نسیء»^۸ را از میان برداشت.

^۷ بحار، ج ۱۵ ص ۱۲۷ - تحریم ماه های حرام نیز از تشریحات انبیا، از جمله ابراهیم(ع) و اسماعیل(ع) بود.
^۸ نسیء یعنی «به تأخیر انداخته شده». در تقویم ایران پیش از عمر خیام، پنج روز فراموش شده یا سرقت شده (پنجه مسترقه) وجود داشت. زیرا هر ماه ۳۰ روز بود که مجموعاً ۳۶۰ روز می شد و پنج روز در آخر می ماند در واقع ماه سیزدهم تلقی می شد که خیام آن ها را به ماه های بهار و تابستان توزیع کرد. در عرب جاهلی نیز ≤

۳۴ کاربرد تک واژه «الرَّحْمَن»

با شرح این مقدمات در صدد تمهید یک زمینه علمی جامعه شناسانه هستیم تا بتوانیم از جنبی ماهیت و چگونگی نظام شرک عرب و سازمان اجتماعی مبتنی بر شرک عرب را تا حد امکان بشناسیم تا جانب دیگر مسئله یعنی «کار برد تک واژه الرَّحْمَن در براندازی نظام شرک عرب» را بشناسیم.

امروز هر اهل دانش که می خواهد در شرح و توضیح و معرفی ماهیت دین اسلام به ویژه مکتب تشیع ولایتی کار علمی کند علاوه بر تبیین خود اسلام و تشیع، با یک مشکل رو به رو است؛ زیرا غربی ها در عصر دین ستیزی در «انسان شناسی» و «جامعه شناسی» و نیز هنگام بحث در پدیده های اجتماعی به صورت ویژه و موردی- پدیده شناسی-، برخی مسائل مهم و بنیادین را وارونه و معکوس تبیین کرده اند که امروز خودشان به این گونه اشتباهات شان معترف هستند. از آن جمله در شناخت «توتمیسم» و بت پرستی. در آن عصر پر غوغا، معتقد شدند که دین و ادیان، توسعه یافته توتمیسم هستند یعنی هر دین از توتمیسم ناشی شده است. امروز این گونه سخنان را رها کرده و دین را پذیرفته اند. لیکن دین گرائی جدید غرب، ماهیت عوامانه دارد زیرا هیچ پاسخی به اصول روند ضد دینی که در عصر دین ستیزی بیان کرده اند، نمی دهد و با «تعبد» محض، و بدون پاسخ به سؤالاتی که خودشان درباره دین ایجاد کرده بودند، دین دار می شوند.

≤ گاهی تغییراتی در ماه های حرام می دادند تحت عنوان «فراموش شده». سخنان مقطوع و بریده، در این باره نقل شده اما کار علمی کامل انجام نیافته تا ماهیت آن کاملاً روشن شود. نظر به این که قرآن در آیه ۳۶ و ۳۷ سوره توبه، بر این که تعداد ماه ها فقط ۱۲ است و نسیء یک کار نادرست است، تأکید دارد، آیا نسیء عرب هم شبیه ماه سیزدهم ایران بوده است؟ یا همان طور که در برخی نقل ها آمده در برخی سال ها بنا به مصلحتی ماه حرام را به تأخیر می انداخته اند؟، البته باید به هر دو سال شمسی و قمری توجه شود که عرب هر دو را داشته است.

۳۶ کاربرد تک واژه «الرَّحْمَن»

توتمیسم و جامعه عرب ۳۵

اکنون که بحث ما به محور بت پرستی و توتمیسم است باید قدری دیگر به این مسئله بپردازیم تا روشن شود که نه تنها هیچ دینی از توتمیسم ناشی نشده بل که در همیشه زیست بشری دین با توتم در تضاد بوده و عرصه زیست بشری میدان درگیری دائمی این دو بوده است به شرحی که در جلسه آینده شروع می شود.

توتم و تابو

فرق ماهوی ادیان و توتیمسم

آن چه در آغاز این مبحث باید با دقت و اهمیت به آن توجه کنیم این است: اسلام آئین های بت پرستی را ناشی از توتیمسم می داند که منشأ بشری غریزی دارد و برخاسته از حسّ خاندان گرایی، قبیله گرایی و نژاد گرایی است. و دین را نسخه ای عقلی، علمی برای زندگی فطری نه غریزی حیوانی، می داند. و این دو را همیشه در تضاد و تناقض می داند.

قرآن در سوره عنکبوت آیه ۲۵ توتمی بودن بت پرستی را دلیل باطل و غلط بودن آن می داند: از زبان ابراهیم(ع) خطاب به مردم «آکد»- عاد- و بابلیان می گوید: **و قال انما اتخذتم من دون الله اوثاناً مودّه بینکم فی الحیوه الدنیا ثم یوم القیامه یکفر بعضکم ببعض ویلعن بعضکم بعضاً و ماویکم النار و مالکم من ناصرین:** و گفت: شما غیر از خدا بت هائی را برای خودتان برگزیده اید که عامل مودّت میان شما در زندگی دنیا باشند، سپس در روز قیامت همدیگر

را کافر دانسته و یکدیگر را لعن خواهید کرد. و جای گاه شما آتش (دوزخ) خواهد بود و هیچ یار و یآوری نخواهید داشت.

نکات: ۱- در این آیه منشأ و انگیزه بت پرستی را «مودّت» و اتحاد (بر اساس محبت ها و وابستگی های خونی، نسلی و قبیله ای و نژادی) دانسته است که اصل جانمایه توتیمسم است.

۲- آیه می پذیرد که بت پرستی این هدف را بر آورده می کند و عامل مودّت و اتحاد در زندگی دنیوی می شود.

۳- اما چون باطل و ناحق است و نیز مانع تکامل و تکوّن «زیست مدنی» است، در روز قیامت مردود شده و پیروان آن به دوزخ خواهند رفت.

۴- در قیامت، همان ها که در زندگی دنیوی به محور توتم، متحد بوده و به همدیگر مودت می ورزیده اند، با یکدیگر دشمن خواهند بود یک تیم تهکار تا زمانی که در کارشان موفق هستند به یکدیگر مودت می ورزند و هنگامی که دستگیر می شوند، از همدیگر بی زاری می جویند.

ابراهیم، بت شکن نامدار تاریخ و آورنده دین، با توتیمسم درگیر است تبر به دست با آن نبرد می کرد. علاوه بر قرآن و پیامبران، تاریخ نیز این واقعیت را نشان می دهد که مأموریت انبیاء بر چیدن آئین غریزی توتیمسم بوده است تا در جای آن آئین انسانی، دین را جای گزین و جاری کنند تا انسان در بستر زیست مدنی به تکامل رود. نه در بستر توتیمسم.

و هر تمدنی که در تاریخ بشر پدید شده در اثر نبوت ها بوده که هر از گاهی بر پیکر کاروان بشری فرود می آمده گرچه در اثر انگیزش های غریزی، بت

توتم و تابو ۳۹

پرستی از نو رواج می یافته است. تمدن آکد (عاد) نبوت نوح، نبوت هود و نبوت ابراهیم را به خود دیده است. تمدن سومر (تمود) نبوت صالح و چند پیامبر دیگر را در خود تجربه کرده بود و تمدن آشور (اصحاب اخدود) نبوت یونس را، تمدن مصر نبوت ادريس و يوسف را، و تمدن هند و چین نبوت ویشنوها و کرشناها و کرشن جی ها را و تمدن ایران نبوت جاماسب در پیش از ۳۶۰۰ سال^۹ و نبوت زردشت را در ۲۶۰۰ سال پیش دیده است گرچه اولی منجر به میتراثیزم و دومی منجر به آتش پرستی شده بود.

توتم و تابو: دو واژه ای که زمانی ورد زبان ها بود و یکی از عواملی است که «مسیحیت ستیزی» اروپائیان را به «دین ستیزی» تبدیل کرد. اروپائیان که بر علیه مسیحیت شوریده رنسانس را به راه انداخته بودند، بر کلیسا پیروز شده و از سلطه نا عادلانه آن رهیده بودند، تلاطم و امواج اضطراب آلود جامعه در دو بستر به حرکت در آمده بود:

۱- نهضت پرستانان در صدد «اصلاح مسیحیت» بود که با موفقیت نسبتاً رضایتبخش پیش می رفت.

^۹ متأسفانه افسانه سرایان دربار خلافت که قرآن را تفسیر می کردند، هود و قوم او را به حوالی شمال یمن و ساحل دریای سرخ می برند که شهری به نام «احقاف» در آن بود. توجه ندارند شهر «احقاف» که در قرآن درباره هود آمده، معرب «آکات»، «آکاد»- حرفی میان «د» و «ت» است که پای تخت آکدیان بود و ربطی به احقاف ساحل دریای سرخ ندارد.

^{۱۰} رجوع کنید: انسان و چیستی زیبایی در سایت بینش نو.

۴۰ کاربرد تک واژه «الرَّحْمَن»

۲- نهضت دین ستیزی که به اصلاح دینی قانع نبود و به شدت به بر اندازی مسیحیت می کوشید. بدیهی است اگر به سراغ دین دیگر می رفتند دینی غیر از اسلام وجود نداشت که قابل قبول آن عصر باشد. و چون هنوز عرق جنگ های صلیبی را از پیشانی شان نزدوده بودند، کینه عمیقی نسبت به اسلام داشتند. حذف مسیحیت مساوی گشت با حذف هر دین. همان طور که «کلیسا ستیزی» به «مسیحیت ستیزی» تبدیل شده بود مسیحیت ستیزی نیز به دین ستیزی تبدیل شد؛ ستیزه با مطلق دین.

این جریان ناچار بود به هر نحوی که شده به مردم بیاوراند که دین منشأ غیر علمی و ماهیت خرافاتی دارد. به انواع مختلف «توصیف» پرداخته و نام آن را «تحقیق علمی» گذاشتند. از آن جمله است تمسک به توتم و تابو. در نتیجه چیزی را که در نظر ادیان دشمن دین بود، «منشأ دین» نامیدند و نتیجه گرفتند که دین از توتم پرستی ناشی شده است.

توتم و تابو دو واژه برگرفته از زبان و اصطلاحات بومیان جزایر آسیای جنوب شرقی است:

توتم: حیوان یا گیاهی که به عنوان نماد و سمبل یک قبیله، برگزیده می شد. در نتیجه نقش و کاربردهای متعددی در زندگی قبیله ایفا می کرد:

۱- کلان قبیله و نیز افراد قبیله را از کلان های دیگر و نیز از افراد دیگر قبایل، متمایز می کرد.

توتم و تابو ۴۱

۲- عامل وحدت و اتحاد قبیله در قبال مشکلات طبیعی، امور معیشتی، و نیز در مقابل دیگر قبایل بود.

۳- نظر به این که در کلان های اولیه مفهوم «ما» بر مفهوم «من» تفوق داشت- قبیله گرائی بر فرد گرائی مقدم بود^{۱۱} و توتم نماد و سمبل «ما» بود، منافع قبیله منافع توتم تلقی می گشت و همچنین خطرهای قبیله خطرهای بر علیه توتم محسوب می شد. به حدی که توتم به عنوان «حافظ منافع قبیله و دافع خطرها از آن» تلقی می گشت.

مسئله را خیلی پیچیده نکنیم؛ برخی از اروپائیان در دوران دین ستیزی شان، برای پرکردن خلائی که از کنار گذاشتن مسیحیت به وجود آمده بود، از هر گاهی کوهی ساختند از جمله پیچاندن توتمیسم و استنتاجات نادرست از آن، و در جلسه پیش گفته شد که امروز از بسیاری از آن موارد رو برتافته اند.

^{۱۱} امیل دورکیم از بنیان گذاران دانش جامعه شناسی، در بینش افراط آمیز خود مدعی است که اساساً افراد کلان های اولیه چندان چیزی از «من» و «فردیت خود»، درک نمی کردند؛ همه چیز برای «ما» و برای قبیله بود. توجه به «من» و «فردیت» وقتی تحریک یافت که چیزی به نام «تقسیم کار» به میان آمد و تفاوت استعدادهای افراد برای کارهای مختلف، به تدریج شناخته شد: فلانی بهتر می تواند ماهی بگیرد، آن دیگری در شکار پرندهگان، و آن یکی در شکار چهار پایان، و یا در مدیریت آتش و... و... استعداد دارد. بدین روال به تدریج مفهوم «من» و فردیت تحرک یافته و از مفهوم «ما» پیشی گرفت و...

البته این اصل دورکیم، در محافل علمی امروزی بدین صورت پذیرفته نیست.

به ویژه اسلام که اساساً زیست قبایل بومی را به هیچوجه، نمونه اصلی زندگی انسان، نمی داند. رجوع کنید «تیین جهان و انسان» بخش انسان شناسی در سایت بینش نو.

۴۲ کاربرد تک واژه «الرَّحْمَن»

مسئله ساده است: همین امروز وقتی که یک تیم ورزشی پیروز می شود پرچم خود را به اهتزاز در می آورد و معمولاً پرچم را نیز می بوسند. پرچم ها توتم های جامعه های امروزی هستند.

کوهنوردان هر قله ای را که فتح می کنند پرچم خود را در آن نصب می کنند. هر جامعه ای اهانت به پرچم خود را اهانت بر خود می داند و... به ویژه پرچم ها در میدان های جنگ یا در همایش های بین المللی و... و جالب این که هنوز در برخی از پرچم ها تصویر حیوان، گیاه و درخت حضور دارد.

در عصر ما هیچ پرچمی پرستش نمی شود اما از «تقدس» کامل برخوردار است. بنابر این توتمیسم (فی الجملة) و به یک معنی، همیشه در زیست بشری بوده و هست. و در طول زمان زیست بشری در مواردی به سیر تحولی و تکاملی خود در بستر صحیح ادامه داده و در مواردی به توتم پرستی و بت پرستی منجر شده است که دو نمونه از آن (نمونه متحول و نمونه راکد) را بررسی کردیم.

در دوران غوغا سالاری دین ستیزی که «توصیف گری» جای گاه «استدلال علمی» را گرفته بود، هر کس می خواست یک نو آوری داشته باشد، زیگموند فروید نیز کوشید تا توتم و تابو را منشأ حلال و حرام، هنجار و ناهنجار، و «ممنوعیت» ها و «محدودیت» ها، بایدها و نبایدها معرفی کند. او سعی کرد ادیان را نشأت یافته از توتم و تابو معرفی کند نه از وحی و نبوت.^{۱۲}

^{۱۲} در سایت بینش نو، در کتاب «تیین جهان و انسان» بخش انسان شناسی، باتفکیک «فطرت» از «غریزه»، منشأ دین، اخلاق، جامعه، خانواده و تاریخ به شرح رفته است.

توتم و تابو^{۴۳}

همان طور که مارکس در توجیه اصل «اصالت جامعه» خود، با بهره جویی از تفوق «ما» بر «من» نسخه می دهد و مدعی بود که جامعه آینده بشر منجر به جامعه واحد جهانی کمونیسم خواهد شد و به ماهیت کلان اولیه در خواهد آمد. فروید نیز در صدد بود که بنیان اخلاقیات را براندازد با این تفاوت که مارکس به پیچیده کردن مسائل کلان های اولیه، نیازمند نبود.

فروید می خواست با حفظ مالکیت های فردی در اقتصاد، کمونیسم جنسی به راه اندازد،^{۴۴} از این جهت سخت به پیچیده کردن مسئله توتمیسم و تابوئیسم نیازمند بود.

مارکس که به «اصالت اقتصاد» معتقد بود و امور جنسی را پی رو و تبع آن، باور داشت که کمونیسم اقتصادی قهرآ کمونیسم جنسی را خواهد آورد. مشکل فروید «جمع میان مالکیت فردی و کمونیسم جنسی» بود ناچار بود در گزارشات توصیفی خود یک مسئله ساده و روشن را در بالاترین حد پیچیده کند. اما همان طور که بیان شد توتمیسم همین امروز هم هست بدون این که زیر بنای فرهنگ یا عقاید و یا نظام اجتماعی شود. بل برعکس: این پرچم ها هستند که تبعی از فرهنگ و باورها و نظام اجتماعی جامعه خود هستند. یعنی پرچم های امروزی تطور و تحول یافته توتمیسم در بستر مثبت و صحیح، هستند که به بت پرستی تبدیل نشده اند. و هر جامعه ای نیازمند نشان و آرم است، همان طور که هر بنگاه و شرکت چنین است و این یک امر عاقلانه است.

^{۴۳} البته او و دیگر هم آوازه های او، در این کار تا حدود زیادی موفق شدند. زیرا شرایط اجتماعی عصر دین ستیزی موافق شعارهای آنان بود.

۴۴ کاربرد تک واژه «الرَّحْمَن»

اما گونه های مختلف بت پرستی، در بستر منفی و نا صحیح توتمیسم قرار دارند. حتی نفوذ تندیس پرستی به برخی از ادیان از جمله در ادیان هند و چین، از نوع منفی تحولات توتمیسم است.

فروید دستی بر توتمیسم کلان های اولیه و دست دیگر بر ره آوردهای بینش شخصی خود در روان کاوی، می کوشید نظریه کمونیسم جنسی خود را به اثبات برساند. او بر خلاف امیل دورکیم، پیش از آن که توتم را نماد و سمبل، عامل وحدت و اتحاد، حافظ منافع جمع بداند آن را زائیچه روانی و روحی انسان می دانست. برای این مدعایش حیوان دوستی کودکان امروزی، و بازی کودکان با تندیس های حیوانات (عروسک ها) را همان حس توتم خواهی دانسته و مورد تمسک قرار می داد. از این جهت نیز به شدت به پیچیده کردن و بغرنج کردن مسئله احتیاج داشت.

از جانب دیگر: فروید میان «روان کاوی بیماران» و دانش مهم و بزرگ و اصیل «انسان شناسی» کاملاً خلط می کرد. او در پی پاسخ به پرسش هائی بود که از عهده روان کاوی یا توصیفگری خارج و دقیقاً از مسائل اصلی علم انسان شناسی بود و ربطی به روان کاوی نداشت تا چه رسد به روان کاوی بیماران.

به هر صورت: امروز ایده فروید در کنار ایده های افلاطون (مثلاً) به بایگانی تاریخ سپرده شده، لیکن باید گفت: کار او یعنی فراز کردن چیزی به نام توتم و تابو در کنار لطمه بزرگی که به اخلاق و خانواده زد، خالی از فایده هم نبود، تکانی به علوم انسانی داد و به درد این علوم خورد و می خورد. همان طور که مارکسیسم و نیز اندیشه های انگلس در توضیح «منشأ خانواده» گرچه آن طور که

توتم و تابو ۴۵

آن دو می‌اندیشیدند، مردود گشته، لیکن این تلنگرهای بزرگ در تحرک و تحریک اندیشه بشری نقش مهمی داشته و دارند.

تابو: تابو یعنی «حرام مقدس» ممنوعی که به دلیل مقدس بودنش ممنوع شده است.^{۱۴} حرام‌ها و ممنوع‌ها به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱- چیزی که به دلیل پلیدی خود، حرام شده است مانند خوردن گوشت خوک و کثافت‌خواری. و نیز رفتاری که به دلیل بدی خود (مانند کذب) تحریم شده است.

این نوع تحریم در هر جامعه‌ای هست حتی جامعه‌های «همه چیز خوار» که مار، قورباغه، لاکپشت و سوسک را نیز می‌خورند، اما از خوردن فلان کثافت پرهیز می‌کنند. و در رفتارها نیز همگان رفتار ناهنجار را حرام و ممنوع می‌دانند. این نوع حرام، حرام تابوئی نیست. در یکی از نوشته‌های غربیان می‌خواندم که: گوشت خوک در میان مسلمانان حرام است زیرا «تابوی شان» است.

شوق و شغف دین‌ستیزی تا حدی اوج گرفته بود که فردی با عنوان دانشمند چنین حرف‌احمقانه‌ای بزند. بلی: جامعه جهانی زمانی این چنین به دنبال فرویدیسم له‌له می‌زد. این آقای پیرو مکتب توت‌میسیم و تابوئیسیم حتی معنی تابو را

^{۱۴} در این تعریف و نیز در روال بحث، ادبیات خودی را به کار گرفتم تا بهتر به جان مطلب نزدیک شویم. غربیان با ادبیات دیگر پیش می‌روند اما اصل مطلب یکی است. مترجمان نیز طوری کار می‌کنند که برخی مطالعه کنندگان گمان می‌کنند با یک مسئله عجیب و غریب طرف هستند.

۴۶ کاربرد تک واژه «الرَّحْمَن»

نیز فهمیده اما او و امثالش برای مردم دنیا نسخه زیست و برنامه زندگانی می‌دادند.

۲- حرام یا ممنوع که به دلیل قداستش حرام و ممنوع شده است. مراد از «تابو» این نوع حرام‌ها است.

در مسئله تابو نیز موضوع را خیلی پیچیده نکنیم، همین امروز نیز تابو در میان مردمان جامعه‌ها هست. از باب مثال: پرستو در میان تقریباً همه جوامع، تابو و مقدس است. پرستو پرنده‌ای است کمی بزرگ‌تر از گنجشک به رنگ سیاه، سینه و زیر بال‌های سفید است از رده گنجشکان در راسته «شکافته نوکان» دارای دم دو شاخه و بلند، مرغی است مأنوس با انسان. در روستاها به هر اطاق، انبار و امثالش راه ورود و خروج دائمی بیابد وارد شده و در سقف آن لانه می‌سازد. و اگر راهی به درون پیدا نکند در سقف ایوان‌ها و یا زیر لبه شیروانی‌ها آشیان می‌سازد. معمولاً زیستگاهش مناطق معتدل است که زمستان‌ها به مناطق گرم مهاجرت می‌کند.

مردمان جهان این مرغ را محترم می‌دارند حتی همه چیزخواران نیز آن را نمی‌خورند و عملاً تابوی شان است و آن را به دلیل قداستش حرام می‌دانند.

پرستو از نظر اسلام از پرندگان حلال گوشت است با این همه مسلمانان از خوردن آن خودداری می‌کنند. البته در سفارشات اسلام و حدیث‌ها نیز توصیه شده: با این که حلال است بهتر است از خوردن آن صرف نظر شود زیرا آن پناهنده است و به انسان پناه می‌آورد.^{۱۵}

^{۱۵} وسائل الشیعه، کتاب الصيد والذباحه، باب ۳۹ ح ۴ و ۵.

توتم و تابو^{۴۷}

همیشه شاعران جامعه های مختلف پرستو را ستوده و سمبل قرار داده اند.

تابو یا «حرام مقدس» به دو نوع تقسیم می شود:

۱- تابوی محض: مانند پرستو.

۲- تابوئی که در عین حال توتم هم هست.

یعنی هر توتم حیوانی و یا گیاهی تابو هم هست. و به اصطلاح تابو اعم از توتم است. پرستو در عین حال که تابو است توتم یا نماد و سمبل توتمی هیچ جامعه ای نیست و تحریم آن مخصوص یک قوم، قبیله یا جامعه نیست.

فروید درباره تابو نیز به نوعی تناقض اندیشه دچار بود بیش از آن چه درباره توتم دچار بود. نه تنها یافته های خود از روان کاوی بیماران را جای گزین علم «انسان شناسی» می کرد بل آن را اساس و پایگاه اصلی جامعه شناسی قرار داده و پدیده های اجتماعی را بر آن اساس تحلیل می کرد.

او نه تنها به شدت تحت تأثیر «تنازع بقا» ی داروین با ماهیت غیر داروینی^{۱۶} آن، قرار گرفته بود (در آن عصر دین ستیزی که عده ای شتاب زده می خواستند برای هر رفتار انسان انگیزه مادی ببینند) دچار خطاهای بزرگی شد.

منشأ پدیده ای به نام تابو: درباره پرستو واضح است که احترام انسان ها به آن پرنده، نه تنها هیچ دلیل و انگیزه مادی و اقتصادی ندارد، بل برعکس: بر علیه همه اصول سود جوئی مادی است؛ انسان ها حتی همه چیز خواران انگیزش های

^{۱۶} در واقع فروید به نوعی تنازع بقا را به تنازع در امر جنسی، تبدیل کرده بود.

۴۸ کاربرد تک واژه «الرَّحْمَن»

مادی و اقتصادی خود را درباره پرستو فدای انگیزش های عاطفی انسانی خود می کنند. بنابر این:

۱- منشأ این تحریم و تابو قرار دادن، فطرت انسان است.

۲- این تحریم به هیچ وجه جنبه «قرار دادی» و قانونی تصویبی، ندارد.

۳- گزینه غذا خواهی در مورد پرستو از فطرت انسانی تبعیت می کند.

همه هدف فروید «تحریم جنسی» و «شبکه تحریم جنسی» بود و می خواست تحریم محرم ها در امور جنسی را «تابو های قبایل اولیه» بداند و آن را در عرصه جامعه مدرن، از بین ببرد.

او کاملاً و دقیقاً دچار تناقض بود- و همه توصیفگران عصر توصیفگری دچار تناقض های متعدد می شدند- : او می خواست تحریم های جنسی را از سنخ تابو بداند و بحث از تابو را به همین هدف پیش کشیده بود، در عین حال آن ها را از سنخ «قرار دادها» می دانست. در حالی که بدیهی است تابوها منشأ فطری دارند.

او از طرفی نمی توانست انکار کند که تحریم مادر، خواهر، عمه، خاله، مادرزن، از نوع تابو و حرام مقدس هستند، از طرف دیگر سعی می کرد که این

تحریم را ناشی از «قرار دادها» بداند. و این تناقض بین است. او در سبک توصیفی و غیر علمی خود می گفت: در کلان های اولیه پدرها در رقابت با پسرها، مادرها را تحریم کردند، پدرزن ها در رقابت با دامادها مادرزن را تحریم کردند. که دقیقاً نقیض منشأ تابوها می شود. اما وجدان و فطرت هیچ انسانی به حرف او اعتنائی نکرد و او و طرفدارانش شکست خوردند و روشن شد که گزینه جنسی درباره محارم خانوادگی، از فطرت انسانی تبعیت می کند، تبعیت شدید و بی چون و چرا.

توتم و تابو ۴۹

فروید در دو عرصه دیگر موفق شد و اروپا را دچار کمونیزم جنسی کرد: در عرصه روابط همسر داران با غیر همسران شان، این کمونیزم جنسی و رواج آن موجب گشت که بیماران روانی به نوعی احساس آزادی عمل، داشته باشند، و مراکز قانون گذاری نیز با بیماران روانی برخورد مسامحه آمیز داشته باشند که پدیده ای به نام «تجاوز پدران روان پریش بر دختران» پدید آید. امروز در اروپا، اگر صبح اول وقت در پیش برخی از مدرسه های دخترانه، حضور داشته باشی می بینی دخترانی پیش از آن که در مدرسه باز شود، در جلوی درب جمع شده اند و از شدت سرما این پا و آن پا می کنند. چرا زودتر آمده اند؟ برای این که مادر می خواسته به سرکارش برود، از ترس شوهر روان پریش خود، دختر را زودتر از خانه بیرون کرده است.

امروز که عصر توصیفگری به پایان آمده و علم و دانش در جای گاه خود قرار گرفته، علوم پیش رفته روز حتی در صدد است شبکه تحريم محارم را گسترده تر کند؛ ازدواج میان دیگر فامیل ها را نیز تحريم کند یا دستکم آن را نا مطلوب اعلام کند. از قبیل ازدواج پسر عمو با دختر عمو، ازدواج پسر عمه با دختر دایی و ... و به تخیلات فروید مهر ابطال زده است.

اگر او تنها به همان «رقابت» مورد ادعای خود تمسک می کرد از تناقض مذکور می رهید گرچه باز سخنش نا درست و غلط بود. او چه نیازی داشت در این مبحث به چیزی به نام تابو و به قبایل بومی تمسک کند؟ تا دچار این تناقض روشن شود؟ این پرسش برای دانش پژوهان جوان امروزی خیلی مهم و کلیدی است تا ماهیت عصر دین ستیزی و ماهیت فکر توصیفگران آن عصر را بشناسند. در آن زمان هر نو آوری درباره انسان باید با مستمسکی از بومیان جزایر، همراه می شد و

۵۰ کاربرد تک واژه «الرَّحْمَن»

گرچه بی اهمیت تلقی می گشت مدعیان نو آوری ناچار باید پایه نو آوری (!) خود را از بومیان بر گرفته و روی آن مانور می دادند.

پایگاه اصلی و جان مایه و ستون فقرات تاریخ ویل دورانت، بر همین اساس و بر توصیفگری مبتنی است نه به پایه علمی. این مسائل در خود غرب به خوبی شناخته شده لیکن در جامعه ما هنوز به آثار توصیفگری با دید علمی می نگرند.

درست است تحريم شبکه جنسی محارم، از سنخ تابو است تابویی بر خاسته از اقتضاهای فطری، که مثال پرستو در قبال آن خیلی کوچک است. ما این تابو را و همسنخ بودن با تابو را می پذیریم و می بینیم که آورده فروید در این مسئله بر علیه خودش است.

و نیز درست است: تحريم های جنسی خارج از دایره شبکه محارم، که شامل هر زن و مرد بیگانه می شود مگر با پیمان نکاح، یک تحريم کاملاً قراردادی است نه از سنخ تابو.

در آن دوران، قبایل بومی جزایر به عنوان «انسان اصیل» معیار توصیفات توصیفگران بود که فاقد هر عنصر از عناصر روشن علمی بود توصیفگران غوغای کور کننده ای به راه انداخته بودند تا تحريم های انسانی را بشکنند. بعد ها برای همگان معلوم گشت که این روش نه تنها علمی نیست بل خود مدعیانش (در اثر پیروزی بر کلیسا و رهائی از انحرافات کلیسا) تا حدودی به نوعی جنون دچار و مشعوف شده بودند.

توتم و تابو ۵۱

اولاً: چرا باید بومیان دور افتاده و بی چارگانی که در اثر وا ماندگی رفتارهایی را دارند، معیار انسان شناسی، جامعه شناسی، حقوق شناسی، تکلیف شناسی، تحریم شناسی و روان شناسی باشند؟!۱۷

ثانیاً: توصیفگران درباره بومیان برخورد گزینشی می کردند اگر رفتاری از رفتار آنان برای دین ستیزی شان لازم بود، می گفتند اینان انسان اصیل هستند^{۱۷} و رفتارشان برای ما حجت است مثلاً یکی دو قبیله وا مانده و بی چاره در کویر استرالیا یا جای دیگر پیدا کرده بودند که کسانی در میان شان هیچ لباسی و پوششی نمی پوشیدند، نتیجه می گرفتند: چون انسان های اصیل لباس نمی پوشند پس چیزی به نام «حیا» در انسان، انگیزش درونی ندارد و از قرارداد ها ناشی شده است.^{۱۸} و اگر رفتاری از رفتارهای آنان بر علیه دین ستیزی شان بود، می گفتند این رفتار، رفتار بومیان اولیه و نادان ها است. از جمله شبکه تحریم جنسی با محارم، را به حساب قراردادهای جاهلانه آنان می گذاشتند.

به قدری مشعوف و خود باخته توصیفات خود بودند توجه نمی کردند که آن قبیله اساساً امکان تهیه لباس ندارد محیط شان فاقد کوچک ترین امکان برای لباس

^{۱۷} در مسافرت تحقیقی که به مالزی داشتم و درباره بومیان جنگل تحقیق می کردم، راهنما گفت: ما به این ها می گوئیم «اورنگ اصلی» یعنی انسان اصیل. اورنگ واژه مالایائی است و «اصلی» همان واژه عربی است. گفتم این لقب «اصلی» را اروپائیان به این بی چارگان داده اند؟ گفت: بلی.

^{۱۸} درباره «حس پوشش خواهی انسان» و انگیزش این حس، در «تبیین جهان و انسان» در سایت بینش نو بحث مشروح شده است.

۵۲ کاربرد تک واژه «الرَّحْمَن»

است از ترس قبایل دیگر فرار کرده و در کویر لخت جای گرفته اند. خواه حس پوشش خواهی انگیزه درونی داشته باشد یا نداشته باشد. توصیفگران، همه جامعه های انسانی کل جهان را محکوم کرده به چند قبیله متمسک می شدند آن هم متمسک متناقض.

چنین بود که نهضت منفی سکسی گرائی اروپا را به فضاقت کشانید و امروز همه دست اندرکاران علوم انسانی و اجتماعی شان از چنین ناهنجاری سترگ ضد انسانی، می نالند.

مقاومت انسانی: نهضت دین ستیزی در دو مورد به شدت شکست خورد:

۱- شبکه محارم: با اجرای کمونیسیم- هم کمونیسیم اقتصادی و هم کمونیسیم جنسی- در حدود نیمی از دنیا و بر سر قدرت آمدن دولت های کمونیست، و نیز با هزینه بودجه های تبلیغاتی هنگفت و در خدمت گرفتن رسانه ها و غوغا سالاری توصیفگران، برای براندازی آن، مسئله به داوری نهائی رسید، داوری عینی و تجربی؛ مشخص شد که ذات و نهاد درونی انسان به شدت از این تحریم حمایت کرده و سخت مقاومت می کند در حدی که مقاومت «حس مالکیت فردی» در مقایسه با آن، چیزی نیست. آن همه مردم در آن همه جامعه ها زیر بار کمونیسیم و لغو مالکیت فردی رفتند اما زیر بار لغو این تحریم نرفتند.

۲- پوشش خواهی انسان؛ با بهره جوئی از غریزه شهوت، و صرف هزینه های هنگفت و تبلیغات شدید شفاهی و رسانه ای، و نیز با به راه انداختن مراکزی مانند «مونتاکارلو» و ساختن جامعه های کوچک بدون لباس (که ورود هر گونه پوشش

توتم و تابو ۵۳

در آن‌ها ممنوع بود و کسانی اجازه ورود داشتند که هیچ‌گونه پوشش نداشته و کاملاً عریان باشند) و تشویقات همه جانبه مادی و غیر مادی، سعی در براندازی پوشش خواهی بشر کردند. اما شکست خوردند. حتی در مواردی که طیف هائی از مردم را در مسیر خواسته خود قرار داده بودند باز در مقابل دو تگه کوچک پوششی شکست خوردند: مایو و کراست.

در این عصر که شاهد از بین رفتن نهضت دین ستیزی هستیم و «دوران برگشت به دین» نام گرفته، مقاومت های مذکور و امثال شان عوامل اصلی این برگشت، هستند.

بحث از توتم برای موضوع ما که «کاربرد تک واژه الرَّحْمَن در براندازی توتمیسم عرب» است ضرورت داشت اما سخن از تابو چندان ارتباطی با موضوع ما ندارد. نظر به این که همیشه توتم و تابو را در کنار هم مطرح کرده اند لازم بود قدری نیز در این باره درنگ کنیم. برگردیم به اصل مطلب:

فرق ماهوی ادیان و توتمیسم: اگر توتم در همان معنی و نقش اولیه که داشت باقی می ماند، یعنی تنها سمبل و آرم قبیله یا جامعه بود، هیچ باری از معانی منفی و کاربرد منفی نداشت. همان طور که پیش تر اشاره شد امروز پرچم های جامعه ها دقیقاً مصداق توتم هستند و اگر با نگرش آرمانی جامعه واحد جهانی، ننگریم، وجودشان هیچ اشکالی ندارد و شاید ضروری هم باشد.

اما چنین نشد و توتم در تاریخ از معنی و کاربرد اصلی خود فزاینده به «معبود» و «الهه» و «الهه ها» تبدیل شده است و دو نوع نظام اجتماعی را به وجود

۵۴ کاربرد تک واژه «الرَّحْمَن»

آورده است: گاهی «جامعه با شرک عبادی» و گاهی «جامعه با شرک عبادی و اجتماعی».

فلسفه وجودی ادیان، براندازی نظام عبادی و اجتماعی این دو نوع جامعه است. نه تنها «منشأ دین» توتمیسم نیست بل که ادیان برای از بین بردن گونه های توتمیسم آمده اند و این حقیقت به حدی در تاریخ ادیان، محتوای ادیان، پیام ادیان، روشن است که انکار آن به مثابه انکار همه واقعیات تاریخی است.

گرچه انگیزه های مادی، نژادی، سرزمینی، شهبانی، همیشه موجب شده که توتمیسم از نو در جامعه های دینی نفوذ کند در حدی که معابد دینی پر از تندیس شود.^{۱۹} قرآن ماجرای سامری و تندیس طلائی گاو جوان، که او ساخته بود، را برای تبیین این اصل تاریخی، آورده است بدیهی است سامری از حس آرم خواهی و توتم خواهی بنی اسرائیل سوء استفاده می کرد که توانست آن حرکت بزرگ را در قبال ید بیضای موسی، به وجود آورد.

بنی اسرائیل به موسی می گفتند: ما نیز یک نماد، سمبل و آرم می خواهیم و چون موحد هستیم فقط تنها یک تندیس، داشته باشیم.

«اجعل لنا الهاً كما لهم آلهه».^{۲۰} دیگران چون الهه های متعدد دارند مشرک هستند. ما فقط یک تندیس واحد می خواهیم. که نماد بنی اسرائیل باشد. موسی گفت «انکم قوم تجهلون»^{۲۱}. بدیهی است اگر آنان یک تندیس می ساختند بی

^{۱۹} مانند معابد هندو، بودائی و مسیحی.

^{۲۰} سوره اعراف، آیه ۱۳۸.

^{۲۱} همان.

توتم و تابو ۵۵

تردید آن را تقدیس می کردند ابتدا آن را پرستش عبادی می کردند و سپس نظام اجتماعی شان را بر مبنای آن سازمان می دادند. حتی بنی اسرائیل بدون داشتن بت و نماد نژادی، نژاد پرست ترین مردم دنیا شدند و هستند، اگر دارای بت و نماد بودند چه می شدند؟!.

دین اسلام که آخرین دین و علمی ترین دین و مصون از تحریف است، پس از وفات پیامبر(ص) بلافاصله با تحرک از حس «پان عربیسم» روبه رو شد و اصطلاح «عرب» و «موالی» تا حدودی رواج یافت که خود را عرب و مردمان دیگر جهان حتی مسلمانان غیر عرب را موالی یعنی بردگان خود می نامیدند گوئی خدای عرب و غیر عرب یکی نیست.

انبیا می آمدند نظام توتمیسم را از بین می بردند اما به تدریج آئین شان از نو به آن آلوده می شد. نیاز به پیامبر و دین جدید موجب بعثت دیگر می شد.

دین و توتمیسم همیشه ضد همدیگر بودند؛ دین «تربیت» بود، توتمیسم «طبیعت» و «غریزه». و همیشه تربیت و علم از طبیعت و غریزه آسیب می بیند. زیرا تربیت و علم بر علیه طبیعت و غریزه است.

دین و توتمیسم هر کدام ماهیت مستقل و متضاد با دیگری دارند.

ویژگی های توتمیسم عرب جاهلی

توتم در سیر تحولی خود سه مرحله را طی کرده است:

- ۱- مرحله بسیط.
- ۲- مرحله تکثر اول.
- ۳- مرحله تکثر دوم.

مرحله بسیط: در آغاز، هر قبیله تنها یک توتم داشته که فلسفه وجودی آن و نقش آن در زندگی قبیله به شرح رفت.

مرحله تکثر اول: در دوره بعدی علاوه بر توتم اصلی که قبیله داشت، هر خانواده نیز برای خودش توتم ویژه ای برمی گزید که همه آن ها زیر چتر توتم اصلی قرار می گرفت. توتم های فرعی نیز از میان حیوانات و

گیاهان برگزیده می شدند؛ خانواده ای (مثلاً) مار را به عنوان توتم خود انتخاب می کرد. (مار را مثال آوردم برای این که تا همین اواخر در میان مردمان عرب و ترک، این توتم وجود داشت خاندان های بسیاری معتقد بودند که مار توتم شان است عرب ها توتم خاندان خود را «عَمَّار الدیار» یعنی چیزی که برای آبادانی و رشد خاندان می کوشد. و ترک ها توتم شان را «قاراجوخا» یا قاراجوگا، می نامیدند که باید آن را «محافظ سایه به سایه» ترجمه کرد).

در این مرحله، همگام با بزرگ شدن و توسعه خاندان از نظر جمعیت، قلمرو توتم خاندانی نیز گسترش می یافت، گاهی این گسترش به حدی می رسید که توتم خاندان، خود به یک توتم اصلی مبدل می شد؛ خاندان به قبیله، و توتم فرعی به توتم اصلی تبدیل می گشت.

البته همیشه به خدای واحد واقعی، معتقد بودند، خدائی که امور قبایل را (مثلاً) به توتم ها تفویض کرده است.

بزرگ ترین ویژگی بت پرستی عرب این بود که تا آمدن اسلام در همین مرحله باقی مانده بود.

مرحله تکثر دوم: در مرحله تکثر اول تکثر توتم ها بر اساس تعداد خاندان ها، پدید می گشت. اما در مرحله دوم تکثر توتم ها با توجه به ابعاد مختلف جهان طبیعت تکثیر می یافتند: توتم باران، توتم گیاه و مرتع، توتم باروری، توتم انسان، توتم دریا، توتم ازدواج، توتم جنگ و... که همگی خدایانی بودند که خدای

ویژگی های توتمیسم عرب جاهلی ۵۹

واحد واقعی، آن ها را به وجود آورده و اداره جهان را (مثلاً) به آنان تفویض کرده بود.

این نوع تکثیر و این مرحله را باید تکامل یافته ترین مرحله بت پرستی دانست که نمونه آن بت پرستی یونان تا ورود مسیحیت است که در دو سده اخیر عمرش با سازمان بت های پر شمار افلاطون و بت های ده گانه ارسطو، همراه بوده، که به شرح رفت.

و نمونه دیگر این مرحله، بت پرستی ترکان است که «چمن»- شمن، سمن- خدای طبیعت و عمرشان بود و به نام او «چمنو»- شمنو- می پختند و هنوز هم دعاها، وردهای پرستشمندانه آن را در سمنو پزان می خوانند: سمنی ساخلا منی ئیلده گوردرم سنی: سمنو من را حفظ کن قول می دهم که همه ساله تو را برویانم. لفظ چمن ترکی است و هیچ اشتقاقی در فارسی ندارد، گیاهی که چمن نامیده می شود و بهتر و زیباترین اثر الهه ای است که نامش چمن است.

سولده، در نظر ترکان به ویژه در باور ترکان مغول خدای جنگ است یکی از قبایل معروف مغول «سولده ئوز» است یعنی سولده هیبت.

هوردو، یا «هوردی» خدای باران است که هنوز هم ترکان در خشکسالی سرود هوردی را برای خواستن باران می خوانند.

ترکان در کنار توتم پرستی مذکور، همراه با آن، نوع دیگری از توتم پرستی داشتند؛ جریانی از توتم ها ردیف کرده و با یک محاسبه خیالی آغاز هر سال را مبتنی به یکی از آن ها می دانستند: سال خوک، سال مار، سال میش، سال خرگوش، سال سگ و... که در زبان خودشان: تنگوز ئیل، ایلان ئیل، قویون ئیل، توشقان ئیل، ایت ئیل و... می نامیدند. که عمر خیام به سرپرستی گروهی از منجمین به دستور

۶۰ کاربرد تک واژه «الرَّحْمَن»

خواجه نظام الملک دقیقاً به عنوان خوش رقصی، هنگام تنظیم تقویم و توضیح «پنجه مسترقه به ماه های بهار و تابستان»، به این توتم های ترکان سلجوقی نیز رسمیت داد که تا امروز هم در برخی از سالنامه ها چاپ می شوند.

نظام الملک با افتخار لقب «خواجه» ترکی سلجوقیان را بر پیشانی زده شیعیان را قتل عام می کرد زیرا به نظر او بدعت گذار بودند. اما در مقابل، به بقایای بت پرستی ترکی این گونه رسمیت می داد.

خدایان زمینی: گفته شد چیزی به نام توتم در آغاز تنها برای داشتن یک «آرم»، علامت و نشان قبیله بود و هیچ معنایی از الوهیت نداشت به تدریج مورد احترام گشته و به مرحله تحریم می رسید. در این میان گاهی جریان تحول، آسمانی گشته و خدایان غیر قابل رؤیت شده و مجسمه شان ساخته می شد که در این جهت بت پرستی راکد عرب با بت پرستی پیش رفته یونان ماهیت واحد دارند و همچنین گاو پرستی مصریان.

در این بین رشته ای از تحول به نوع دیگر را مشاهده می کنیم که توتم به جای تحول به آسمانی بودن، تحول زمینی یافته و خود عینیت زمینی آن، پرستش می شود که گاو پرستی هندی نمونه آن است: گاوی که در روی زمین راه می رود عیناً مورد پرستش است و هیچ نیازی به تندیس سازی نیست. بنابر این مشاهده می کنیم در سیر تحول «نماد» به «الهه» شیوه ها و روندهای مختلفی در تاریخ زیست بشر، رخ داده است.

ویژگی های توتمیسم عرب جاهلی ۶۱

بت پرستی عرب اگر از نظر تکامل عقب مانده تر از بت پرستی یونان بوده، اما از نظر آسمان گرایی پیش رفته تر از گاو پرستی هندی بوده است که این موضوع را باید ویژگی دیگر توتم و بت پرستی عرب جاهلی دانست.

گاو پرستی در میان مصریان باستان پیش رفته تر بود در حدی که نیازمند تندیس و مجسمه شده بود. تندیس «آپیس» گاو پیشانی سفید، مورد پرستش بود، گویا در آغاز از گاو های پیشانی سفید واقعی زمینی بهره گیری نمی کردند و اگر سنّ چنین گاوی به ۲۵ سالگی می رسید آن را در رود نیل غرق می کردند اما در عین حال از شیر آن استفاده می کردند ظاهراً در دوره های بعدی آن را در شخم زنی نیز به کار گرفتند و الهه شان به یک الهه کاملاً غیر قابل رؤیت تبدیل شد.^{۲۲} شاید بت پرستی عرب در این جهت تکامل یافته تر از بت پرستی مصریان بوده، این وقتی صحیح می شود که تاریخ کاملاً آسمانی شدن الهه های عرب را پیش از کاملاً آسمانی شدن آپیس، بدانیم.

آریائیان ایران در زمان ورود به ایران دقیقاً همان توتم ها را می پرستیدند که شاخه یونانی می پرستید. پس از ورود به ایران دین توحیدی جاماسب را که در میان کادوسیان بود، پذیرفتند و توتم های متکثر خود را رها کردند که «زئو»-ذئو، دئو، همان زئوس یونانیان- به دیو که موجود به شدت منفور است تبدیل شد.

^{۲۲} امروز به روشنفکرانی که تقلید غرب را برای ترقی لازم می دانند «غرب زده» می گویند. در زمان موسی(ع) سامری یک روشنفکر مصر زده بود که می خواست با تقلید از مصریان هر چه سریع تر بنی اسرائیل را به مدارج ترقی برساند. البته بتی که او ساخته بود مجسمه گاو جوان و اخته نشده بود، نه گوساله و ترجمه «عجل» به گوساله نادرست است.

۶۲ کاربرد تک واژه «الرّحمن»

سپس دین کادوسی در میان آریائیان به تدریج به میترائیزم و خورشید پرستی مبدل گشت و از ایران به یمن، مصر و حتی شبه جزیره ایبری در اروپا،^{۲۳} رسید. این خورشید پرستی، یک نوع ویژه است که با هیچ گونه ای از گونه های متعدد تکامل توتمیسم، ارتباط ندارد، منشأ آن عنصر «احترام به نور» بود که در دین توحیدی جاماسب، وجود داشت. اما بت پرستی عرب دقیقاً ریشه در تحول توتمیسم اولیه دارد.

آریائیان پیش از مهاجرت به ایران، گاو بالدار را پرستش می کردند، پس از خروج از آسیای مرکزی آن را برای ترکان به ارث گذاشتند. پس از پذیرش دین جاماسب نیز احترام گاو بالدار محفوظ بود که سر ستون تخت جمشید گواه آن است یعنی قداست گاو بالدار به سرنوشت زئوس گرفتار نشده است دستکم در بالای ستون جای گرفته است.

الهه های یونانیان خدایان همه مردم یونان بودند. اما خدایان عرب در یک سازمان هرمی، و هر کدام خدای قبیله ای، طایفه ای و خاندانی بودند. آن نمونه کامل ترین توتمیسم و این نمونه راکدترین آن.

نظام اجتماعی توتمی در جامعه عرب: گفته شد در میان عرب ها هر قبیله توتم ویژه خود را داشت، برخی به صورت شیر نر و برخی به صورت انسان، برخی

^{۲۳} برای توضیح بیش تر درباره میترائیزم، رجوع کنید «انسان و چیستی زیبایی» در سایت پیش نو- کادوسیان پیش از آن که دین جاماسب را بپذیرند، «درخت پرست» بودند درخت صنوبر بت و توتم شان بود.

ویژگی های توتمیسم عرب جاهلی ۶۳

دیگر به صورت دیگر تصور شده و مطابق آن تندیس سازی می شدند. عرب ها تندیس را «صنم» می نامیدند، و اکثریت بت های شان مؤنث بود.

ظاهراً در زبان عرب واژه «بت» وجود ندارد به نظر می رسد در اصل یک واژه هندی باشد. صنم نیز که عرب ها آن را به کار می برند یک واژه اصیل عربی نیست. المنجد می گوید: این لفظ یا فارسی است و یا آرامی. اما به هر صورت عرب ها به بت های شان صنم می گفتند که صیغه جمع آن «اصنام» در قرآن نیز آمده است. اگر این کلمه ریشه آرامی داشته دلیل گویائی می شود بر انتقالات فرهنگی توتمی در میان جامعه ها و نژادهای مختلف بشری.

صنم نام ویژه هیچ یک از بت ها نبوده و به اصطلاح «اسم جنس» است. در قرآن لفظ «آلهه» درباره بت ها به طور مکرر آمده است اما این لفظ یا مفرد آن که «اله» یا «آلهه» باشد، نه اسم یک بت خاص است و نه اسم جنس، نشان دهنده سمت و نقشی که در نظر مردم داشتند، می باشد که عبارت باشد از «الوهیت» و سمت خدائی.

در قرآن واژه «اوثنان» که مفرد آن «وثن» است آمده که معنی آن «آن چه غیر از خدا پرستش شود» است. اما معلوم نیست که خود صنم پرستان این واژه را درباره صنم های شان به کار برده باشند. لیکن نظر به این که یک واژه اصیل عربی است و به معانی: مستحکم، ثابت در یک جا، پیمان اکید، وفا، به کار می رفته و همه این معانی درباره بت صدق می کنند، می توان با نظر قاطع گفت که این عنوان را خود بت پرستان درباره بت های شان به کار برده اند.

۶۴ کاربرد تک واژه «الرَّحْمَن»

قرآن همین واژه را درباره بت ها به کار برده لیکن تغییری در معنی آن ایجاد کرده است «فاجتنبوا الرجس من الاوثان»: ^{۲۴} از پلیدها که وثن ها باشند اجتناب کنید. یعنی پیش از اسلام و در عصر جاهلی معنی وثن، قرابتی با «وثن» داشته و پس از اسلام با «وسخ» قرابت پیدا کرده است که «رجس» منفور ترین و پلید ترین وسخ، می باشد.

می توان گفت: این تعبیر قرآن از وثن و قرین کردن آن با «رجس»، موجب شده این واژه از بین برود و در ادبیات مسلمانان اذن حضور نداشته باشد بر خلاف صنم که هنوز هم در عرصه ادبیات به ویژه در شعر حضور فراوان دارد. ^{۲۵}

مجمع الاصنام: یا همایشگاه دائمی بت ها: یک ویژگی خاص در نظام توتمی جامعه عرب مشاهده می کنیم که در میان هیچ کدام از مردمان دیگر نبوده است که در بدو نظر از یک تناقض و «نقض غرض» حکایت می کند و آن عبارت است از مجمع الاصنام یا بگوئیم همایشگاه دائمی بت ها که ۳۶۰ بت در آن جمع شده بودند.

همان طور که به شرح رفت فلسفه وجودی و اصل اساسی چیزی به نام توتم و بت برای تمایز قبیله از قبیله دیگر و حفظ منافع قبیله در قبال قبایل دیگر است و این یعنی تضاد میان توتم ها به همان میزان که قبیله ها با هم تضاد دارند. چیزی به

^{۲۴} سوره حج، آیه ۳۰.

^{۲۵} نمونه از حافظ: بیا که وقت شناسان، دو کون بفروشند به یک پیاله می صاف و صحبت صنمی.

ویژگی های توتمیسم عرب جاهلی ۶۵

عنوان مجمع الاصنام حاکی از وحدت و اتحاد میان توتم هاست که بوئی از تناقض و نقض غرض؛ در آن هست.

از طرفی وجود بت ها تنها عامل عدم اتحاد و عدم تشکیل دولت مرکزی در میان عرب عدنانی بود^{۶۶}، هر قبیله به طور مستقل و خود بنیاد، زندگی می کرد. زیرا که الهه هر قبیله از الهه های قبایل دیگر مستقل بود. و از جانب دیگر همان بت های مستقل متضاد در مجمعی جمع می شوند.

شرح این مسئله: در نظام بت پرستی عرب، بت های خاندانی و بت های طایفه ای، در درون خاندان و طایفه محدود می ماندند اما بت اصلی هر قبیله در عین حال که در نقطه ای از محل زندگی قبیله نصب شده و جای گاه داشت، تمثال دیگر از او و باید گفت: کپی ای تندیس، از او به شهر مکه آورده می شد و در کعبه در کنار دیگر بت های اصلی قرار می گرفت و از بت اصلی نمایندگی می کرد.

ما نمی دانیم پیش از ابراهیم(ع) و اسماعیل(ع) که طی مدت زمانی بسیار طولانی کعبه ویران شده بود و نیز در زمان آن دو پیامبر که کعبه از نو ساخته شد و حضور هر نوع بت در آن حوالی ممنوع بود، آیا عرب ها مجمع الاصنام داشته اند؟ و اگر داشته اند جای گاه آن کجا بوده است؟

بر اساس شواهد و قراین می توان گفت (و شاید باید گفت): حضور نمایندگان (کپی های) بت های اصلی در کنار هم و همایش شان پدیده ای است که پس از

^{۶۶} در مباحث آینده، زمینه و عامل به وجود آمدن دولت مرکزی در میان عرب قحطانی که آنان نیز بت پرست بودند، خواهد آمد.

۶۶ کاربرد تک واژه «الرَّحْمَن»

دوران اسماعیل، پدید شده و پیش از آن چنین چیزی وجود نداشته است. بهترین و قوی ترین شاهد برای این مدعا اصل فلسفه وجودی توتم است که عامل تضاد است نه عامل همایش.

فریدو جدی در دائرة المعارف ذیل واژه کعبه می گوید: اولین کسی که بت ها را در داخل کعبه قرار داد، عمرو بن لُحی رئیس قبیله بنی خزاعه بود. و نیز می گوید: قصی یکی از اجداد پیامبر(ص) در قرن دوم پیش از هجرت، مکه و کعبه را از دست بنی خزاعه گرفت. بنابر این، پیش از فتح مکه و تخلیه بت ها از کعبه در سال هشتم هجری، دستکم حدود ۲۰۰ سال کعبه مجمع الاصنام بوده است و نیز روشن می شود که پیش از عمرو بن لُحی چنین چیزی در کعبه وجود نداشته است. و به دلیل ماهیت تضاد میان بت ها پیش از آن در جای دیگر نیز چنین مجمعی وجود نداشته است.

حرام و محترم شدن کعبه و به تبع آن حرمت مسجد الحرام و به تبع آن حرمت شهر مکه و به تبع آن حرمت سرزمین وسیع حرم. نعمت بزرگی برای قبایل مختلف عرب گشت که توانستند با تحریم جنگ در چند ماه از سال، در سرزمین حرم جمع شده بازارهای موسمی تشکیل دهند و به داد و ستد بپردازند.

حرم: صحرائی وسیع در اطراف مکه به عنوان حرم شناخته شده بود که جنگ در آن تحریم شده بود، مکه در حرم و مسجد الحرام در مکه و کعبه در وسط مسجد الحرام قرار داشت و دارد. کعبه از قدیم الایام از زمان ابراهیم (حدود ۴۰۰۰ سال پیش) در نظر همه مردمان متمدن آسیائی و مصر، محترم بود؛ بودائیان، هندوئیان و زردشتیان- و پیش از زردشتیان، جاماسییان و میترا پرستان ایران- کعبه را تقدیس می کردند که در «انسان و چیستی زیبایی» توضیح داده ام. آن چه

ویژگی های توتیمسم عرب جاهلی ۶۷

در این بحث ما مهم است حرمت حرم و امنیت آن است، علاوه بر قداستی که در نظر عرب بت پرست داشت تنها مرکز اقتصادی و بازارهای موسمی از قبیل بازار «عکاظ» و مایه حیات قبایل شده بود.

در این صورت بدیهی است که هر قبیله ای می خواهد در مرکز آن سرزمین مقدس، جای پائی، اثری، نماینده ای داشته باشد و از جانب دیگر قریش که همیشه از حرمت صحرای حرم و بازارهای آن بیش از هر قبیله ای بهره مند می شد نسبت به نمایندگان کپی شده بت های قبایل، روی خوش نشان می داد.

و بدون هیچ تردیدی باید قاطعانه گفت: علت گرایش قریش که فرزندان اسماعیل (پیامبر موحد) بودند، به بت پرستی همین تعامل دو جانبه بوده است. قریش که هیچ سابقه توتیمی نداشت به تدریج با رعایت منافع اقتصادی تن به بت پرستی داده است. قریش از نسل ابراهیم و ابراهیم فردی از مردم شهر «اور» در بین النهرین (عراق) و از قوم سومر (ثمود) بود گرچه سومر و آکد (ثمود و عاد) نیز بت پرست بودند اما ابراهیم بزرگ بت شکن معروف تاریخ است. قریشیان در اصل عرب نبودند و مستعرب شدند. گرچه اصل و اساس همه اقوام سامی به یک ریشه می رسد و عرب، سومر، آکد در اصل یک نژاد هستند. حتی آشور که در قرآن «اصحاب اجدود» نامیده شده در اصل با عرب ها هم نژاد هستند. عرب ها به خدا می گویند «اله» که با الف و لام می شود «الله» و آشوری ها می گویند «آله». و شاخه دیگر نسل ابراهیم یعنی یهودیان که زبان شان عبری نامیده می شود می گویند «ئیل».

نظر به این که قریش به صورت یک قبیله به میان عرب ها مهاجرت نکرده، بل که همسر اسماعیل عرب بود و فرزندان او در میان عرب ها تولد و تکثیر یافتند، بر

۶۸ کاربرد تک واژه «الرَّحْمَن»

فرض اگر خود اسماعیل عربی را با لهجه صحبت می کرده فرزندان او و سپس نسل کثیرش عربی را کامل و صحیح صحبت می کرده اند که قرآن به قول خودش به زبان «عربی مبین» نازل شده است.

بنابر شرح فوق قبایل عرب ابتدا به وسیله عمرو بن لُحی خزاعی، سپس با موافقت قریش کعبه را مجمع الاصنام کرده اند.

هبل به عنوان بت بزرگ و بت اصلی قریش سمت ریاست مجمع را داشت اما از نظر حقوقی هیچ امتیازی بر دیگر بتان نداشت هیچ قبیله ای از عرب زیر بار امتیاز دهی به هیچ قبیله دیگر نمی رفت. دیگر نمایندگان که در کنار هبل ردیف شده بودند نیز از احترام مساوی برخوردار بودند؛ شبیه سازمان ملل امروز ما.

اما بدیهی است ارزش و مقام هر بت در آن مجمع بسته به میزان جمعیت، اقتصاد و نیروی رزمی قبیله مربوطه اش بود، گرچه در ظاهر همگی مقام مساوی داشتند. باز درست مانند سازمان ملل ما.

قریش که مالک و ساکن مکه بود توانسته بود از چنین موقعیت استثنائی به نحو احسن استفاده کند تا حدی که این قبیله مستعرب به مقدس ترین قبیله عرب تبدیل گشت. قریش با کوشش در حفظ حرمت صحرای حرم و احترام کعبه، کاملاً موفق شده بود این منشأ اقتصادی بس مهم را در کنار بهره مندی اقتصادی از «جاده بخور»^{۲۷} به کار گیرد و سید قبایل عرب شود.

^{۲۷} جاده اعظم، تمدن بین النهرین و شامات را به مصر وصل می کرد. جاده بخور در حوالی اردن از جاده اعظم جدا شده از مدینه و مکه گذشته به سواحل یمن می رسید و تمدن بین النهرین، مصر و یمن را به تمدن های ایران و هند و چین، پیوند می داد. قریش از این جاده در سفر های تجاری به یمن در جنوب، و در سفر های تجاری به \leq

ویژگی های توتمیسم عرب جاهلی ۶۹

در آن مجمع، هبل بت ویژه قریش که رئیس مجمع بود، در واقع جوان ترین توتم در میان آن همه بت بود. زیرا قریش در آغاز موحد و فاقد بت بود معلوم است که توتمش نیز پس از گرایش به بت پرستی، پدید شده است، دیگر بت ها نسبت به او ریشه دارتر و قدمت تاریخی کهن را داشتند.

ظاهراً قریش (پس از قصی) به دلیل سکونت در حرم، تنها یک بار در جنگ کنانه با قبایل قیس عیلان، به طرفداری از کنانه وارد جنگ شده و پس از آن هرگز با یک قبیله دیگر به عنوان قبیله در مقابل قبیله، ننگیده است اگر درگیری هائی بوده به صورت درگیری افرادی از قریش با افرادی از قبیله دیگر بوده است گرچه مسائلی از قبیل خون خواهی و جبران خسارت در میان سران دو قبیله فیصله می یافت. با این همه قریش همیشه به تمرینات نظامی و تربیت افراد رزمنده توجه داشت زیرا علاوه بر هر نیاز دیگر به افراد رزمنده برای حفاظت از کاروان های تجاری و حتی گاهی برای حفاظت از حرمت سرزمین حرم، نیازمند بود و مانند هر قبیله دیگر عرب، شجاعت را می ستود.

معمولاً جنگ میان قبایل، به مثابه جنگ میان بت ها تلقی می شد همان طور که جنگ میان آکد، سومر، عیلام، آشور، نیز به نحوی جنگ میان بت ها تلقی می گشت که آکدیان خدای شکست خورده عیلامیان را به اسارت برده بودند و سال ها آن مجسمه بی چاره را دقیقاً به عنوان یک اسیر نگه داشتند.

ک شامات در شمال، استفاده می کرد. و در خود مکه نیز با کاروان های تجاری فرا آمده از شمال و جنوب، دادوستد می کرد.

سابقه تاریخی جاده اعظم همگام با پیدایش دو تمدن دیرین بین النهرین و مصر است. اما جاده بخور همگام با پیدایش تمدن یمن است که نسبت به آن دو، خیلی دیرین نیست.

۷۰ کاربرد تک واژه «الرَّحْمَن»

می توان گفت: عرب ها در مواقع جنگ رسمی، تصویر یا تمثالی (کپی ای) از توتم شان را به میدان نبرد می برده اند که در واقع پرچم شان بود. این کار درباره قریش تنها در جنگ احد مسلم است که تمثالی از هبل را با خود به میدان برده بودند و غیر از آن گزارشی از تاریخ در این باره از قریش نداریم.

و نیز قریش نظر به سمت ریش سفیدی که در میان قبایل داشت بیش تر صلح گرا بود تا جنگ طلب. و شاید بگوئیم: معمولاً نقش ضد جنگ ایفا می کرد. کم تر شاعری قریش را هجو کرده و شاید خیلی نادر است که یک شاعر قریش قبیله دیگر را هجو کند. در حالی که جنگ شعری در میان دیگر قبایل همیشه به شدت ادامه داشت.

اکنون سخنی چند درباره بت های معروف عرب: ابتدا به پاسخ دو پرسش مهم اشاره شود: چرا مردم مدینه پیش از دیگران اسلام را پذیرفتند؟ و چرا در میان بت های معروف عرب، بت نامدار و معروفی در مدینه نبوده است؟

در این باره ابتدا باید توجه شود که بت پرستی در جزیره العرب در همه جا یک نواخت نبوده؛ سازمان اجتماعی بر اساس سازمان بت ها در جامعه عرب عدنانی با جامعه عرب قحطانی فرق می کرد.

اگر در نقشه امروزی جزیره العرب یک خط از «ظهران» در کنار خلیج فارس تا «یبرین» و از یبرین تا «ظهران» در نزدیکی ساحل دریای سرخ کشیده شود تقریباً مرز میان عرب قحطانی در جنوب و عرب عدنانی در شمال می شود. قحطانیان در ساحل دریای عمان و خلیج عدن (از تنگه هرمز تا تنگه باب المندب) دارای

ویژگی های توتمیسم عرب جاهلی ۷۱

زندگی مدنی با تمدن کهن (حدود ۳۷۰۰ سال پیش) بودند این سرزمین مجموعاً «یمن» نامیده می شود که با تقسیمات امروزی فرق دارد. زندگی مدنی موجب شده بود که توتمیسم در میان آنان بیش از عرب عدنانی، متحول شود و نقش آن در نظام اجتماعی کم تر شود. در این تحول نفوذ میترائیسم از ایران به یمن، تاثیر به سزائی داشته و موضوع «پرستش» را دچار ناخالصی کرده است.^{۲۸} و همچنین نفوذ ستاره پرستی «شعرا»، از «صابئین» به میان مردم یمن، بر این ناخالصی افزوده است.^{۲۹} اما عدنانیان چهار چوبه ها و سازمان محکم سنتی خود را درباره بت ها کاملاً و به خالصی حفظ کرده بودند. در نتیجه مشاهده می کنیم که عرب عدنانی در مقابل اسلام به شدت ایستادگی کرده اما عرب قحطانی بدون چندان مقاومتی اسلام را پذیرفته است. زیرا پیش از آمدن اسلام، شرک اجتماعی در میان شان تا حدودی گسسته بود. گرچه در شرک عبادی مانند عدنانیان بودند.

عرب عدنانی، بدوی و چادر نشین بودند تنها در سه نقطه، سه نمونه کوچک مدنی داشتند: مکه، طایف، یثرب. در این میان یثرب (که بعداً مدینه نامیده شد) رنگ و بوئی از روحیه اجتماعی قحطانی داشت. زیرا مردم مدینه با این که در سرزمین عدنانی و در میان عدنانیان می زیستند در اصل از نژاد قحطانی بودند. آنان در رکاب «تُبَع» یکی از شاهان یمن، به مدینه آمده و آن قصبه را ساخته نامش را یثرب گذاشتند به همین جهت در میان بت های معروف عرب، نام بتی از یثرب

^{۲۸} مردم یمن در زمان حاکمیت «بوالقیس» خورشید پرست یعنی میترا پرست بودند که قرآن از زبان پیک سلیمان می فرماید «وجدتها و قومها یسجدون للشمس»، ۲۴، نحل.

^{۲۹} که شعرا به «شعرا یمنی» معروف می شود.

۷۲ کاربرد تک واژه «الرَّحْمَن»

نمی یابیم اما بت های مکه و طایف و نیز بت های قبایل چادر نشین، مشهور و نام آور بودند.

درباره پرسش دوم یعنی استقبال مردم مدینه از اسلام نیز گفته اند: چون مردم مدینه به دو قبیله تقسیم می شدند و همیشه با همدیگر در نزاع و درگیری بودند، اسلام را بهترین نسخه برای حل این مشکل بزرگ یافته و مسلمان شدند. باید گفت: این مشکل در میان مردم مدینه بیش از مردم طائف نبود، دلیل اصلی استقبال از اسلام و زمینه اصلی آن، روح فردی و اجتماعی قحطانی، در مردم مدینه بود که نظام بت پرستی در میان شان سست تر از مردم طایف، مکه و دیگر قبایل عدنانی بود. و خواهیم دید که حساسیت و وحشت بت پرستان از کاربرد تک واژه «الرَّحْمَن» و نزول آیات در این باره در دوران پیش از هجرت است، و عهده دار توضیح این موضوع، آیه ها و سوره های مکی هستند نه مدنی. گرچه حساسیت مذکور، در مدینه نیز به عنوان یک عنصر در گرایش منافقین به نفاق، بوده است. اکنون اشاره ای به برخی از بت های معروف عرب:

۱- هَبِل: پیش تر اشاره شد که به دلایل تاریخی، گفته می شود: هبل در میان بت های مشهور، جوان ترین بت بوده و دیگر بت ها از نظر قدمت ریشه کهن تری داشته اند.

هبل را از سنگ قرمز تراشیده بودند و در حادثه ای که ماهیت آن برای ما روشن نیست، دست راست آن شکسته بود که قریش به جای آن دستی از طلا برایش ساخته بود. این ترکیب ناهمگون، از نظر مردم شناسی و جامعه شناسی نکته ای را به ما می آموزد: می توان گفت: زمانی که هبل را از سنگ قرمز

ویژگی های توتمیسم عرب جاهلی ۷۳

تراشیدند، مردم قریش تاجر پیشه نبوده اند و هنگام ترمیم دست آن با زر به تاجر پیشگی تحول یافته بودند. ثروت و روحیه تاجر پیشگی اقتضا می کرد علاوه بر ترمیم دست، همه جای تندیس را زرین یا دستکم روکش طلائی بکنند تا بت بزرگ مقدس شان این چنین سیمای ناهمگون نداشته باشد. آیا عامل خودداری از این کار فقر مالی بوده؟ در این صورت می توانستند آن را از سنگ قرمز ترمیم کنند. همچنین نمی توان عامل آن را فقدان مهارت هنری دانست در این صورت می بایست از ساختن همان دست زرین نیز صرف نظر می کردند. شاید در این ترمیم هم می خواستند قداست پیشین آن را حفظ کنند و هم اقتضاهای تاجر پیشگی را به نمایش بگذارند که هم نماد زندگی پیشین و هم نماد زندگی نوین شان باشد.

واژه «هبل» معنایی چند بُعدی دارد: پدر و دلسوز و تأمین کننده لوازم و رفاه زندگی برای اولاد و فرزندان. دلسوز در حد دلسوزی مادر به فرزندان. چاره جو و باز کننده بن بست ها. فربه (فربهی که گوشت بدنش قسمتی بر قسمت دیگر سوار باشد). این بعد اخیر نشانی از تاجر پیشگی و روحیه سرمایه داری دارد که پول را روی پول انباشت می کند.

۲- لات: طبری در «مجمع البیان» از جبائی نقل می کند که بت های لات، منات و عزّی هر سه مؤنث بوده اند پرستش کنندگان شان آن ها را دختران خدا تصور می کردند^{۳۰}. البته ظاهر هر سه واژه نیز مؤنث است.

^{۳۰} مجمع البیان، ذیل آیه ۱۹ و ۲۰ سوره نجم.

۷۴ کاربرد تک واژه «الرّحمن»

اقرب الموارد: لات بتی بود در جاهلیت به صورت نخل مؤنث که قبیله ثقیف در طایف و نیز قریش، آن را پرستش می کردند. روشن است که حضور کپی و تمثالی از لات در کعبه که لات را نمایندگی می کرد، موجب شده برخی ها از جمله نویسنده اقرب الموارد، دچار اشتباه شوند و لات را بت مشترک ثقیف و قریش بدانند و احترام قریش به همه نمایندگان بت های عرب، این اشتباه را تشدید کرده است.

طبری از این اشتباه مصون مانده لات را فقط بت ثقیف دانسته است. لیکن به عنوان نقل دیگر می گوید: «وقیل ان اللّات والعزّی و مناه اصنام من حجاره کانت فی الکعبه یعبدونها»: آن سه بت هائی بودند از سنگ، و در کعبه قرار داشتند و آن ها را می پرستیدند.

در این نقل یک ابهام هست و یک اشکال: ابهام از این جهت که معلوم نمی کند آن پرستش کنندگان چه کسانی بوده اند آیا همان اشتباه اقرب الموارد در این نقل نیز هست یا نه؟- و اشکال از این جهت است که این نقل در تقابل با نقل اول (که می گوید لات صنم ثقیف در طایف، بوده) آمده و آن را نقض می کند. این گونه ابهام ها و اشکال ها از عدم توجه به بت های اصلی که در میان قبایل نصب شده بودند، و کپی هائی که در کعبه قرار داشتند و آن ها را نمایندگی می کردند، ناشی شده است. و از مسلمات تاریخ است که لات، بت و توتم ثقیف بوده است. و نیز از مسلمات است که بت های نماینده در فتح مکه شکسته شدند اما بت های اصلی، پس از فتح مکه با اقدامات نظامی و غیر نظامی در میان قبیله خود شکسته شدند. این مسئله در زیر درباره عزّی واضح تر خواهد شد.

ویژگی های توتمیسم عرب جاهلی ۷۵

۳- عزّی: بت نامدار و معروف بنی غطفان، بنی سلیم، بنی نظّر، بنی سعدبن بکر. المنجد می گوید: عزّی در کنار لات و منات یکی از الهه های سه گانه عرب جاهلی بود.

مراد از «در کنار لات و منات» یکی از دو معنی است: اول: عزّی از نظر قدرت و از نظر جمعیت پرستندگان، هم شأن و هم ردیف لات و منات بوده است. دوم: تمثال نماینده عزّی در درون کعبه همردیف لات و منات بود. و مراد این نیست که بت های عرب جاهلی تنها به این سه بت منحصر بوده است.

در آخر می گوید: «أرسل النبی بعد فتح مکه خالد بن ولید و امر بسحقها»: پیامبر(ص) پس از فتح مکه خالد را فرستاد که برود عزّی را شکسته و از بین ببرد. بدیهی است پیش از ارسال خالد، همه بت های درون کعبه از آن جمله تمثال عزّی به هنگام فتح مکه شکسته شده بودند و اگر تندیس عزّی همان بود که در کعبه قرار داشت نیازی به ارسال خالد به قرارگاه عزّی نبود.

گفته شد لات یک توتم گیاهی و به صورت یک نخل مؤنث، تصویر ذهنی و نیز تصویر تندیزی می شد. اما عزّی به صورت انسان مؤنث بوده است.

نگاهی به «تأنیث» درباره بت ها: مردم عرب در شمارش سلسله نسب یک فرد، یک طایفه، یک قبیله، همیشه سلسله پدران را می شمردند. اشتقاق شاخه های خانواده ها، خاندان ها، طایفه ها و قبیله ها را نیز در سلسله ها و انشاقات پدری تنظیم می کردند و در این مسائل هیچ نقشی به مادر یا سلسله مادران نمی دادند.

اما یک اصطلاح داشتند: وقتی که در مقام شمارش نبودند و تنها در مقام بیان رابطه نسلی یک طایفه با یک قبیله بودند می گفتند: مثلاً «بنی زهره بطن من

۷۶ کاربرد تک واژه «الرّحمن»

قریش» یا «بنی بکر بطن من غطفان»: بنی زهره شکمی از قریش است. یا بنی بکر شکمی از غطفان است.

بطن که به معنی «رحم»- رحم مادر- به کار می رفته، هرگز نشان از «مادر سالاری» نبوده و نیست که برخی از توصیفگران غربی در عصر توصیفگری در مورد برخی قبایل دچار این اشتباه شده اند. عرب ها چون نمی توانستند یا نمی خواستند نام عضو تناسلی مرد را به زبان آورند، دستگاهی به نام رحم در زن این امکان را برای شان می داد که مراد شان را با واژه غیر رکیک، بیان کنند. وگرنه می بایست در مقام شمارش نسب ها نیز سلسله مادران را بشمارند در حالی که هرگز چنین کاری را نمی کردند و پدر سالاری عرب امری مسلم و از سمبل های شدید آن است.

عامل و زمینه ذهنی فردی و اجتماعی برای تأنیث بت ها، همان اندیشه ای بود که باور داشتند، فرشتگان مؤنث و دختران خدا هستند و هر قبیله ای الهه خود را فرشته ای از فرشتگان می دانست و تندیس آن را پرستش می کرد. قرآن در موارد متعدد به اصل این موضوع تصریح کرده است. و از بیان طبرسی که یک بیان تاریخی است این باور را دیدیم.

گفته شد عزّی به صورت انسان بوده است. اما طبرسی در نقل دیگر آورده که عزّی در شکل «شجره سمرة عظيمة»^{۳۱} بوده که با منابع دیگر سازگار نیست.

۴- منات: المنجد: «شاعت عبادتها بین قبایل هذیل و مکه»: پرستش منات در میان قبایل هذیل و مکه شایع بود.

^{۳۱} المنجد: سمرة نوعی از درخت عضاه درختی است خاردار.

ویژگی های توتمیسم عرب جاهلی ۷۷

در این عبارت همان اشتباه که درباره لات بیان شد، درباره منات هم مشاهده می شود که منشأ آن حضور نماینده منات در کعبه است.

طبرسی نیز درباره منات می گوید: منات در ناحیه قدید در فاصله میان مکه و مدینه قرار داشت. آن گاه در نقل دیگر می گوید: منات معبود بنی هذیل و بنی خزاعه بوده و اهل مکه نیز آن را پرستش می کردند. باز می بینیم که حضور نماینده منات در مکه و نیز احترام قریش به همه بت ها، موجب اشتباه شده است. توتم های ریز و درشت دیگر در میان قبایل عرب بوده اند که شرح آن به درازا می انجامد.

بت های مهاجر: چهار صنم معروف که در بالا شرح مختصری درباره شان رفت، همگی بت های عرب عدنانی هستند که هر کدام هم جمعیت زیادی را پوشش می دادند و هم قدیمی ترین صنم عرب عدنانی بوده اند. اما از نظر قدمت بت های دیگری در میان قحطانیان در جنوب سرزمین عدنانیان و برخی قبایل در شمال آن، بوده اند که قدمت برخی از آن ها به حدود ۵۵۰۰ سال می رسد.

نمی توان برای پیدایش صنم های چهار گانه مذکور تاریخی را تعیین کرد. زیرا سر آغاز نژاد عرب مجهول است همین قدر می دانیم که عرب بخشی از نژاد سامی است. در حوالی ۴۰۰۰ سال پیش عرب عمالقه را می بینیم که به مصر متمدن حمله کرده و مصر شرقی یعنی فاصله میان رودخانه نیل و دریای سرخ را تصرف کرده و حکومتی در آن جا تأسیس کرده اند و حضرت یوسف در زمان آنان به مصر رفته است؛ علاوه بر مدارک تاریخی، قرآن از پادشاه معاصر یوسف با عنوان «ملک» نام

۷۸ کاربرد تک واژه «الرَّحْمَن»

می برد در حالی که از شاهان بومی مصر با عنوان «فرعون» یاد می کند. پس از مدتی که وفات یوسف(ع) نیز در آن زمان بوده، مصریان بومی عرب های عمالقه را از مصر اخراج کرده از نو اقتدار پیشین خود را زنده کردند.

از جانب دیگر (پیش تر اشاره شد) عرب قحطانی نیز در حوالی ۳۷۰۰ در یمن تمدنی را به راه انداخته بودند و نیز اشاره شد که اسماعیل(ع) پسر ابراهیم(ع) در حوالی ۴۰۰۰ سال پیش، در میان قبایل عرب می زیست. اما پیش از آن خبر مهمی از تاریخ عرب به ویژه سرزمین عدنانی در دست نیست. و این است دیرین ترین اطلاعی که از تاریخ در دست داریم.

اما در میان بت های عرب، با نام هائی روبه رو می شویم که قدمت شان به حدود ۵۵۰۰ سال پیش می رسد. از این جهت به این بت ها عنوان «مهاجر» می دهم که از نظر سرزمینی و جغرافی، در همان حدود ۵۵۰۰ سال پیش در سواحل جنوبی مدیترانه بوده اند، سپس آن ها را در زمان ظهور اسلام و پیش از اسلام در یمن و در میان عرب قحطانی، مشاهده می کنیم. اشاره خواهد شد که این مهاجرت از یک حالت رفت و برگشت نیز برخوردار بوده، مهاجرت از شمال به جنوبی ترین بخش جزیره العرب (یمن) سپس از نو حرکت از یمن به نزدیکی های مدیترانه. وقتی که این بت های مهاجر در میان عرب قحطانی مستقر می شوند نمایندگان شان به کعبه اعزام شده و در آن شورای بتان جای می گیرند.

پنج بت به اسامی: وَدّ، سواع، یغوث، یعوق، نَسْر، در اصل بت های مردمی بودند که به قوم نوح موسوم گشتند.

قرآن و نیز تورات از قوم نوح سخن گفته اند. بر اساس دو قرینه باید گفت قوم نوح سرزمین نسبتاً وسیعی را در اختیار داشته اند و هم چنین دارای جمعیت نسبتاً

ویژگی های توتمیسم عرب جاهلی ۷۹

زیادی بوده اند. زیرا ساختن کشتی برای خروج از آن سرزمین در زمان طوفان، و نیز تعداد بت ها دستکم به رقم پنج، چنین اقتضا می کنند.^{۳۲} در تاریخ تدوین شده به دست بشر، تنها دو چیز از قوم نوح به میان آمده است: عنوان «نوح بابلی» که کشتی هم ساخته، و وقوع یک طوفان در بین النهرین و شامات. توضیح بیش تری در دست نیست. تورات شرح نسبتاً مفصلاً درباره آن قوم و طوفان آورده لیکن علاوه بر عناصر تحریفی، تاریخ روشن و جغرافی دقیق برای آن، بیان نکرده است.

آن چه در تفسیر آیات قرآن که به این موضوع مربوط است، آمده بیش تر سرایش های یهودیانی است که ظاهراً اسلام آورده بودند از قبیل: کعب الاحبار، وهب بن منبه، تمیم داری و... که در عصر عمر و عثمان به تفسیر قرآن پرداختند و اسرائیلیات را به اسلام نفوذ دادند، بخش های تاریخی قرآن را با افسانه های یهود و گاهی نیز با افسانه های خود ساخته تفسیر کردند. نفوذ اسرائیلیات به متون تفسیری و فرهنگ سنیان و از آن جا به برخی متون شیعی، یک امر مسلم است. اما سترگ تر از آن، افسانه هائی هستند که حتی در متون یهودی هم وجود نداشته و فقط ساخته ذهن عمدی افراد مذکور بوده اند. جعلیات و خود ساخته هائی که حتی نمی توان آن ها را اسرائیلیات نامید. از آن جمله است حکومت سلیمان بر کل جهان.

^{۳۲} در یکی دو مورد از نوشته هام، توضیح داده ام که جهانی بودن طوفان نوح یک افسانه است قرآن و احادیث اهل بیت(ع) با جهانی بودن آن سازگار نیست.

تمیم داری (که به مسیحی بودن معروف است لیکن باید در مسیحی بودنش تردید کرد. و اگر مسیحی هم باشد به دلیل تعصبی که به تورات که کتاب مسیحیان نیز هست و عنوان «عهد عتیق» را دارد، ماهیت کارش با یهودیان مذکور فرق نداشت) او در زمان عمر که هر گونه نقل حدیث از پیامبر(ص) ممنوع بود، رسماً به دستور عمر در مسجد رسول خدا(ص) کلاس تفسیر به راه انداخت و هر چه می توانست در تخریب ذهن فرهنگی جامعه اسلام کوشید و موفق هم شد. و همین طور بقیه نامبردگان در عصر عثمان و جانشینان شان در دوره بنی امیه.

در برخی حدیث های شیعی نیز محل زندگی نوح همان حوالی بابل و کوفه، تعیین شده است که با یافته های تاریخی مذکور در بالا، مطابقت دارد. این حدیث ها گرچه از نظر سند با معیارهای «علم رجال» و دانش حدیث شناسی شیعه بی نقص نیستند^{۳۳}، لیکن نظر به تعدادشان و قراین تایید کننده، نمی توان از آن ها صرف نظر کرد.

در این که نوح پس از طوفان ساکن بین النهرین و مصداق «نوح بابلی» بوده تردیدی نیست، سخن در محل زندگی او در پیش از طوفان است؛ که سرزمین آن قوم بوده است. در یکی دو حدیث تصریح شده است که نوح پیش از طوفان در جایی که امروز شهر کوفه (نزدیک بابل) قرار دارد می زیسته حتی آن که در قرآن آمده: «وفار التَّنُور»: تنور فوران کرد و طوفان آغاز شد. تنور خانه نوح در همان مکان بوده است. در مقابل، حدیث های دیگر وجود دارند، در یکی از آن ها آمده

^{۳۳} از جمله حدیث منقول توسط مفضل بن عمر، بخار، ج ۱۱ ص ۳۳۱-۳۳۲. و حدیث منسوب به ابن عباس از علی (ع): ج ۱۱ ص ۳۱۹.

که مراد از تنور، خورشید است^{۳۴} - به اقیانوس ها تابیده تبخیر کرده و بارش های طوفانی را به وجود آورده است یا ایجاد تنوره (گرد باد) کرده است. و در یکی دیگر، خانه نوح در شامات (ساحل مدیترانه که می توان گفت در آن بخش که به دریا تبدیل شده) تعیین شده است.^{۳۵}

جواهر لعل نهرو می گوید: در اثر بارش ها رودخانه های دجله و فرات به شدت سیل آورده و همراه با بارش های آسمانی، بین النهرین را دچار طوفان کرده اند که به نام طوفان نوح موسوم شده است.^{۳۶}

نهرو مورخ و تاریخ شناس خوبی بود و کتاب «نگاهی به تاریخ جهان» تخصص او را در این کار نشان می دهد. لیکن او تنها بخشی از محل طوفان را در نظر گرفته است. زیرا در این صورت معنایی برای کشتی سازی نوح نمی ماند؛ یک سیل محدود در سرزمین بین النهرین امکانی برای کشتی رانی نمی دهد چنین سیلی از آن چنان عمقی نمی تواند بر خوردار باشد. و اگر بنا بود کشتی در جاهای عمیق مثلاً بستر فرات و دجله حرکت کند، پیش از آن کشتی های رودخانه پیمایان و ماجرا به یک کشتی منحصر نمی گشت.

تاریخ پیدایش کشتی سازی در میان کلدانیان و سومر، آکد و آشور، سابقه دیرین تری دارد.

^{۳۴} بخار: ج ۱۱ ص ۳۳۵.

^{۳۵} بخار: ج ۱۱ ص ۳۳۴.

^{۳۶} نقل به اختصار از: نامه های پدری به دخترش.

می دانیم که دریای مدیترانه جوان ترین دریای جهان است و آثاری از قصبه ها و شهر ها نیز در بخش هائی از بستر آن هنوز وجود دارند از جمله در نزدیکی های ساحل جنوبی. آیا مراد از طوفان نوح، چین خوردگی و زلزله بزرگ و تسونامی بزرگ حاصل از آن، همراه با بارش شدید آسمانی بوده؟ پاسخ قاطعی نمی توان گفت. زیرا تاریخ پیدایش مدیترانه را نمی شود دقیقاً تعیین کرد. اما همه شواهد و عناصر اصل ماجرا، از چنین حادثه ای خبر می دهند.

جالب این که در حدیث نیز آمده است: سرزمین قوم نوح همچنان به صورت دریا مانده است.^{۳۷}

به هر صورت: بت های پنج گانه: وَدّ، سواع، یغوث، یعوق، نَسْر، در اصل بت های قوم نوح بوده اند که قرآن از زبان سران قوم نوح نقل می کند که گفتند ای مردم از این بت های خودتان دست بردارید و از آن ها حمایت کنید: «**قَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتِكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وُدًّا وَلَا سِوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَلَا يَعُوقَ وَلَا نَسْرًا**»^{۳۸}: گفتند از پرستش خدایانتان دست بردارید و رها نکنید وَدّ و سواع و یغوث و یعوق و نسر را.

طبرسی در ذیل همین آیه می گوید: وَدّ به صورت مرد، سواع به صورت زن، یغوث به صورت شیر، یعوق به صورت اسب و نسر (عقاب) به صورت خودش بود. توتم پرستی چیزی نبود که حتی با طوفان نوح از بین برود، اقوامی که در کنار و همسایگی قوم نوح بودند از قبیل آکد و سومر و عرب که طبعاً با آنان روابط

^{۳۷} بحار، ج ۱۱ ص ۳۲۴ ح ۲۸.

^{۳۸} سوره نوح آیه ۲۳.

فکری، فرهنگی داشته اند، از این طریق پرستش بت های پنجگانه به جنوب عربستان نیز منتقل شده و برای مردمانی به ارث رسیده است.

بنی کهلان از قبایل بزرگ عرب قحطانی در نواحی یمن است که هر کدام از شاخه های آن خود یک قبیله است مانند: بنی قضاعه، بنی طیّ، بنی مراد، بنی همدان، که پس از در هم شکستن سدّ مئارب (که در تاریخ و قرآن نیز آمده) به شمال عربستان مهاجرت کرده اند.^{۳۹}

طبرسی در مجمع البیان می گوید: یعوق صنم بنی کهلان بود بنی حمدان آن را به ارث بردند.^{۴۰}

با این روش جای پای یعوق را از سواحل مدیترانه تا سواحل دریای عمان در حال مهاجرت می بینیم و این مهاجرت از شمال به جنوب است. سپس در حادثه بزرگ سدّ مئارب از نو جای پای او را در یک حرکت مهاجرتی از جنوب به شمال مشاهده می کنیم. تاریخ این رفت و برگشت روشن نیست اما یک موضوع مهم تا حدودی روشن است: مهاجرت این بت ها از سواحل مدیترانه به یمن (از شمال به جنوب) یک مهاجرت فرهنگی بوده است یعنی مردم یمن بت های مذکور را با تقلید از قوم نوح برگزیده اند. اما در حرکت دوم که مهاجرت آن ها از یمن به شمال عربستان است بت ها به همراه شاخه هائی از بنی کهلان به سوی شمال رفته اند که رفتن شان تابع مهاجرت مردم بوده است نه در بستر انتقال فرهنگی محض.

^{۳۹} رجوع کنید: المنجد بخش اعلام، واژه های کهلان، قضاعه، طی.

^{۴۰} مجمع البیان، ذیل آیه ۲۳ سوره نوح.

هم او در مجمع می گوید: وَدَّ مَعْبُودُ بَنِي قِضَاعَةَ، بود در دومه الجندل، در نسل های بعدی به بنی کلیب رسید. بطنی از «طی» یغوث را پرستش می کردند و آن را به بنی مراد سرایت دادند. زمانی بنی ناحیه تصمیم گرفتند آن را از دست بنی مراد بگیرند که بنی مراد آن را به میان بنی حرث بن کعب، بردند. نَسْرَ نِيزَ بَت «قتلم» بود. قبیله ذی الکلاع سواع را می پرستیدند.

بت های مهاجر نیز مانند بت های بومی عرب (لات، عَزَّى، منات و...) نمایندگانی در کعبه داشته و مانند آن ها از احترام قریش برخوردار بوده اند. عمرو بن عبد وَدَّ بزرگ قهرمان قریش کسی است که نام پدرش «عبد ود»: بِنْدَةٌ وَدَّ بوده است.

ظاهراً کار اصلی عمرو بن عبد وَدَّ همراهی با کاروان های تجاری قریش برای حفاظت آن ها بوده است که در یکی از درگیری ها بچه شتری را به عنوان سپر روی دست گرفته و با گروه راه زنان جنگیده و پیروز شده است. او در جنگ خندق (احزاب) به دست علی(ع) کشته شد ماجرائی که شأن صدور «برز الاسلام کله علی الکفر کله» و «ضربه علی یوم الخندق افضل من عباده الثقلین» از بیان پیامبر گشت که سنی و شیعه آن را نقل کرده اند.

نظام اجتماعی بر مبنای بت پرستی

بت پرستی (و هر پرستش) تنها در مقوله پرستش محدود نمی شود؛ غیب بت پرستی تنها شرک عبادی، شرک و سجده در پیش بت نیست که فقط نتیجه منفی اخروی داشته باشد بل ابعاد ریز و درشت زندگی دنیوی را نیز تعیین می کند، هم شکل زندگی و هم ماهیت آن و چگونگی هر کدام از اصول و فروع اجتماعی را تعیین می کند، سرنوشت جامعه را از نظر توسعه و عقب ماندگی، رقم می زند. حتی درصد خالص و نا خالص بت پرستی با درصد پیش رفت و عقب ماندگی، مساوی است؛ پیش تر گفته شد که بت پرستی در یمن به دلیل نفوذ میترائیزم از ایران و نفوذ ستاره پرستی از «صابئین» بوده است. و در این جا باید افزود: به دلیل غیر بومی بودن برخی از بت های شان، دچار تحول و دستکم دچار اضطراب و نا خالصی گشته بودند و همین نا خالصی و سستی ارکان بت پرستی، فرصت داد که مردم یمن زندگی مدنی را بنیان گذارند. اما شدت خلوص بت پرستی در میان عرب عدنانی به حدی بود که تا ظهور اسلام نتوانستند یک دولت مرکزی تأسیس کنند.

اسلام از بادیه نشینی سخت متنفر است: «الاعراب اشدّ کفراً و نفاقاً»^{۴۱}: بادیه نشینان شدید ترین مردم در کفر و نفاق هستند. و کوچیدن از بادیه نشینی به شهر نشینی را با عنوان مقدس «هجرت»، و کوچ کردن از شهر نشینی به بادیه نشینی را با عنوان منفور «تعرب بعد الهجرة»، از اصول مهم خود قرار داده است و تعرب بعد الهجرة را از گناهان کبیره می داند.

مردم یمن با این که به مدینیت دست یافته بودند باز در اثر بت پرستی هرگز نتوانستند در کشورداری به استقلال برسند؛ زمانی مستعمره یهود و سلیمان، زمانی مستعمره حبشه و زمان های مدیدی مستعمره ایران بودند.

بعضی از محققین در شناسائی عامل اصلی پیدایش مدینیت یمن، فوراً به عامل جغرافی و آب و هوا متمسک می شوند که سخت در اشتباه هستند. زیرا گرچه شرایط اقلیمی در همه جا دخیل و مؤثر است اما عامل اصلی مدینیت یمن سستی بت پرستی بود که به شرح رفت. هیچ وقت و هیچ جا عامل جغرافی تعیین کننده اول حتی دوم نیز نبوده است. همان عرب عدنانی که از آغاز تا ظهور اسلام نتوانست به تأسیس دولت مرکزی موفق شود، با ظهور اسلام و از بین رفتن بت پرستی توانست بزرگ ترین امپراتوری در تاریخ را در همان محیط جغرافی خود ایجاد کند.

سه اصل بزرگ و مهم اسلامی، یعنی:

- ۱- نکوهش شدید بادیه نشینی.
- ۲- تقدیس هجرت از بادیه نشینی به مدینیت و شهر نشینی.
- ۳- نکوهش و گناه کبیره دانستن «تعرب بعد الهجرة».

^{۴۱} سوره توبه، آیه ۹۷.

هر سه در همان محیط جغرافی عرب عدنانی اعلام شده است؛ معنی تأسیس و به اجرا گذاشتن این سه اصل در زمان پیامبر(ص) گویای باروری عملی این حقیقت است که در آن محیط جغرافی نیز می توان دولت تأسیس کرد و مدینیت را پایه گذاری کرد. چنان که اسلام کرد پیش از آن که دامنه و قلمرو آن دولت از محیط جغرافی عدنانی خارج شود. بنابر این روشن می شود که عامل اصلی عقب ماندگی، بت پرستی و نظام اجتماعی بت پرستی بوده است که ما از آن به «شرک اجتماعی» تعبیر کردیم. در آغاز این مباحث و در جلسات پیشین گفته شد که توتّم در قبایل اولیه به عنوان آرم، نماد، نماد قبیله، برگزیده می شده و سه نقش مهم را ایفا می کرده است:

- ۱- عامل اتحاد و وحدت درون قبیله ای.
 - ۲- حفظ منافع قبیله، هم به عنوان آرم و نماد و هم به وسیله همان ایجاد اتحاد.
 - ۳- مدافع قبیله در قبال تجاوزات یا تهاجمات قبایل دیگر.
- هنگامی که توتّم به تدریج به مرحله تقدیس و سپس به مرحله پرستش می رسید نقش و کاربرد های دیگری بر سه نقش مذکور افزوده می شد:
- ۴- عامل تبار پرستی (نژاد پرستی) می گشت.
 - ۵- عامل جدائی شدید قبایل از همدیگر و مانع سترگ در برابر پیدایش یک جامعه بزرگ که زمینه مدینیت و زمینه تأسیس دولت مرکزی، است. عاملی که قبایل را به زیست غیر مدنی محکوم می کند.
 - ۶- عامل دافعه شدید برون قبیله ای- بهتر است کمی در این مورد درنگ کنیم: در مرحله اول، کاربرد درون قبیله ای توتّم، اصالت دارد و کاربرد برون قبیله ای

۸۸ کاربرد تک واژه «الرَّحْمَن»

تبعی از آن است. لیکن در مرحله بعدی کاربرد برون قبیله ای اصالت می یابد و کاربرد درون قبیله ای تبعی از آن می شود.

کاربرد درون قبیله ای تقویت وحدت و اتحاد است.

کاربرد برون قبیله ای دافعه نسبت به قبایل دیگر، و کینه ورزی و دشمنی است.

در مرحله اول آن روی سگه اصالت دارد و در مرحله بعدی این روی آن.

و نیز گفته شد: در مرحله اول «ما» بر «من» تفوق داشت و کاربرد توتم بیش تر

در جهت حفظ این تفوق «ما» بر «من» است. گرچه خود همین کاربرد مانع از

بروز استعدادها و مانع از «تقسیم کار» است که از عوامل بنیادین توسعه است. اما

نسبت به قبایل دیگر آن دافعه کینه توزانه را ندارد.

به عبارت دیگر: کاربرد توتم در مرحله بعدی کاملاً بر علیه «مای بزرگ» می

شود. بر علیه تأسیس جامعه واحد.

۷- مانع بزرگ در تبادل و انتقالات اندیشه های علمی، صنعتی و فرهنگی، می

گردد.

۸- مانع بزرگ از مبادلات اقتصادی و رواج آن می شود.

۹- عامل جلو گیرنده از «تقسیم کار»، در نتیجه سد محکمی در بروز تخصص

ها می شود چنان که اشاره شد. - مراد تخصص دانشگاهی نیست مراد تقسیم کار و

تخصص افراد در کار، در اصطلاح جامعه شناسی است: هر کسی در کاری استعداد

دارد، این استعدادها هنگامی بروز می کند که کارها تقسیم شوند؛ یکی نجار،

دیگری بافنده و آن یکی آهنگر و... باشد.

۱۰- بر مبنای موارد فوق، مانع سترگ در قبال تعلیم و تعلم در همه زمینیه ها

می شود. مردمان مدنی از طریق استاد شاگردی فنون و حرفه ها را از همدیگر یاد

نظام اجتماعی بر مبنای بت پرستی ۸۹

می گرفتند: شاگرد نجار از استاد نجار، شاگرد بافنده از استاد بافنده، شاگرد آهنگر

از استاد آهنگر و... اما نظام توتمیسم و شرک اجتماعی هیچ نوع از این تعلیم و

تعلّم ها را نداشته و نمی تواند داشته باشد.

در نتیجه عرب عدنانی در طول هزاران سال، بدوی، بدون مدنیت و بدون دولت

مرکزی زیسته است.

سخن از کینه ورزی و دشمنی قبایل، رفت؛ باید توجه کرد که کینه ورزی و

دشمنی ممکن است در میان هر مردمی باشد و هست (به ویژه «حسادت» و در

درجه پائین تر از آن «چشم و هم چشمی» در جامعه های مدنی بیش از جامعه

های بدوی است) اما نوع ویژه و ماهیت ویژه ای که در نظام توتمیسم هست، اصول

اساسی را تعیین می کند و نوع مدنی آن در عرصه فروع بل در عرصه جزئیات

است.

در این جا برای آماده کردن هر چه بیش تر زمینه توضیح و شناخت کاربرد

«الرَّحْمَن» در انهدام نظام اجتماعی بت پرستی، لازم است از نو نگاهی به آن

ویژگی نظام اجتماعی بت پرستی که میان عرب بوده (و در نوع خود در هیچ

جامعه بت پرست تاریخ، یافت نمی شود) داشته باشیم: آن «مجمع الاصنام» و

همایش دائمی نمایندگان بت ها بود، در واقع یک «مجمع الاضداد» و همایش دائمی

دشمنان در کنار هم بود. تنها قریش یا باید گفت: تنها هبل بود که سعی می کرد آن بت های متضاد را در هاله ای از هماهنگی ببیند. همه قبایل در ستیز بودند، ستیزه ای ویژه که از تضاد بت ها ناشی می شد. و بالعکس.

این «بالعکس» را کمی بشکافیم: در پدیده های طبیعی همیشه مادر فرزند را تغذیه می کند: درخت شاخه و یا پاجوش خود را تغذیه می کند، انسان فرزند خود را، حتی هر خورشید کرات منظومه خود را و... اما در پدیده های اجتماعی فرزند به محض تولد بر می گردد و مادر خود را تغذیه می کند. اگر جامعه ای فقیر باشد، از این فقر، جهل زائیده می شود (فقر جهل می آورد). همان جهل به محض تولد بر می گردد مادر خود یعنی فقر را تغذیه می کند و شدید تر می کند. و برعکس: اگر جامعه ای جاهل باشد از جهل او فقر زائیده می شود و فقر به محض تولد بر می گردد مادر خود یعنی جهل را تغذیه و فربه تر می کند.

هنر انسان در این است که این گرداب را بشکند و از این تعاطی و تعامل منفی، خود را برهاند، و این بزرگ ترین مشکل بشر در جامعه سازی است و اگر بر آن پیروز شود بزرگ ترین پیروزی اوست.

«تعدد قبیله ها»، «تعدد بت ها» را ایجاد می کند، تعدد بت ها برگشته تعدد قبیله ها را تشدید می کند یعنی تعدد را به «تضاد» تبدیل می کند، این دور منفی با چه سرعتی در دَوْران است بسته به عوامل دیگر است؛ عوامل سرعت دهنده و عوامل کند کننده. اما بار معنی و کاربرد باور به «رحمان»، اصل و اساس این دَوْران منفی متعاطی و تعامل، را درهم می شکنند، به شرحی که خواهد آمد.

حساسیت عرب جاهلی به واژه «الرَّحْمَن»

شعار اصلی اسلام «لا اله الا الله» بود. اما مردم بت پرست بیش از آن به کلمه «الرَّحْمَن» حساسیت نشان می دادند. چرا؟ دلیل این حساسیت شدید چیست؟ هر کس که قرآن را مطالعه کند وقتی که آیه ۴۶ سوره اسراء را می خواند:-
وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ نَفُورًا؛ هنگامی که خدایت را در قرآن به یگانگی یاد می کنی آنان پشت کرده و با حالت رمندگی از تو روی بر می گردانند- اولین چیزی که از این آیه به ذهنش می رسد این است که مراد این آیه، «لا اله الا الله» است و مشرکین با شنیدن این شعار توحیدی وحشت کرده و می رمیدند، وحشتی که از شنیدن صدای شیر، به گوسفند دست می دهد. اما متون تاریخی و حدیثی فراوان، گزارش می دهند که مراد آیه کلمه «الرَّحْمَن» است نه «لا اله الا الله».

بنابر این اولین چیزی که از این آیه و گزارش های تاریخی و حدیثی درباره آن، یاد می گیریم این است که واژه «الرَّحْمَن» کاربرد توحیدی دارد. و دومین مطلب

که می آموزیم این است که بت پرستان از بار معنائی توحیدی الرَّحْمَن، بیش تر می ترسیده اند تا بار معنائی لا اله الا الله. در حالی که ما ها در ظاهر معنی الرَّحْمَن، چیزی از بار توحیدی مشاهده نمی کنیم و نیز فرق آن را با دیگر اسماء و صفات خدا در حدی که موجب رمش مشرکان باشد. نمی بینیم. بنابر این باید به دنبال شناخت همین دو نکته در کاربرد الرَّحْمَن باشیم.

در این جا پیش از ورود به جزئیات مسئله، در پاسخ به این «چرا» که در اول این مبحث آمد، یک اصل کلی را بشنویم سپس وارد دیگر مسائل شویم:

اصل کلی: کاربرد توحیدی «لا اله الا الله»، نفی «شُرک عبادی» است. و کاربرد توحیدی «الرَّحْمَن»، نفی «شُرک اجتماعی» است.

همان شرک عبادی و شرک اجتماعی که از آغاز این جلسات سعی می شد تا فرق میان این دو روشن شود.

هنگامی که مسیحیت وارد یونان شد تنها کاربرد «لا اله الا الله» را داشت: خدایان بی شمار یونانیان را نفی می کرد اما هیچ کاری با زندگی مردم و نظام فردی و اجتماعی شان نداشت. اما وقتی که اسلام در عربستان ظهور کرد در اولین گزاره و جمله اش که «بسم الله الرحمن الرحيم» است و در آغاز اولین سوره (سوره علق) نازل شده، نظام فردی و اجتماعی عرب را محکوم به انهدام کرد، معلوم شد که این دین چیز دیگر آورده و تنها به نفی شرک عبادی بسنده نمی کند، آن «لا اله الا الله» را می خواهد که هم شرک عبادی و الهه ها را نفی می کند و هم شرک اجتماعی را نفی می کند. در واقع معنی و مفهوم و کاربرد «لا اله الا الله» به وسیله الرَّحْمَن تعیین می شد. واژه ای که مسیحیت هنگام ورود به یونان، آن را نداشت نه خود آن را و نه واژه ای در معنی آن.

در عبارت خلاصه تر: کاربرد لا اله الا الله را، الرَّحْمَن تعیین می کرد.

بت پرستان با هر دو مخالف بودند. لیکن درباره الرَّحْمَن وحشت می کردند، آن هم وحشتی که در خود آگاه و ناخود آگاه شان حالت رمش و رمندگی ایجاد می کرد.

در عالم امید و در عرصه تخیلی «از این ستون تا آن ستون جای امید است». می توانستند کمی درباره لا اله الا الله، به آینده امیدوار باشند که شاید (مثلاً مانند مسیحیت) همه چیز را متلاشی نکنند. اما الرَّحْمَن این امید را از اساس، بر می کند و از بین می برد.

هیچ کس در تاریخ، وجود خدا را انکار نکرده و اگر چنین چیزی از برخی افراد شنیده شده، مصداق خود فریبی و «دروغ بستن به خود» است.

عرب های جاهلی نیز در آغاز نامه های شان به ویژه در عهدنامه های شان، عبارت «بسمک اللهم» را می نوشتند. در عهد نامه ای که برای اخراج بنی هاشم از مکه و تحریم شان، نوشتند سرآغاز آن همین عبارت بود.

آنان دوست داشتند لا اله الا الله را چنین معنی کنند: ما نیز باور داریم آن خدائی که همه چیز را خلق کرده حتی بت های ما را نیز آفریده، یک و واحد است.

در مرحله دوم اگر امیدشان کمتر می شد، با خود می گفتند: اگر این دین تنها الهه های ما را از بین ببرد و کاری با نظام اجتماعی ما نداشته باشد، باز جای امیدی هست که با آن کنار بیائیم (مانند کنار آمدن یونانیان با مسیحیت). لیکن الرَّحْمَن همین امید را نیز از بین می برد که عامل وحشت و رمش شان می گشت.

۹۴ کاربرد تک واژه «الرَّحْمَن»

و اگر اسلام واژه الرَّحْمَن را به کار نمی برد، شاید به آن حد که در مقابل اسلام مقاومت و مخالفت کردند، نمی کردند و به حذف بت ها تن می دادند، یعنی شاید به «نفی شرک عبادی» راضی می شدند (باز مانند یونانیان).
اکنون نگاهی به حساسیت عرب جاهلی نسبت به این واژه، داشته باشیم:

حساسیت و رمش: اکنون نگاهی به مفردات و بافت جمله «بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم»: بت پرستان از «بسم» و «الله» و «رحیم» هیچ وحشتی نداشتند در آغاز نامه ها و عهد نامه های شان می نوشتند «بسمک اللهم» و کلمه «رحیم» را نیز همیشه به کار می بردند، ماده و «بن واژه» ی رحمت، با ده ها مشتقاتش در محاورات روز مره شان، حضور داشت. آنان تنها از کلمه «رحمن» وحشت داشتند. آن نیز نه در هر صورت و در هر کاربرد، زیرا کلمه الرَّحْمَن نیز در محاورات شان حضور داشت؛ وقتی از الرحمن وحشت می کردند که به دنبال «الله» بیاید و صفت خدا شود.

رحمان بودن خدا مایه ترس شان بود. آنان به وجود الله باور داشتند اما او را رحمان نمی دانستند، رحمان بودن خدا با نظام اجتماعی بت پرستی (شرک اجتماعی) سازگار نبود بل ضد آن و بل که ناقض آن بود.
منابع تفسیری در اوایل شان^{۴۳} (که معمولاً از تفسیر حمد آغاز می شود) درباره بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم، آورده اند: وقتی که مشرکان برای اولین بار آن را شنیدند

^{۴۳} از جمله مجمع البیان، ذیل آیه اول سوره حمد. - برخی از تفسیر ها، این مطلب را ذیل آیه «قل ادعوا الله او ادعوا الرَّحْمَن» - ۱۱۰، اسراء - آورده اند.

حساسیت عرب جاهلی به واژه «الرَّحْمَن» ۹۵

گفتند: «ما الرَّحْمَن؟ ما نعرف الرَّحْمَن اِلَّا صاحب یمامه»: رحمان چیست؟ و ما بدین عنوان نمی شناسیم مگر آن مرد یمامه ای را.^{۴۳}

همین سخن مشرکان به صورت آیه ای خاص در قرآن آمده: «اِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنْسُجِدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا»^{۴۴}:

وقتی به آنان گفته می شود رحمان را سجده کنید می گویند: رحمن چیست؟ آیا به هر چه دستور می دهی سجده کنیم؟! و بر رمش شان افزوده می شود.

نمی گویند مراد از رحمان کیست؟ می گویند: مراد از رحمان چیست؟ آنان با واژه الرحمن کاملاً آشنا بودند و آن را درباره انسان ها به کار می بردند همان طور که به عنوان لقب برای افراد انسان بر می گزیدند که یکی از بزرگان معروف یمامه به رحمن ملقب بوده، وقتی که این واژه درباره خدا به کار می رود می گویند: مراد و مقصود چیست؟ چرا این کلمه را درباره خدا به کار می گیری؟.

در صلح حدیبیه: سهیل بن عمرو به عنوان نماینده قریش به اردوگاه مسلمانان در حدیبیه آمد، قرار شد میان پیامبر(ص) و قریش صلحنامه ای نوشته شود، پیامبر(ص) به علی(ع) فرمود: بنویس: بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم.

^{۴۳} در سرزمین یمامه مردی بود مشهور، به نام مسیلمه که خود را به «رحمن» ملقب کرده بود. مسیلمه در روزهای آخر عمر پیامبر(ص) ادعای نبوت کرد و در زمان خلافت ابوبکر به دست لشکریان اسلام کشته شد.

^{۴۴} آیه ۶۰ سوره فرقان.

سهیل گفت: اَمَّا الرَّحْمَنُ فَوَاللَّهِ مَا اَدْرِي مَا هُوَ وَ لَكِن اَكْتَب بِاسْمِكَ اَللّٰهُمَّ: اما رحمن پس سوگند به خدا نمی فهمم آن چیست؟ لیکن بنویس: بِاسْمِكَ اَللّٰهُمَّ.^{۴۵}
نکات: ۱- تنها به کلمه الرَّحْمَن حساسیت نشان می دهد.

۲- ما ادری: نمی فهمم- با «ما ادرك» اشتباه نشود- مرادش این نیست که واژه الرَّحْمَن را در عمرش نشنیده یا واقعاً معنی آن را نمی فهمد، او عرب است و کلمه الرَّحْمَن نیز عربی است و قرآن به زبان خود آن مرد نازل شده آن هم لسان امی شان، و «لسان عربی مبین»^{۴۶}.

۳- در میان هر مردم و در هر زبان، رایج است وقتی که کسی می خواهد یک پیشنهاد را رد کند و یا عدم قبول چیزی را با مؤکدترین بیان اعلام کند می گوید: من آن را نمی فهمم چیست؟ یا من آن را نمی شناسم.

مثال: دو نفر با هم درباره چیزی اختلاف داشتند، اولی گفت: بیا برادر خودت حسن را داور کنیم و هر چه گفت بپذیریم. دومی گفت: من سخن تو را نمی فهمم و حسن را نمی شناسم باید برویم به دادگاه.

۴- سهیل به «الله» سوگند یاد می کند و آن را به مفهومی که خود و مردمش در نظر دارند می پذیرد و می گوید بنویس «اللّٰهُمَّ».

۵- نتیجه: سهیل با لفظ «الله» و «الرَّحْمَن» به طور جدا گانه مشکلی ندارد، آن چه او از آن پرهیز می کرد «الله الرحمن» در کنار هم، است. او از خدا وحشت ندارد. از خدائی که رحمان است وحشت دارد.

^{۴۵} منابع تاریخ و سیره از جمله سیره ابن هشام در ماجرای صلح حدیبیه- بحار، ج ۲۰ ص ۳۳۳.

^{۴۶} سوره نحل، آیه ۱۰۳.

قرآن نیز بر همین نکته اصرار دارد و در ۱۷۰ مورد بر رحمن بودن خدا، تاکید می کند. علاوه بر تاکید مذکور سه جای گاه اساسی به «الرَّحْمَن» اختصاص می دهد که به هیچ کدام از اسامی و صفات خدا این جای گاه را نداده است:

۱- اولین صفت خدا: بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم، اولین آیه از آیات قرآن است و در آن به دنبال نام «الله» بلا فاصله الرَّحْمَن آمده است که اولین صفت خدا می شود. پیش از هر صفت. که گفته اند خدا هزار و یک صفت دارد.

هوشمندان بت پرست با شنیدن اولین بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم، در آغاز سوره اقراراً، به شدت تکان خوردند در حدی که قرآن از این واکنش آنان، در دو مورد با «نفور»: رمش و رمندگی، تعبیر می کند، در آیه ۴۶ سوره اسراء و در آیه ۶۰ سوره فرقان.

۲- اولین اسم خدا: الرَّحْمَن پس از «الله» در میان به اصطلاح هزار اسم خدا- هر صفت خدا یکی از اسماء خدا است- در اول قرار گرفته است.

۳- آیه ویژه: تک واژه الرَّحْمَن تک آیه ویژه در قرآن است که در سوره ای به همین نام، آیه اول است و همه آن سوره با ۷۸ آیه اش معنی و «کیستی» الرَّحْمَن را شرح می دهد. دستکم ۷۸ گزاره در بیان معنی آن و در شرح این که «خداوند رحمان» کیست و چه کاره است گزارش کرده است. هر آن چه در دنیا هست- از انسان تا لؤلؤ- و آن چه در آخرت است از درخت و چشمه و حوری، همه را کار و آفریده رحمان دانسته است که در آغاز آن، آفرینش انسان و اعطای «بیان» به انسان، قرار دارد.

به ویژه: سوره الرَّحْمَن در میان ۱۱۴ سوره قرآن، از نظر زیبا شناختی و زیباگرایی در ردیف اول قرار دارد که به «عروس قرآن» ملقب شده؛ در بیان زیبایی گرا و زیبا. زیبایی طبیعت، انسان، گیاه و درخت، آب و چشمه، دانه و ریحان، گل و میوه، آفرینش انسان که زیبا ترین موجود است، طلوع و غروب خورشید، دریاها، گوناگونی بخش های اقیانوس ها، جریان کشتی ها در آب، دعا و رابطه انسان ها با خدا، امکان نفوذ انسان به فضای کیهانی در صورت تامین وسیله آن، کیهان شناسی و چگونگی پایان عمر کهکشان هائی که امروز هستند و همگی در آن روز به گاز و مذاب ارغوانی رنگ تبدیل خواهند شد. معاد، تاثیر اعمال انسان در صورت و سیمایش، توصیف بهشت و بهشتیان، حتی اشاره به این که زیباترین چشم آن است که پلک های آن سنگین و گوشت آلود نباشد.

و در پایان می گوید: «تبارک اسم ربک ذی الجلال والاکرام»: پر برکت و زوال ناپذیر است نام پروردگارت که صاحب جلال و بزرگواری است.

نمی گوید «تبارک ربک» و نمی گوید «تبارک الله» همان طور که در آیات دیگر آمده و معنایش این است که خود خداوند مبارک و متبارک است، در این جا می گوید «این اسم خدا مبارک و متبارک و با جلال و عظمت و بزرگواری است» یعنی: الرَّحْمَن.

۴- اهمیت: قرآن اهمیت ویژه ای به واژه الرَّحْمَن داده و برای شرح و معرفی آن یک سوره آورده است، و درباره دیگر اسامی، این برنامه نیست (همان طور که گذشت) آیه ای که ۷۸ آیه در خدمت اوست.

۵- کوتاه ترین آیه: کلمه الرَّحْمَن کوتاه ترین آیه در قرآن است با آن بار معنائی عظیم. دومین آیه کوتاه «مدهامتان» است و در همان سوره جای دارد که در حروف اصلی، رحمن دارای پنج حرف است و آن دارای نه (۹) حرف می باشد^{۴۷}. و اگر «ال» نیز در نظر گرفته شود الرحمن دارای هفت حرف می شود.

۶- تکرار در همگام ترین و همدم ترین سوره: سوره حمد که اولین ایمان آورندگان در مکه و همه مسلمانان تا به امروز، آن را روزانه ده بار در نماز های پنجگانه واجب یومیه می خواندند و می خوانند (با صرف نظر از نماز های مستحبی و نماز های واجب از قبیل نماز آیات و...)، مونس ترین و همدم ترین و همگام ترین سوره در میان ۱۱۴ سوره، برای مسلمانان است. که در آن پس از بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم، با فاصله تنها یک آیه- الحمد لله رب العالمین- الرَّحْمَن الرَّحِيم تکرار شده است.

۷- جای گاه الرَّحْمَن از نظر مکی و مدنی: این واژه در آغاز ۱۱۳ سوره ۱۱۳ بار آمده^{۴۸} که قدر مسلم ۸۵ سوره در مکه نازل شده است. و حدود ۵۶ بار

^{۴۷} یاد آوری: تشدید به منزله تکرار یک حرف است.

^{۴۸} تنها در آغاز سوره توبه نیامده است.

در متن سوره ها آمده که ۵۰ مورد آن مکی است. یعنی از ۱۷۰ مورد ۱۳۵ مورد آن مکی است.

نظر به این که کار و برنامه اصلی اسلام و قرآن در مکه و پیش از هجرت، در هم کوبیدن نظام عبادی و اجتماعی بت پرستی بود اما در مدینه کار و برنامه اصلی، تاسیس یک جامعه نوین با نظام اجتماعی توحیدی بود، از واژه الرَّحْمَن در مکه بیش از مدینه استفاده شده است.

نا گفته نماند: برخی نقل ها سوره الرَّحْمَن را مدنی دانسته اند و برخی دیگر مکی. افراد غیر مسئول- که نه مسئولیت نبوتی داشتند و نه مسئولیت امامتی- ابراز نظر کرده اند و از ابن عباس نیز هر دو نظر نقل شده است^{۴۹}. اما هر قرآن شناس، و حتی هر کسی که با قرآن انس دارد به روشنی می بیند که سبک، سیاق، کوتاهی لفظ آیات، فشردگی معانی آیات، پیام آیات، معانی و مفاهیم آن ها، همگی نشان مکی بودن آن است. و مدنی دانستن آن کاملاً ساده لوحانه و یک بینش سطحی عوامانه و غیر علمی است. به ویژه با توجه به نقش و کاربرد الرَّحْمَن که به شرح رفت.

^{۴۹} رجوع کنید به تفاسیر و نیز متونی که به محور تاریخ نزول قرآن تدوین شده اند، از جمله مجمع البیان، آغاز سوره الرَّحْمَن.

معنی و مفهوم واژه الرَّحْمَن

رحمن و رحیم هر دو از مادهٔ رحمت و هر دو در اصطلاح ادبی «صفت مشبیه» هستند، چه چیزی در رحمن هست که در رحیم نیست و فرق کاربردی شان چیست؟

وقتی به پاسخ این پرسش نزدیک می شویم که به معنی کاربرد «سبحان» که مانند رحمان هم با الف و نون آمده و هم صیغه «صفت مشبیه» است، توجه کنیم.

وقتی که می گوئیم «سبحان الله» یعنی خداوند از هر آن چه در مخلوقات هست (از قبیل: ماده، انرژی، جسمیت، پیدایش و مرگ، امیال و شهوت، نیاز به مکان و زمان، نیاز به غذا و هوا، حتی روح و عقل و... زیرا روح، حیات و عقل همگی مخلوق خدا هستند) منزّه است. در تعریف و معرفی خدا و در پاسخ به این که خداوند چیست و کیست؟ سبحان جنبه سلبی تعریف را به عهده دارد؛ صفات

مخلوقات را از خدا سلب می کند. که در اصطلاح به این کاربرد سبحان «تنزیه» می گوئیم.

سبحان الله، یعنی خداوند به معنی مطلق، منزه است. موجودات دیگر از جمله انسان می تواند از عیب هائی منزّه باشد اما در فاز «نسبیت» نه به طور مطلق. و لذا واژه «سبحان» منحصرأً دربارهٔ خدا به کار می رود. و هیچ موجودی غیر از خدا با آن موصوف نمی شود.

رحمان، دقیقاً کاربرد مقابل سبحان را دارد؛ یعنی جنبه های اثباتی خداوند را بیان می کند؛ وقتی که می گوئیم الله رحمان است همه صفات ثبوتی خدا را در بر دارد؛ قدرت، علم، اراده، آفرینندگی، نظارت بر عالم، مدیریت عالم و... به ویژه علم بر احوالات جزئی همه چیز و تصمیم درباره هر کدام از آن احوالات جزئی.

یعنی همه صفات و اسامی اثباتی از آن (به اصطلاح) هزار صفت و هزار اسم، در بطن معنی رحمان قرار دارند. رحیم کسی است که به میزان توان خود رحم و شفقت داشته باشد؛ انسان به میزان توان خود و خدا نیز در مقام خدائی خود. اما رحمان یعنی کسی که به معنی مطلق رحمت و شفقت دارد، هیچ قیدی و میزانی در توان او نیست او توانای مطلق است. قادر به کسی گفته می شود که در حد وجودی خود قدرت داشته باشد: حیوان در جای گاه خود و انسان در انسانیت خود و خدا در خدائی خود. اما کسی که رحمان است و می تواند به طور مطلق رحمت داشته باشد بی تردید قدرت مطلق هم دارد. زیرا رحمت مطلق بدون قدرت مطلق، امکان ندارد و همچنین دیگر صفات و اسما.

و به همین جهت همگان گفته اند که رحمان صفت و اسم ویژهٔ خداوند است و هیچ مخلوقی با آن موسوم یا موصوف نمی شود.

ملازمه: اگر کسی رحمان باشد بی تردید قادر هم هست زیرا رحمان بودن بدون قدرت امکان ندارد. اما ممکن است کسی رحیم باشد (مشفق و مهربان باشد) قدرت عملی برای عمل به صفت رحمت خود نداشته باشد. و با بیان دیگر: ممکن است کسی بالقوه رحیم باشد لیکن هرگز نتواند آن را عملاً به فعلیت برساند. اما رحمان آن است که رحمتش عملی و بالفعل است.

در همه صیغه هائی که بر وزن «فعلان» و صفت هستند^{۵۰} این قدرت و بالفعل و بالفعل بودن هست از قبیل: سکران، جذلان، عریان، حیران، فرحان، خجلان و... و سبحان و رحمان. همان طور که در فارسی هم کلمه «روان»- جویان، پویان، سوزان، جوان، دوان- چنین است که همگی با الف و نون هستند.

و همچنین میان رحمان و دیگر صفات ثبوتی خدا، این ملازمه هست یعنی صفت رحمانیت همه آن ها را لازم گرفته است. اما بالعکس نیست یعنی صفات دیگر، صفت رحمانیت را لازم نگرفته اند و همه آن ها می توانند بدون رحمانیت هم باشند. که باز می رسیم بر این که رحمان صفت و اسم مخصوص و انحصاری خداوند است.

^{۵۰} البته باید میان صیغه های صفت از این وزن با صیغه های مصدری آن اشتباه نشود مانند: شکران، خذلان. و گاهی یک لفظ به هر دو معنی آمده مانند طوفان، فرقان و قرآن. و این در صورتی است که ادعا نشود فرقان و قرآن همان مصدر هستند در نامگذاری به کار رفته اند مانند تیبیان.

لازم است کمی در این مسئله (یعنی انحصاری بودن اسم و صفت رحمان به خداوند) درنگ کنیم زیرا برای شناخت کاربرد آن در دوران جاهلی عرب، لازم است:

انحصار اسم و صفت رحمان بر خداوند: در میان جامعه اسلامی تردیدی

در این انحصار نیست و هرگز کلمه رحمان به عنوان نام یا صفت کسی غیر از خدا نباید به کار رود^{۵۱}. باید دید آیا این انحصار از تشریحات اسلام است یا پیش از اسلام نیز چنین انحصاری بوده است؟- و دو صورت مسئله خیلی با همدیگر فرق دارند: آیا این انحصار به دلیل کاربرد معنائی و لغوی این کلمه است؟ یا اسلام چنین کاربردی را به آن داده است؟

و مهم تر این که: اگر این واژه در عصر جاهلی همین کاربرد را داشت و آنان خدا را نیز رحمان نمی دانستند، پس این واژه را در کجا و درباره چه چیزی به کار می گرفتند؟ وقتی که نه درباره خدا کاربرد داشته باشد و نه درباره غیر خدا، پس به چه دردی می خورده است؟

برای پاسخ به این پرسش به یک مقدمه نیاز هست: در فارسی برخی کلمات، به اصطلاح ادبی هم لازم و هم متعدی به کار می روند مثلاً کلمه «پخت» می گویند: غذا پخت، یعنی غذا پخته شد، که کاربرد لازم آن است. و می گویند: فلانی غذا را پخت که کاربرد متعدی آن است. اما برخی کودکان وقتی که تازه زبان یاد می

^{۵۱} متأسفانه گاهی فردی دیده می شود که نامش رحمان است و متأسفانه تر این که این نام را از قرآن می گیرند: قرآن را برای پیدا کردن نامی برای کودک باز می کنند هرچه آمد آن را به عنوان نام او می گزینند.

گیرند با انگیزه فطری خود می گویند: مادر غذا می پزند. یا فلانی غذا را پزند (پزند- می پزونه). اگر فردا فرهنگستان تصمیم بگیرد به این واژه متعدی- که کودکان به حق آن را به کار می برند ولی بزرگان با تسامح آن را به غلط کنار می گذارند- رسمیت بدهد. کسی نخواهد گفت این کلمه بی اساس و بی ریشه است، زیرا هم ریشه دارد و هم یک اشتقاق کاملاً صحیح و قاعده مند است. به طوری که گاهی جسته و گریخته به زبان ها می آید: برو غذا را بپزون.

همچنین درباره صیغه امر از مصدر «پروریدن» و «پروراندن»، گاهی درباره هر دو گفته می شود (مثلاً): این مطلب را پرور. و گاهی هم: این مطلب را پروران.

در دوران عرب جاهلی آشنائی با کلمه «رحمان»، شبیه «پزند- پزوند- پیزان» بوده، قاعده مند اما به طور نادر به گوش ها می خورده است همان طور که دیدیم خودشان در قبال بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم می گفتند ما رحمان نمی شناسیم مگر صاحب یمامه. پس گاهی این کلمه به زبان ها می آمده و به گوش ها هم می رسید و می دانستند قاعده مند هم هست.

در میان اصحاب کسی را می بینیم که قبلاً بت پرست بوده سپس اسلام آورده و اسمش عبدالرحمان است، آیا اسم او از اول عبدالرحمان بوده یا پس از اسلام آوردنش کلمه عبد بر آن افزوده شده و پیش از آن مانند صاحب یمامه رحمن بوده است، در هر دو صورت نشان از حضور جسته و گریخته این واژه در میان عرب جاهلی است مانند صیغه امر «پیزان» که گاهی به جای «بپز» در فارسی می آید. آن چه مسلم است عدم رواج این واژه است.

همان طور که ما امروز نمی رویم حلقه در فلان آقا را بزیم و بگوئیم «چرا نام پسر را رحمان گذاشته ای این کلمه درباره مخلوق مصداق ندارد»، و در این باره

با تسامح رفتار می‌کنیم، آنان نیز نمی‌رفتند در خانه صاحب یمامه که «چرا لقب رحمان به خود گرفته ای این کلمه نه درباره خدا صدق می‌کند و نه درباره غیر خدا مصداق دارد».

سرگذشت تاریخی برخی واژه‌ها: دوباره برگردیم به معنی و کاربرد واژه الرَّحْمَن: در هر زبانی برخی از واژه‌ها در بستر تحولات جامعه و بروز عناصر جامعه شناختی در آن، تحول می‌یابند. با تغییرات اجتماعی، معانی و کاربرد آن‌ها نیز دچار تغییر می‌گردد که می‌توان درباره سرگذشت تاریخی آن‌ها جزوه، دفتر و یا کتابی نوشت. از باب مثال (همان‌طور که پیش‌تر نیز اشاره شد): واژه «چمن» که امروز به عنوان اسم نوعی از گیاه به کار می‌رود، در اصل یک واژه ترکی است که ابتدا «شمن» و سپس «سمن» و آن‌گاه «چمن» تلفظ شده است. با صرف نظر از تحولی که در لفظ آن آمده، در معنی نیز تحول یافته است: ابتدا نام خدای طبیعت بوده و به گیاه مذکور به عنوان سمبل و نماد آن خدا، چمن می‌گفتند، هنگامی که ترکان اسلام را پذیرفتند، عنوان سمبلیک آن به اسم و نام واقعی آن گیاه، تحول یافت.

در فارسی کلمه «مهر» یکی از اسامی خوشید بود، سپس با توجه به گرمی مادی خورشید و گرمی معنوی محبت، به معنی محبت تحول یافت. از نظر لفظی نیز ابتدا «میتره» و «میترا» تلفظ می‌شد که به مهر تحول یافته است. و نیز لفظ «بد» که در اعصار کهن «بد» با حرفی میان «د» و «ذ» تلفظ می‌شده و به معنی «محکم، نفوذ

ناپذیر» به کار می‌رفته، سپس به معنی «دژم» و در مرحله سوم به معنی مقابل «خوب» به کار می‌رود.

واژه «کریم» در جامعه عرب پیش از اسلام به معنی «انسان با ریشه و تبار، از خاندان شناخته شده و معروف، از سلسله نیاکان ثروتمند، از خاندان باسزاوت» به کار می‌رفت. حتی اگر کسی از مرز سخاوت گذشته و به اسراف و تبذیر می‌رسید، بیش‌تر مصداق کریم می‌گشت. قرآن در مقام نکوهش، از زبان آنان می‌گوید: «**يَقُولُ اَهْلَكَتَ مَالًا لَبِداً**»^{۵۲}: می‌گوید اموال هنگفتی را از بین برده ام، و به آن افتخار می‌کند.

اسلام آمد و آن همه معانی پرطمطراق را از آن سلب کرد و معیار کریم بودن را تقوی قرار داد: «**انَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اتْقٰىكُمْ**»^{۵۳}. کریم یعنی متقی.

واژه رحمان با تحول معنایی و تحول لفظی، مواجه نشده که گفته شد پیش از آن هم معنی مشخص داشته و هم قاعده مند بوده است. با آمدن اسلام و قرار گرفتن آن در اولین گزاره قرآن - بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم - از بی مصداقی به دارای مصداق، تحول یافته است^{۵۴}.

تعجب نکنید: این تنها واژه رحمان نیست که در پیش از اسلام با این که لفظ و معنی آن وجود داشت، مصداق نداشت؛ واژه «سبحان» نیز همین‌طور است که در

^{۵۲} سوره بلد، آیه ۶.

^{۵۳} سوره حجرات، آیه ۱۳.

^{۵۴} سخن در سرگذشت تاریخی برخی الفاظ در هر زبان، بسی شیرین، علمی، مفید و دل‌انگیز است. در این جا همین

قدر کافی است.

۱۰۸ کاربرد تک واژه «الرَّحْمَن»

دوران جاهلی هم لفظ آن بود و هم معنی آن اما مصداق نداشت، عرب ها خدا را سبحان نمی دانستند و گرنه، فرشتگان را دختران خدا نمی دانستند و نیز بت ها را در اداره جهان شریک او قرار نمی دادند.

در فارسی واژه «هما»- سیمرغ- داریم که معنی هم دارد: مرغ بزرگ و قوی که دارای شاه بال و شاه پر، و نیز دارای توان سخن گوئی و انتقال محتوای ذهن خود به دیگران، و نیز گرفتن پیام های شفاهی دیگران، می باشد. با این همه مصداق ندارد و تنها در سخنان آرمانی و ایده آلی و در مقام مبالغه به درد می خورد.

مبالغه: بنابر این در بینش و فرهنگ عرب جاهلی کلمه رحمن به طور جسته و گریخته شنیده می شده، صحیح و قاعده مند و دارای معنی نیز بوده اما مصداق نداشته است و تنها در مقام مبالغه استعمال می شده است. عرف مردم در هر جامعه در مواردی مبالغه را مجاز دانسته است از آن جمله مبالغه در شعر^{۵۵} و در نامگذاری؛ نام دخترش را خورشید و نام پسرش را اسد می گذارد. با این که لفظ «جاوید» درباره مخلوقات هیچ مصداق ندارد نام پسرش را جاوید می گذارد. و درباره خیلی چیزها واژه «جاویدان» را به کار می برد؛ ادیب الممالک فراهانی در مدح امیر نظام گروسی می گوید:

أَلَا تَا جِهَانِ جَاوِدَانِ اَز تَو خَرَمِّ

بمائی همی جاودانِ جاودانِ ها

^{۵۵} نمونه اعلائی مبالغه در شعر از فردوسی:

ز سُم ستوران در آن بهن دشت زمین گشت شش آسمان گشت هشت.

معنی و مفهوم واژه الرَّحْمَن ۱۰۹

با آمدن اسلام و قرار گرفتن رحمان در کنار لفظ «الله»- بسم الله الرَّحْمَن: به نام خداوند رحمان- این واژه قاعده مند و دارای معنی، دارای مصداق هم می شود و کاربرد عینی می یابد. و چنین مصداق و کاربرد عینی با نظام اجتماعی عینی جامعه بت پرست سازگار نیست بل که آن را از بین می برد.

شیخ فتح الله کاشانی در تفسیر «منهج الصادقین» در سوره حمد در ذیل «بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم» می گوید: این لفظ در اشعار عرب آمده است، مرادش اشعار عرب جاهلی است. بدیهی است آنان لفظ رحمان را در مقام مبالغه می آورده اند. و گرنه هیچ کسی را حتی خدا را نیز رحمان نمی دانستند. متأسفانه کاشانی برای سخنش نمونه ای از اشعار عرب نیاورده است. اما طبری در همان جا بیتی از «شنفری» آورده است که این شاعر جاهلی می گوید:

الَا ضَرَبْتَ تَلْكَ الْفَتَاهَ هَجِينَهَا

الَا قَضَبَ الرَّحْمَنَ رَبِّي يَمِينَهَا

:مگر آن دختر صغیر نامزد صغیرش را کتک نزد؟

آیا سوگند و پیمان او را خدای رحمان من، شکست؟^{۵۶}

^{۵۶} برای شرح معنی این بیت باید به دو اصل اجتماعی عرب، توجه کرد:

الف: رسم رایج بود که دختر و پسر را در سنین کودکی با همدیگر نامزد می کردند.

ب: اگر دختری نامزدش را کتک می زد، یا زنی شوهر خود را می زد، پیمان میان آن دو منحل و شکسته می شد. گویا شنفری عاشق دختری است که نامزد دارد، می گوید مگر پیمان نامزدی آنان با زدن دختر پسر را، شکسته نشده؟ بدین بیان خواستگاری خود از آن دختر را توجیه می کند.

فرید وجدی در دائره المعارف می گوید: شنفری اسم ثابت بن اوس ازدی از اهل یمن و صاحب «لامیه عرب» و از شعرای جاهلی است که اسلام را درک نکرد. پیش تر گفته شد که «شرک اجتماعی» در یمن و عرب قحطانی، رقیق تر از جامعه عرب عدنانی، بوده است به دلیل نفوذ میترائیسم، و نیز به دلیل نفوذ ستاره پرستی (به ویژه شعرای یمانی) از مردم صابئین، و به دلیل وجود بت های مهاجر، نظام بت پرستی قحطانیان بیش تر «شرک عبادی» بود تا شرک اجتماعی. از جانب دیگر: آنان که از شنیدن کلمه الرَّحْمَن وحشت کرده و می رمیدند بیش تر قریش و قبایل عدنانی بودند تا قحطانی.

نظر به این دو موضوع، یک شاعر قحطانی در مقام مبالغه بهتر و آسان تر می توانسته از واژه الرَّحْمَن استفاده کند. شعر شنفری نشان می دهد که عرب ها با واژه الرَّحْمَن و معنی آن آشنا بوده اند و چون خدا را رحمان نمی دانستند تا چه رسد به مخلوق، بنابر این هیچ مصداقی برای آن قائل نبوده اند مگر در مقام مبالغه.

اگر گفته شود عرب قحطانی خدا را رحمان می دانست همان طور که در این بیت نیز آمده است و تنها عرب عدنانی خدا را رحمان نمی دانست. با اشکال مواجه می شویم زیرا اولاً: از نقل ها بر می آید که در اشعار عدنانی نیز کلمه رحمان به کار رفته حتی دیدیم که لقب صاحب یمامه رحمان بوده است. ثانیاً: فاصله و فرق میان بت پرستان قحطانی با بت پرستان عدنانی در این حد نبوده که آنان خدا را رحمان بدانند و اینان ندانند. یعنی اثبات چنین فرق بزرگی، دشوار است.

اشتباه بزرگ: متأسفانه هیچ مفسری به موضوع «الرَّحْمَن» از دیدگاه جامعه شناسی و مردم شناسی، نگاه نکرده است (زیرا چیزی به نام جامعه شناسی از علوم جدید و جوان است که اروپائیان آن را به وجود آورده اند). این روند تفسیری موجب شده که اکثر مفسران تنها وحشت و رمش بت پرستان را نقل کرده و بدون هیچ توضیحی عبور کنند.

برخی از آنان که ما فقط نام یکی از آن ها را می شناسیم، به علت این رمش توجه کرده لیکن یک توجیه و توضیح کاملاً نا درست آورده است این شخص عبارت است از «ثعلب» که در دائره المعارف فرید وجدی و نیز در منهج الصادقین، به آن تصریح شده لیکن در مجمع البیان چاپ «دارالمعرفه»، «تغلب» آمده که نا درست است.^{۵۷} ابوالعباس احمد بن یحیی بن سیار شیبانی ملقب به ثعلب دانشمند نحوی ادیب متوفای ۲۹۱ می باشد، از او نقل شده که رحمان واژه عربی نیست زیرا مشرکین از شنیدن آن می رمیدند.

او به نظر خودش چرائی رمیدن بت پرستان از واژه الرَّحْمَن را بدین گونه یافته است مطابق رشته تخصصی خودش به دنبال یک پاسخ لغوی و ادبی بوده است. اما چنان که دیدیم با تمسک به شعر و شعرای عصر جاهلی نظر او را رد کرده اند. با این که سخن او نادرست است اما باید از او تقدیر کرد که دستکم «پرسش» را مطرح کرده و کنجگاوای خود را خفه نکرده است که: چرا عرب های بت پرست از کلمه رحمن وحشت داشته اند؟

^{۵۷} دائره المعارف فرید وجدی، ذیل ثعلب. مجمع البیان و منهج الصادقین، اوایل سوره حمد.

خفه شدن کنجکاوی ها: اکنون که سخن بدین جا رسید بهتر است درباره شناسائی عامل یا عوامل کور شدن حس کنجکاوی در میان ما مسلمانان (به حدی که صدها پرسش اصلی و اساسی در علوم انسانی بی پاسخ مانده بل که اساساً مطرح نشده و فراز نگشته اند) چه چیز بوده است؟ این مسئله خیلی مهم و بزرگ است: با وجود آن همه آیات در انسان شناسی، روان شناسی، روان شناسی اجتماعی، جامعه شناسی، مدیریت و... امروز وامگیر غربیان هستیم احادیث روح افزائی که به رقم هزاران می رسند و هر کدام جهانی از بار معنی در علوم انسانی دارند، به کار گرفته نشده اند.

اگر کمی به مسئله اهمیت دهیم به شدت شگفت زده می شویم؛ غربیان با دست خالی از صفر شروع کرده و این همه علوم انسانی آورده اند (گرچه در اصول بسیار، دچار اشتباه اساسی هستند) ولی ما با این همه غنای عظیم در حد صفر بودیم و تازه می خواهیم تکانی بخوریم.

علت و علل، عامل و عوامل این عقب ماندگی شگفت، دو چیز است: پرداختن به یونانیات تحت عنوان فلسفه، و مشغول شدن به بودائیات تحت عنوان تصوف و عرفان، حتی عامل عقب ماندگی ما در علوم تجربی نیز همین دو عامل مخدّر است. کسی که به یکی یا هر دوی این دو مخدّر مشغول می شود حس کنجکاوی و حس پرسشگری او کاملاً تغذیه کاذب و اقناء کاذب می شود. زیرا تخیلات انتزاعی یونانی و «حدیث نفس» های خیال پردازانه بودائی همه پرسش ها و حس کنجکاوی او را در بستر نادرست پاسخ داده و او را از طبع سالم بشری خارج کرده که گمان می کند همه چیز برایش حل است حتی در هستی شناسی و طبیعت

شناسی و شناخت مواد و اجسام. کسی که همه چیز جهان طبیعت را با ماده، هیولا، صورت، نوع، جنس و فصل، ارسطوئی حل و فصل می کند دیگر در ذهن و روح او جائی برای علوم تجربی نمی ماند، همه چیز برایش حل شده است.

در هر جامعه ای عده ای به فقه و حقوق می پردازند، عده ای دیگر به تاریخ، گروه دیگر نیز به انسان شناسی، گروهی هم به جامعه شناسی و... در جامعه ما آن عده ای که می بایست به انسان شناسی، جامعه شناسی، روان شناسی، روان شناسی اجتماعی، مدیریت می پرداختند رفتند استعداد و نبوغ شان را در دو کار تخریدی مذکور هدر دادند. نه تنها خود، جامعه را نیز بی چاره کردند، اگر اینان مخدور نمی شدند اینک ما پیش رفته ترین مردم جهان در علوم مذکور بودیم همان طور که در فقه هستیم.

هستند کسان بسیاری که پرسش «چرا جهان سوم عقب ماند» را مطرح می کنند، داد سخن در داده و اظهار نظر می کنند در صورتی که اصل این گونه طرح کردن پرسش، نا صحیح است؛ جهان سوم شامل جامعه های اسلامی و غیر اسلامی است همه را با یک چوب می رانند جامعه ما را با جامعه چین، هند و... در یک سطح قرار می دهند گوئی حضور قرآن و آن همه تعلیمات حدیثی و تبیینات ائمه در علوم مذکور، مانند بودائیات در هند و چین، عامل رکود بوده است، یعنی کاملاً برعکس. نمی دانم: شیطان نمی گذارد که ما چشم باز کرده و ماهیت این دو مخدّر را بشناسیم و کنار بگذاریم، یا گردن کشی و تمرّد مسلمانان در مقابل ائمه (ع) است که جامعه اسلامی را این چنین سزاوار مجازات کرده است؟- کی به هوش آئیم و کی بیدار شویم. بگذریم این بزرگ ترین و تاریخی ترین درد است که ظاهراً به قدری مزمن شده علاجی ندارد مگر خداوند رحمی کرده بیدارمان کند یا با مهر و

رحمانیت خود و یا با تازیانه تاریخ و قهاریت خود. اگر قهاریت و تازیانه نیز باشد بهتر از این مخدوریت ما است.

اشتباه دیگر: به شرح رفت که ثعلب در مقام پاسخ به پرسش «چرا عرب های بت پرست از کلمه رحمان واهمه داشتند» برآمده لیکن راه نا درستی را طی کرده است. پیش از او سعید بن جبیر در این باره گفته است: چون مسیلمه در یمامه خود را ملقب به رحمان کرده بود و قریش او را بدین لقب می شناختند وقتی که بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم را از زبان پیامبر(ص) شنیدند، گفتند: محمد به خدای یمامه دعوت می کند (واهمه داشتند که این دعوت به برتری مردم یمامه منجر شود) بدین جهت پس از آن پیامبر(ص) هیچ وقت بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم را جهراً نمی خواند. یعنی همیشه آن را با اخفاء می خواند.^{۵۸}

این سخن چندین اشکال دارد:

- ۱- مسیلمه در زمان بعثت رسول خدا(ص) نه مدعی نبوت بود و نه قومش را به آئینی دعوت می کرد. او در اواخر عمر پیامبر(ص) چنین ادعائی کرد و در خلافت ابوبکر به دست مسلمانان کشته شد. در حالی که موضوع بحث ما به حدود ۲۲ سال پیش از آن، مربوط است.
- ۲- مطابق سخن ابن جبیر باید آئین، دین و خدای بنی حنیفه که قوم او بود، غیر از آئین، دین و خدای قریش باشد که هرگز چنین نبوده و نیست.

^{۵۸} سیوطی: «درالمثور»، ج ۱، ذیل بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم.

۳- در خود متن منقول از ابن جبیر، تناقض است از طرفی می گوید رحمن لقب خود مسیلمه بوده و از طرف دیگر رحمن را خدای بنی حنیف و یمامه، می داند آیا مسیلمه ادعای الوهیت هم کرده است؟! پس چگونه پس از ادعای الوهیت تنزل کرده و ادعای نبوت کرده است!؟

۴- می گوید: رسول خدا با شنیدن انتقاد قریش، دیگر هیچ وقت بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم را با صدای بلند- جهر، به طوری که کسی صدای او را بشنود- نمی خواند همیشه آن را اخفاتاً می خواند. آیا پیامبر(ص) چنین روحیه منفعلی داشت؟! با یک انتقاد بهانه جویانه بت پرستان، عقب نشینی می کرد؟! آیا خداوند اجازه اخفای این آیه عظیم را به او می داد؟! که به قول امام صادق(ع) «افضل آیه فی القرآن» است.

۵- پیش تر دیدیم که مردم بت پرست با شنیدن لفظ الرَّحْمَن گفتند: ما کسی به نام رحمان نمی شناسیم مگر آن صاحب یمامه^{۵۹}. که با نقل ابن جبیر فرق های اساسی دارد.

۶- واژه الرَّحْمَن، پس از اسلام نیز دچار گرفتاری هائی شده بود که هنوز هم ادامه دارد. این کلمه که پرکاربرد ترین و راه گشاترین، و نسبت به نظام اجتماعی بت پرستی و شرک اجتماعی، کوبنده ترین عامل بود، و در قرآن از موقعیت ممتاز برخوردار است (چنان که به شرح رفت)، در عین حال مظلوم ترین واژه قرآنی است که هنوز هم روند ستم تاریخی بر آن ادامه دارد. یعنی پس از اسلام و پیروزی

^{۵۹} پیش تر بیان شد که مراد از صاحب در این عبارت «اهل» است یعنی آن کسی که اهل یمامه است که با معنی فارسی آن فرق دارد.

و روتق اسلام، باز سنت دیرین کینه بر رحمان، پایان نیافت و جریان سیاسی سنت گرا روی خوش به آن نشان نداد و این کینه را در دو محور به اجراء گذاشت:

از ۱۱۳ بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيمِ که در آغاز سوره های قرآن آمده، تنها مورد اول آن را به رسمیت شناختند و بقیه را جزء قرآن ندانستند. آن گاه اختلاف کردند آیا آن یک بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيمِ عبارت است از آن که در آغاز سوره اقرأ آمده یا آن است که در آغاز سوره حمد آمده است. حتی برخی گفتند این یکی نیز نه آیه است و نه جزء قرآن. هنوز هم چنین می گویند.

۲- افرادی مانند ابوسفیان و... که از سران و بزرگان عرب بودند و از روی نا چاری (و برخی هم از روی مصلحت شخصی) ظاهراً مسلمان شده بودند و تعداد شان نیز زیاد بود، تا آخر عمر از شنیدن واژه الرَّحْمَن نا خشنود می شدند، دیگران نیز به احترام آنان از اظهار جهری آن خودداری می کردند و همیشه حتی در نماز هم آن را اخفاء می کردند.

برای توجیه این اخفاء کاری، بازار حدیث سازی گرم شد که سیوطی در «درالمنثور»^{۶۰} حدیث در این باره آورده حتی اظهار و جهر بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيمِ را بدعت نامیده است.

از یکی از این حدیث های جعلی بوی شدید اشرافیت بر می خیزد که دقیقاً نوعی پاسداشت از سنت جاهلی است؛ می گوید: ابن شیبہ از ابن عباس نقل می کند که گفت: قرائت جهری بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيمِ، قرائت کولی ها است. متن این

^{۶۰} سیوطی، «درالمنثور» ج ۱ ذیل بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيمِ.

حدیث جعلی چنین است: اخرج ابن ابی شیبہ عن ابن عباس قال: الجهر بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيمِ، قرائه الاعراب.

کلمه اعراب در قرآن به معنی «بیابانگردان» است که هم شامل عشایر چادر نشین می شود و هم شامل کولی های خانه به دوش. اما در محاورات مردمی وقتی که گوینده در مقام تحقیر است بیش تر به معنی کولی ها می آید. اساساً مردم سنتی عرب، چادر نشینی را عیب نمی دانستند. قرآن آمد در کنار کولی گری چادر نشینی را نیز محکوم کرد.

شگفتا در میان کلمات، جملات و آیات قرآن، کلمه الرَّحْمَن چه سرگذشت استثنائی دارد. زیرا که در کوبیدن نظام شرک اجتماعی و سنت های پیش از اسلام، بیش از واژه های دیگر نقش و کاربرد داشته است.

در هر بعثت- و نیز در هر انقلاب- اولین آفت پس از پیروزی، تشکیل یک طیف سنت گرا با روش خزنده، بوده و هست. یک بررسی در دین موسی (ع)، عیسی (ع) و دیگر بعثت ها، این واقعیت را در تاریخ نشان می دهد که یک اصل و قاعده کلی در تاریخ تحلیلی و جامعه شناسی است.

با رحلت پیامبر (ص) بلا فاصله اصل «عرب و موالی» که جامعه اسلام را به دو طبقه عرب ارباب، و غیر عرب برده، تقسیم کرد، پایه گذاری شد و پایه حقوق فردی، اجتماعی و شئون فردی و اجتماعی گشت. در زمان خلافت ابوبکر و عمر سنت اشراف گرائی پیش از اسلام نتوانست زمینه فعال شدن بیابد. زیرا خود آن دو از اشراف قوم خود نبودند. در زمان عثمان که خود او از اشراف قریش بود، اشرافیت نیز کاملاً احیاء شد.

در این میان سنت رحمان ستیزی حتی در زمان خود پیامبر(ص) نیز ادامه داشت عده ای از خواندن بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيمِ حتی در نماز خودداری می کردند. سیوطی در درالمنثور آورده است: ابوهیریه می گوید: در مسجد در کنار رسول خدا نشسته بودم، مردی آمد به نماز ایستاد اعوذ بالله گفت بلا فاصله «الحمد لله رب العالمین» را شروع کرد. پیامبر(ص) می شنید فرمود: ای مرد نمازت را شکستی مگر نمی دانی بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيمِ جزئی از سوره حمد است و هر کس آن را ترک کند آیه ای از قرآن را ترک کرده و نمازش را باطل کرده است^{۶۱}.

عده ای به حدی در رحمن ستیزی لجاجت می کردند که یکی از کارهای پیامبر(ص) دفاع از آن بوده که باز سیوطی آورده است: پیامبر فرمود هر کس بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيمِ را ترک کند آیه ای از قرآن را ترک کرده.

مقاومت به قدری چشمگیر بوده که رسول خدا از رفتار جبرئیل نیز کمک می گیرد، سیوطی آورده است: پیامبر(ص) فرمود: در نماز به جبرئیل اقتدا کرده بودم که بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيمِ را با صدای جهر خواند.

و نیز فرمود: جبرئیل نماز را به من یاد داد برخاست تکبیر گفت بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيمِ را خواند. یعنی آن را ترک نکرد.

هر کس احادیث مربوط به بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيمِ را در درالمنثور سیوطی در تفسیر سوره حمد بخواند مشاهده می کند که یک درگیری رفتاری شدید درباره آن، جریان داشته است، در سه محور:

^{۶۱} درباره ابوهیریه گفته اند: وقتی که حدیثی را نقل می کند اگر محتوای حدیث بر علیه افراد قدرتمند باشد، با لفظ «رجل» می آورد و از ذکر نام او خودداری می کند. گویا در این روایت نیز آن مرد از قدرتمندان بوده است.

۱- بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيمِ، آیه ای از آیات قرآن است یا اساساً نه آیه است و نه جزء قرآن.

۲- به فرض این که آیه است، آیا خواندن آن در نماز لازم است یا می توان آن را ترک کرد.

۳- به فرض وجوب خواندن آن، خواندن با جهر لازم است یا می توان آن را اخفاء کرد (و یا: باید و واجب است آن را خفاء کرد). اشراف قریش زیر بار کلمه الرَّحْمَن نمی رفتند، باز به عنوان نمونه:

سیوطی می گوید: معاویه (از شام) به مدینه آمد و در نماز برای مردم امامت کرد و بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيمِ را نخواند.

باز می گوید: اول کسی که بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيمِ را اخفاء کرد عمرو بن سعید بن عاص در مدینه بود و او مردی با حیا بود.

جمله «او مردی با حیا بود» برای توجیه رفتار این مرد سنت گرای اشرافی که مانند معاویه پس از فتح مکه به ناچار مسلمان شده بود، است.

گفته شد هنوز هم که هنوز است درباره بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيمِ اختلاف دارند آیا آن آیه و جزء قرآن است یا نه، برخی می گویند فقط یکی از ۱۱۳ مورد، آیه است. سپس اختلاف دارند که این یکی آن است که در اول سوره حمد است یا آن است که در آغاز سوره اقراراً است. برخی می گویند این یکی نیز نه آیه است و نه جزئی از قرآن.

چه شباهت عجیب دارد. سرگذشت واژه الرَّحْمَن به سرگذشت امیرالمومنین علی (ع) هر دو قهرمان کوبیدن نظام بت پرستی، هر دو مورد کین، عرب در پیش از پیروزی، و هر دو مورد ستم و حق ناشناسی تا به امروز.

اکنون نگاهی به دفاع ائمه طاهرين از واژه الرَّحْمَن: ائمه طاهرين نیز با رحمان ستیزان، مقابله کرده اند و این نشان از تداوم آن جریان در اعصار بعدی است.

۱- علی (ع) می فرمود: به وسیله بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم، سبع المثانی تکمیل می شود.^{۶۲}

یعنی یکی از نام های سوره حمد «سبع المثانی» است اگر بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم را حذف کنیم هفت نمی شود، شش می شود.

۲- به علی (ع) گفته شد: عده ای بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم را حذف می کنند. فرمود آن آیه قرآن است شیطان وادارشان می کند که فراموشش کنند.^{۶۳}

۳- علی (ع): فاتحه الكتاب هفت آیه است و بدون بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم (رقم هفت) تکمیل نمی شود.^{۶۴}

۴- امام باقر (ع): گرامی ترین آیه قرآن را به سرقت بردند که بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم است.^{۶۵}

۵- امام باقر (ع): رسول خدا بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم را با صدای بلند قرائت می کرد...^{۶۶}

^{۶۲} در المثنور، همان.

^{۶۳} بحار، ج ۷۹، ص ۲۳۷-۲۳۸.

^{۶۴} همان، ص ۲۲۷.

^{۶۵} همان، ص ۲۳۶.

^{۶۶} همان.

۶- امام صادق (ع): چه شد بر آنان، خدای شان بکشد، کمر به حذف عظیم ترین قرآن بستند و گفتند اظهار آن بدعت است و آن بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم است.^{۶۷}

۷- امام صادق (ع): بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم سزاوارترین آیه است که بلندتر خوانده شود.^{۶۸}

۸- امام رضا (ع): بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم به اسم اعظم خدا نزدیک تر است از سیاهی چشم به سفیدی اش.^{۶۹}

۹- امام حسن عسکری (ع): بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم به اسم اعظم خدا نزدیک تر است از سیاهی چشم به سفیدی اش.^{۷۰}

۱۰- و حدیث های دیگر در بحار و متون شیعه و سنی.
برگردیم به بُعد دیگر از ابعاد معنی و کاربرد واژه الرَّحْمَن:

فعل اخلاقی و فعل غیر اخلاقی- انگیزه عمل:

علمان بسیاری درباره «فعل اخلاقی» بحث و تحقیق کرده اند، از کانت آلمانی و دارای روش خوشبینانه، تا «پاراتو» ایتالیایی با روش بدبینانه اش. و دانشمندانی از مسلمانان از آن جمله مرحوم شهید مطهری.

نگاهی بس مختصر به این مسئله برای شناخت بهتر معنی و کاربرد الرَّحْمَن لازم است که بُعد دیگر آن را برای ما روشن می کند:

^{۶۷} همان، ص ۲۳۸.

^{۶۸} همان، ص ۲۲۸.

^{۶۹} همان، ص ۲۳۳.

^{۷۰} همان، ص ۲۵۷.

فعل اخلاقی چیست؟ و آن کدام نوع از رفتارهای انسان است که باید فعل اخلاقی نامیده شود؟ معیار در تعریف فعل اخلاقی چیست؟ مرحوم مطهری در کتاب «تعلیم و تعلم» از کانت نقل می کند: فعل اخلاقی آن است که فاعل آن هیچ نفع شخصی در آن نداشته باشد یا در نظر نگرفته باشد. آن گاه تعریف کانت را رد می کند و می گوید: صدیق تر و با صداقت تر از علی (ع) یافت نمی شود اما او هم از کارهای انسانی و اخلاقی خود، نفع و سود می برد. انسان حتی با صرف نظر از معاد و آخرت از فعل اخلاقی خود لذت می برد همیشه نوعی نفع شخصی در هر رفتار انسان هست و هیچ فعلی خالی از انگیزه شخصی نیست و تنها خداست که در کارهایش انگیزه شخصی ندارد.

این خلاصه و چکیده سخن آن شهید در رد نظریه کانت، است. اما باید گفت خود او نیز پس از رد تعریف های دیگران، تعریف مشخصی برای فعل اخلاقی نیاورده است.

این گونه مشکلات اساسی در عرصه علمی اروپا و ما زیاد است. و کلید همه آن ها «تفکیک روح فطرت از روح غریزه» است که در برخی نوشته هایم پیشنهاد کرده ام؛ انسان علاوه بر روح غریزه یک روح دیگر دارد که نام آن فطرت است^{۷۱}: فعل اخلاقی آن است که بر اساس مقتضیات و انگیزه های فطرت انجام یابد و انگیزش غریزی در آن دخالت نداشته باشد.

^{۷۱} برای شرح بیش تر، رجوع کنید «تبيين جهان و انسان» بخش انسان شناسی. و نیز «انسان و چيستی زیبایی» در سایت بینش نو.

رحمان: رحمان یعنی کسی که فعل رحمت را بدون انگیزه غریزی و بدون انگیزه فطری، انجام می دهد و هیچ گونه نفع شخصی در آن نداشته باشد. و این امکان ندارد مگر برای خداوند.

در این جا باز می رسیم به این که رحمان صفت و اسم خاص خداوند است. و در عصر جاهلی دارای معنی لیکن فاقد مصداق بوده است زیرا آنان خدا را نیز رحمان نمی دانستند. در نظر آنان کارهای خدا نیز بر اساس انگیزه و نفع شخصی، بود، و الرَّحْمَن اساس این بینش آنان را از بین می برد.

این موضوع تنها به بینش عرب جاهلی منحصر نیست؛ پیش تر به شرح رفت که دین یهود «دین رقابتی» است و رابطه انسان با خدا در آن دین بر اساس رقابت میان انسان و خدا، است. هر دو طرف رقابت، نمی تواند بدون انگیزه شخصی باشد. البته در این موضوع فرق زیادی میان یهودیت و عرب پیش از اسلام هست. در بینش عوام در میان مسلمانان نیز گاهی مشاهده می شود که کارهای خدا با انگیزه شخصی خداوند، تلقی می شود.

رفتار رحمانی نه تنها بدیهی است که فعل غیر اخلاقی نیست، فعل اخلاقی هم نیست، ما فوق هر دو است و با هیچ کدام از آن ها سنخیت هم ندارد، در نظر عرب جاهلی واژه الرحمن یک مفهوم «ایده آل» ی داشت، نه یک مخلوق مصداق عینی آن بود و نه خدا. قرآن اعلام کرد که خداوند در عینیت وجود خود، رحمان است. همان طور که پیش تر اشاره شد.

الله رحمان، یعنی خداوند همه نعمت ها را به همه کس می دهد و در اعطای نعمت ها هیچ انگیزه شخصی ندارد. نه غریزی و نه فطری. او خالق غریزه و فطرت است.

قریش بیش از دیگران از الرحمن می ترسید:

تعدد بت ها از تعدد قبیله ها ناشی می شود، یعنی «تعدد قبیله ها» مادر و «تعدد بت ها» فرزند است همین فرزند برمی گردد، تعدد قبیله ها را تشدید می کند؛ یعنی فاصله ها را زیاد کرده و تعدد را به تضاد تبدیل می کند.

احترام قریش به نمایندگان بت های قبایل، در عمل عین احترام عملی به مردمان هر قبیله منعکس می شد در حالی که همه قبایل با همدیگر در ستیز بودند، و بت های شان نیز در مجمع الاصنام با هم در ستیز بودند زیرا سبیل این ستیزها بودند. قریش از این ایده متناقض خود بهره فراوان می برد. می خواست قبیله ها در ستیز باشند و تنها روند تنفس شان در چنگال قریش باشد. اگر قبیله ها تضاد و ستیزشان را کنار می گذاشتند، آب و نان قریش، قطع می شد.

همه جای سرزمین عرب شیه میدان کارزار است تنها صحرای حرم امنیت کامل دارد همه روزها و ماه ها می توانند به ایام نبرد تبدیل شوند غیر از ماه های حرام، تنها روزنه تنفس قبایل عرب، حضور در صحرای حرم در ماه حرام است. قریش هر چه می توانست از این موهبت بهره می برد. اکنون کلمه «الرَّحْمَن» آمده زمینه را بر هم می زند، چیزی به نام «اصالت ستیز» را از بین می برد و امکان می دهد که بازار عکاظ و امثالش در هر مکان و در هر زمان تشکیل شود.

بنابراین قریش بیش از هر قبیله ای از واژه «الرَّحْمَن» وحشت دارد و از آن می رمد.

همه قبایل عرب به زیارت کعبه می آمدند (بیشتر قصدشان زیارت نماینده بت شان بود تا زیارت کعبه) با احترام و محبت قریش رو به رو می شدند به ویژه «سقایه الحاج»: آب رسانی و توزیع آب در میان زائران. و «سدانت»: پرده داری کعبه که تعمیر و حفظ آبادانی کعبه و تامین سایبان برای زائران و ... و نیز ترتیب میهمانی ها در خانه های سران قریش برای سران قبایل، از امور سدانت محسوب می شوند.

در مبارزه با اسلام: ویژگی مذکور در نظام بت پرستی عرب، یک ویژگی

برای قریش داده؛ هنگام بعثت رسول اکرم (ص)، قریش نه فقط از عقاید خود بل به نمایندگی از همه قبایل بت پرست با پیامبر (ص) مقابله می کرد. و این تنها به خاطر آن نبود که رسول خدا از میان قریش برخاسته است. ساده لوحانه است اگر پنداریم که چون پیامبر (ص) از میان قریش برخاسته لذا قریش با او درگیر شده است. زیرا پس از هجرت به مدینه نیز این قریش بود که با همه توان سلسله جنبان حرکت های سرکوب کننده فرهنگی (شعری) و نظامی بود که قبایل مختلف را جمع کرده و به مدینه حمله کرد که به «جنگ احزاب» موسوم گشت.

ما در این درگیری ها عنصر قریشی بودن رسول (ص) را نادیده نمی گیریم بی تردید عاملیت اساسی داشته و قریشی بودن پیامبر (ص) قریش را بیشتر عصبانی می کرد زیرا می گفتند از میان خود ما برخاسته و بر علیه منافع اساسی مردم خودش ندای الرحمن به راه انداخته است، این برای شان خیلی تلخ بود لیکن تنها عامل آن نبوده است چنان که بعضی ها بل اکثر مورخین چنین تصور می کنند. و به عنصر

«نماینندگی قریش از همه قبایل در این درگیری‌ها» توجه نمی‌کنند. و روش شان نگارش تاریخ توصیفی است نه تاریخ تحلیلی، کارشان تاریخ نگاری است نه علم تاریخ، و نه یک کار جامعه شناسانه.

بار توحیدی الرحمن: همان طور که گفته شد بت پرستی عرب صرفاً یک پرستش یا سجده در پیش بت نبوده بل عوامل ده گانه را که پیش تر به شرح رفت به وجود می‌آورد و همه چیز زندگی و همه ابعاد اجتماعی عرب را تعیین می‌کرد و به آن‌ها شکل و ماهیت می‌داد. همان طور که اسلام و توحید نه فقط «شرک عبادتی» را از بین می‌برد بل همه چیز زندگی بت پرستان را بر هم می‌ریخت، نظام اجتماعی را داغان و متلاشی می‌کرد و نظام نوین را به جای آن می‌آورد. سران قبایل بت پرستی پیش از آن که غم بت‌های شان را بخورند در اندوه از میان رفتن مناصب خود بودند، به ویژه قریش.

وقتی که پذیرفته شود خداوند رحمان است و نعمت‌ها را بدون انگیزه شخصی می‌دهد، معیارها عوض می‌شود؛ ثروت، رفاهمندی، تبار، طبقات و همه امتیازهای نظام اجتماعی معیاریت خود را از دست می‌دهد؛ همه انسان هستند و مساوی، با حقوق مساوی و با ارزش‌های مساوی؛ آویزه‌های مالی و تباری کنار می‌روند و انسانیت به طور عریان ملاک می‌گردد؛ اکنون آن فردی ارجمند، کریم، والا گوهرین است که انسان تر باشد و این نمی‌شود مگر در اثر تقوی که: **انَّ اکرمکم عند الله اتقیکم.**

با این نگاه همه قرآن می‌شود معنی الرَّحْمَن. به یاد آن فرمایش علی (ع) که فرمود: همه قرآن در سوره حمد نهفته است و همه سوره حمد در بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم.

جامعه توحیدی آن است که نظام توحیدی داشته باشد یعنی اصول اجتماعی و ارزش‌های فردی و اجتماعی بر اساس باور به رحمانیت خدا باشد و هیچ برخورداری مادی دلیل ارجمندی یک فرد یا یک خاندان نباشد. و جامعه ای که برخورداری‌های مادی در آن، دلیل ارجمندی فرد یا خاندان باشد، جامعه ای است که بر اساس شرک پی ریزی شده است. پول، مال، مقام، قدرت و رفاهمندی در آن جامعه پرستش می‌شود هر کدام از این‌ها «بت» می‌شوند بل نقش شان در نظام اجتماعی بیش از بت هبل و عزّی می‌شود. گر چه در عرصه ظاهری و «نظری» باورهای مردم باورهای دینی باشد.

و این است بار توحیدی الرَّحْمَن که بت پرستان از آن می‌ترسیدند بیش از آن که از لا اله الا الله می‌ترسیدند.

تفکیک روابط کاری از روابط ارزشی: اعتقاد به رحمانیت خدا، روابط کاری را از ارزش‌های اجتماعی تفکیک می‌کند. برای توضیح این مسئله مثالی می‌آورم: امروز کسانی که بیش از ۵۰ سال دارند دوران ارباب رعیتی و نظام اجتماعی فئودالیت در ایران را به یاد دارند؛ مردم روستا روی زمین‌های ارباب کار می‌کردند؛ بذر، گاو، خیش و همه ابزار از آن رعیت و تنها زمین از آن ارباب بود که از محصول مالکانه می‌گرفت.

اگر رابطه رعیت با ارباب در همین جا ختم می شد، صرفاً یک «رابطه کاری» می شد، اما چنین نبود همه سرنوشت و جزئیات زندگی رعیت در اختیار ارباب بود؛ اگر می خواست دخترش را شوهر بدهد باید با اجازه ارباب می داد و اگر می خواست برای پسرش زن بگیرد باز بسته به اجازه ارباب بود حتی تعیین روز عروسی هم با نظر ارباب تعیین می شد و ...

رعیت حق تصمیم گیری در امور کلی و جزئی زندگی خودش را نداشت و اگر تصمیمی می گرفت که مثلاً امروز به آبیاری زراعت برود، ارباب حق وتو داشت. درباره تصمیمات مهم تر اساساً باید پیشاپیش آن را به اطلاع ارباب می رسانید و در صورت تصویب او، تصمیم می گرفت. ارباب خدای واقعی رعیت بود او باید همه نظرهای ارباب را عملی می کرد بدون چون و چرا و دیگر جایی برای اطاعت از خدا نبود. ارباب درباره احکام خدا نیز حق وتو داشت.

کوچک ترین ارباب که مثلاً مالک تنها یک روستا با ۲۰ خانوار بود این چنین اختیارات نامحدودی در سرنوشت رعیت داشت تا چه رسد به خوانین بزرگ. هر حرکت ریز و درشت اعضای خانواده حتی در درون خانه نیز زیر نظر ارباب بود. امروز صاحب فلان کارخانه و شرکت، ۴۰۰۰ کارگر دارد. اما رابطه میان او و کارگر صرفاً یک رابطه کاری است و صاحب بنگاه یا مدیر آن، نه تنها هیچ دخالتی در زندگی کارگر ندارد حتی از نحوه زندگی او اطلاع ندارد. یعنی رابطه کاری از روابط ارزشی تفکیک شده است؛ فرضاً صاحب کار بودن ارزشی است اما نه ارزشی که او را به «خدای کارگر» تبدیل کند.

در نظام بت پرستی عرب، حتی شخصیت افراد قبیله مطابق میل سران قبیله قالب گیری می شد تا چه رسد به سرنوشت بردگان. اینک اندیشه نو با نسخه جدید

برای نظام اجتماعی آمده که خدا را «رحمان» می داند و در صدد سازمان دهی و تنظیم جامعه بر اساس تفکیک روابط کاری از روابط ارزشی است. و این تفکیک، اصل و اساس ارزش های موجود را از بین برده و بر معیار دیگر مبتنی می کند و در نتیجه بلال حبشی با سید قرشی شأن انسانی مساوی می یابد. و این مساوات تنها به وسیله تقوی به برتری یک طرف منجر می شود.

ابولهب در بازار عکاظ که محل اجتماع موسمی همه قبایل بود به دنبال پیامبر (ص) راه می رود و می گوید: ای مردم این پسر برادر من است دروغ گو و کذاب است، طبقات پایین را بر علیه سروران تحریک می کند. در مقابل اربابان برای بردگان حقوقی قائل است و ...

عمر وعاص که به نمایندگی از قریش برای استرداد مهاجران، به حبشه رفته بود، در حضور نجاشی چنین می گوید: شاهای اینان که به کشور تو آمده اند افرادی از طبقه پایین ما هستند از دستورات سروران شان سرپیچی کرده اند، محمد - ص - این ها را تحریک کرده و بالاتر از آن بردگان ما را نیز تحریک می کند، او در پیام جدیدش که آورده می گوید: همه انسان ها در انسان بودن مساوی هستند و ... جامعه عرب در عرصه باور و «نظری»، بت ها را می پرستیدند اما در عرصه عملی همان بت پرستی به پرستش سروران منعکس می شد به طوری که شکست بت ها شکست طبقه برتر، و شکست طبقه برتر شکست بت ها بود.

این ملازمه از ویژگی های اساسی «شرک اجتماعی» است.

فرسایش: پس از پیروزی اسلام واژه الرَّحْمَن و کاربرد معنایی آن به شدت به چالش کشیده شد؛ چالش مداوم و فرساینده که تا به امروز هم ادامه دارد (به شرحی که گذشت) سرانجام معنی و کاربرد آن با معنی و کاربرد «رحیم» مساوی گشت.

دانش انسان شناسی به ما می آموزد که انسان چنین موجودی است همیشه برخوردار از مادی را ملاک و معیار ارجمندی، حتی معیار نزدیکی به خدا و محبوبیت در نزد خدا، قرار می دهد. و کار انبیاء تنها این بود که این معیارها را از کرسی معیاریت کنار زنند. هر امت پس از پذیرش دین، به تدریج به فرسایش آن پرداخته است.

در مبحث «سرگذشت» گفته شد واژه الرَّحْمَن دو مرحله را گذرانده است: در دوره جاهلی لفظ و معنای آن بود اما مصداق نداشت و یک واژه با معنی «ایده آل» ی بود. در مرحله دوم اسلام آمد به آن مصداق داد. در این جا باید دو مرحله دیگر به آن افزود: در اوایل اسلام دچار چالش و فرسایش گشت. در مرحله چهارم فرسوده شد و کاربرد خود را از دست داد. این مرحله هنوز هم ادامه دارد.

فهم و درک معنی: درک و فهم معنی و کاربرد الرَّحْمَن برای ما چندین جلسه وقت گرفت و توضیح آن این همه انرژی برد. اکنون پرسش این است: عرب جاهلی چگونه این مسائل پر خم و پیچ را تحلیل و درک می کرد؟

پاسخ: مسئله برای عرب جاهلی خیلی آسان و سهل بود. این ما هستیم که به دلیل فرسوده شدن معنی الرَّحْمَن نیازمند این همه شرح، توضیح و تحلیل هستیم. مسئله تا

حدودی شبیه است به عکس العمل سران امروری آمریکا در مقابل واژه «جهاد»، وقتی که آقای بوش کلمه جهاد را می شنود به راحتی می فهمد که جهاد اصل اعتقادی مسلمانان است به شدت از آن وحشت می کند. او می داند هر ملتی از ملیت خود دفاع می کند اما مسلمانان برای دفاع انگیزه دوم هم دارند که قوی تر از انگیزه ملیت است و «جهاد» نامیده می شود. عرب جاهلی معنی و کاربرد رحمان را راحت تر درک می کرد؛ زیرا کلمه ای بود از کلمات زبان خودشان. یکی از چالش های مهم که در معنی رحمان نهفته بود، حذف سروری ها بود.

منابع لغوی لفظ فرسوده را معنی می کنند:

واقعیت این است: امروز هر چه در معنی و کاربرد رحمن توضیح دهیم باز جان معنی آن را آن طور که عرب جاهلی می فهمید نخواهیم فهمید زیرا این واژه با فرسایش دائمی چند قرنی فرسوده شده حتی المنجد می نویسد: الرَّحْمَن: الرَّحِيم: هو من الاسماء الحسنی مختص به تعالی: رحمن به معنی رحیم است با این فرق که رحمن مخصوص خداوند است.

و همین طور دیگر منابع که کهن ترین شان دو قرن پس از اسلام تدوین یافته اند.

در متون حدیثی در بیان بُعدی از ابعاد معنایی رحمان، دو گروه حدیث داریم: یک گروه می گوید: خداوند «رحمان الدنيا و الاخره» است گروه دیگر می گوید: رحمان یعنی بخشنده، رحمت کننده، نعمت دهنده به همه کسان اعم از

مومن و ملحد. رحیم یعنی بخشنده و نعمت دهنده و رحمت کننده به مومن فقط. بنابراین خداوند در آخرت رحمان نیست تنها رحیم است. در ظاهر این دو گروه، تناقض به نظر می آید. لیکن هرکدام از دو گروه بُعد ویژه ای از ابعاد معنای رحمن را در نظر گرفته اند؛ گروه اول می گوید: چون خداوند در محشر و روز محاسبات اعمال، به همگان با یک نگاه و با دید عدالت خواهد نگرست، شاه و گدا در این عدالت مساوی خواهند بود، پس خداوند در آخرت نیز رحمان است.

حدیث های گروه دوم می گویند: چون معیار در نعمت دادن و بهشت دادن در آخرت، فقط «عمل» است پس معیار برخورداری ها در آخرت برتری های عملی است، برخورداری های اخروی تعیین کننده ارزش های فرد است، بر خلاف دنیا که برخورداری ها معیار و دلیل ارزش و ارجمندی نیست. از این جهت خداوند در آخرت رحمان نیست نه از هر جهت.

هر دو گروه از این حدیث ها در منابع سنّی و شیعه آمده اند به ویژه به محور بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم در اکثر متون تفسیری و یا متونی که درباره اسماء و صفات خدا بحث کرده اند.

چند نمونه از آیات

۱- سوره بقره آیه ۱۶۳: **وَالْهَكْمَ لَهُ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ**؛ و خدای شما خدای واحد است نیست خدائی مگر او که رحمان و رحیم است. نکات: (۱): هم آفرینش جهان و هم مدیریت آن، کار خدای واحد است. (۲): نه آفرینش کل جهان و نه بخشی از آن، به چیز یا کس دیگری تفویض نشده است همین طور مدیریت آن. (۳): همان خدای واحد نیز پیش از آن که رحیم باشد، رحمان است؛ رحمانیت او مقدم بر رحیمیت اوست در همه جا واژه رحمان جلوتر از واژه رحیم آمده است.

۲- سوره رعد آیه ۳۰: **كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لَتَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِي وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَآيَةُ مَتَاب: هَمَجْنِينِ فَرَسْتَادِيمِ تُو رَا دَر مِيَانِ اُمَّتِي كِه پيش از ایشان امت هائی گذشته اند، تا تلاوت کنی برای شان آن چه را که به تو وحی**

کرده ایم در حالی که ایشان به «رحمان» کافرند. بگو رحمان خدای من است، نیست خدائی مگر او، به او توکل کرده ام و به سوی اوست بازگشت همگان.

نکات: ۱): آنان به «الله» کافر نیستند به رحمانیت او کافرند.

۲): بگو آن الله که من معتقد هستم رحمان است. و «الله» ی غیر از «الله رحمان»

وجود ندارد.

۳): الله رحمان، قابل توکل است و الله که رحمان نباشد قابل توکل نیست.

۴): بازگشت همگان در معاد به سوی همین الله است که رحمان است.^{۷۳}

۵): شما در دنیا از رحمانیت او سوء استفاده می کنید همان طور که هر گناه

کار از رحمانیت خدا سوء استفاده می کند، در عین حال او را رحمان نمی دانید.

۳- سوره مریم آیه ۶۹: **ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدَّ عَلَى الرَّحْمَانِ**

عَتِيًّا: سپس (در محشر) جدا می کنیم از هر گروهی هر کدام از آنها را که نسبت

به رحمان، ستیزه گر هستند؛ رحمان ستیز هستند.

نکات: ۱): در اینجا واژه رحمن به طور مستقل (بدون آنکه پیش از آن لفظ

«الله» یا «اله» آید) آمده و به اصطلاح ادبی «ارسال مسلم» شده که بالاترین تاکید بر

رحمانیت خداوند است.

۲): گرچه سیاق سخن این آیه در کنار آیات پیش از خود، درباره منکران معاد

است اما شامل هر گناه کاری است که از رحمانیت خدا سوء استفاده کرده و گناه

می کنند.

^{۷۳} آیه، ناظر به آن معنی است که اشاره شد: «رحمان الدنيا والاخره»

توجه می دهد: اگر خداوند رحمان نبود مجال گناه کردن را به شما نمی داد، هم از رحمانیت او استفاده کرده گناه می کنید و هم با کلمه رحمان ستیز می کنید و این شدید ترین ستیز است.

۳): انکار رحمانیت خدا دلیل انکار معاد، قلمداد شده است. عرب جاهلی معاد را کاملاً انکار می کرد آیه اشاره ای به ملازمه میان انکار معاد با انکار رحمانیت، دارد.

۴- سوره فرقان آیه ۶۰: **وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَ مَا الرَّحْمَنُ**

انسجد لما تأمرنا و زادهم نفورا: و آن گاه که به آنان گفته می شود به رحمان

سجده کنید، می گویند: رحمان چیست؟ آیا سجده کنیم آن چه را که تو امر می

کنی؟ و رمش شان بیش تر می شود.

نکات: ۱): رسماً اعلام می کنند: ما نمی دانیم رحمان چیست. که شرحش گذشت.

۲): از رحمان و معنی آن می رمیدند (همان طور که گوسفند از شیر می رمد) و

هنگامی که سخن از سجده به رحمان، می آمد رمش شان بیش تر می شد.

۳): آنان لفظ و معنی و کاربرد رحمن را به خوبی می دانستند و می شناختند،

آن را خطری بزرگ برای نظام اجتماعی خود می دانستند.

۴): می گفتند ما به خدائی با صفت رحمانیت باور نداریم و این صفت دلبخواه

توست و از ما می خواهی به چیزی که دلبخواه و گزینش شخص تو است سجده

کنیم.

۵- سورة زخرف آیه ۲۰: و قالوا لو شاء الرَّحْمَن ما عبدنا ما لهم بذلك من علم ان هم اَلا يخرصون: و می گویند اگر رحمان می خواست ما بت ها را پرستش نمی کردیم. آنان به این گفته خود علمی ندارند و سخن نمی گویند مگر به گزاف.

نکات: ۱): می گفتند تو ما را گمراه می دانی، اگر خداوند رحمان است (و رحمتش بدون انگیزه شخصی است) چرا ما را هدایت نکرد و رحمتش را از ما دریغ کرد تا ما گمراه شدیم، این دریغ با رحمانیت سازگار نیست.

۲): می فرماید: اینان گزاف می گویند زیرا (درست است که رحمانیت خدا رحمت بی دریغ است) لیکن نتیجه سخن شان «جبر» است که خداوند همگان را از انحراف باز دارد؛ بزرگ ترین امتیازی که رحمان به انسان داده و ارزشمندترین رحمت رحمان به انسان، «اختیار» و «اراده» است اگر انسان را هدایت جبری کند او را مسلوب الاختیار کرده و رحمت خود را نقض کرده است.

۳): اگر اهل علم و دانش بودند به گزاف بودن سخن خود پی می بردند.

۴): در این آیه از زبان مشرکان، بت ها در تقابل با رحمان آمده و نشان می دهد که کاربرد رحمان در براندازی نظام توتیمسم عرب بیش از هر اسم و صفت دیگر خدا بوده است.

۶- سورة زخرف آیه ۴۵: أَجْعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ الهه یعبدون: مگر غیر از

رحمان خدایانی برای آنان تعیین کرده ایم که پرستش شان کنند-؟

نکته: در این آیه نیز در بیان خداوند، رحمن و بت ها در تقابل هم قرار گرفته اند. یعنی در دو آیه از سوره زخرف، هم از نظر مشرکان، رحمانیت با بت پرستی

تضاد دارد و هم از نظر قرآن. حتی کاربرد واژه «الله» در بر اندازی نظام اجتماعی بت پرستی در حد کاربرد رحمان نیست؛ نمی فرماید «أَجْعَلْنَا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً یعبدون» در حالی که در ظاهر واژه الله با «الله» تناسب دارد.

مشرکان به «الله» معتقد بودند و در زیر چتر الله صدها خدا و توتیم رذیف کرده بودند اما با رحمان نمی توانستند چنین کاری بکنند. همه ۱۷۰ مورد که لفظ رحمن در قرآن آمده همگی با این کاربرد هستند.

مناقشه ویژه: در ذهن عرب جاهلی کلمه «الله» طوری معنی شده بود که با همه معتقدات نادرست آنان سازگار بود. و قرآن و پیامبر (ص) آن را طور دیگری معنی می کردند که با عقاید و نظام اجتماعی مشرکان سازگار نبود، این مسئله محور اصلی مناقشه میان پیامبر (ص) و مشرکان بود. تکلیف این مناقشه را صفت «الرَّحْمَن» تعیین می کرد اگر این صفت خداوند پذیرفته می شد معنی مورد نظر اسلام محقق می گشت و اگر رد می شد معنی مورد نظر مشرکان پیروز می گشت. دیگر اسامی خداوند نه مورد مناقشه بودند و نه تعیین کننده این مناقشه؛ حتی اسم و صفت «واحد»، زیرا مشرکان الله را در شأن و مقام، واحد می دانستند او را در مقام خدای خدایان تنها یک، تک و واحد می دانستند. بنابر این کاربرد توحیدی الرَّحْمَن حتی بیش از اسم و صفت «واحد» بوده است.

قرآن تاکید دارد که باید کلمه الله همراه با رحمانیت معنی شود: در آیه ۱۱۰ سوره اسراء اعلام می شود که معنی و مفهوم کلمه الله باید همان باشد که کلمه رحمن آن را ایجاب می کند نه آن معنی که در ذهن بت پرستان است: «قل ادعوا

اللَّهُ او ادعوا الرَّحْمَن»: بگو: خدا را با اسم الله بخوانید یا با اسم رحمن فرقی نمی‌کند. و در ادامه توجه می‌دهد: اگر همه اسمی خدا در جهت معنی الرَّحْمَن باشد، همگی «حُسْنی» می‌شوند یعنی حق معنی آنها ادا می‌شود و معانی شان دچار عیب و نقص نمی‌گردد: «أَيُّ مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»: هر کدام را بخوانید پس برای اوست اسم های زیبا.

جمع بندی و شمارش عناصر نهفته در معنی و کاربرد الرَّحْمَن و سرگذشت تاریخی آن

- ۱- چون صیغه صفت مشبیه است عنصر بقاء و دوام، در آن است. یعنی همیشه نعمت دهنده و بخشش گر است.
- ۲- چون با الف و نون است بر آن بقاء و دوام، عنصر ویژه تأکیدی دارد.
- ۳- به دلیل الف و نون، رحمانیتش در امور کلی و جزئی، شمول عمومی و مطلق دارد.
- ۴- چون همه کاربردهای آفرینش و مدیریت جهان و آن چه در جهان است مصداق نعمت و رحمت است. پس همه این کارها، کار مستقیم اوست و صفت مشبیه و دارای الف و نون بودن، این عنصر معنایی را دارد.
- ۵- بنابراین، از کمک و یار مستغنی است. شریک ندارد، بت ها بی مورد و توهم محض هستند.

۱۴۰ کاربرد تک واژه «الرَّحْمَن»

انسان رحیم می تواند کارها یا برخی از کارهای خود را به دیگران «تفویض» کند. اما خدای رحمان از تفویض منزه است. عنصری که باز در ویژگی صیغه و الف و نون، نهفته است.

۶- رحمت رحمانی، جود، بخشش و رحمت بی دریغ است - که باز خود صیغه و الف و نون بدان دلالت دارند. همین طور دیگر معانی که می شماریم:

۷- رحمت رحمانی، نه یک «احساس اخلاقی» است. زیرا خداوند از «احساس» منزه است و نه یک «فعل غیر اخلاقی» است که باز خداوند از آن منزه است و نه یک «فعل اخلاقی» است. و هیچ انگیزه شخصی، در آن نیست. فراتر از همه این هاست. اما رحمت رحیمی می تواند با انگیزه شخصی، با احساس شخصی، باشد همان طوری که در دلسوزی های انسان ها چنین است.

۸- واژه الرحمن مانند واژه «سبحان» فقط یک مصداق دارد. ممکن است هزاران مصداق برای «رحیم» باشد مانند خدا و انسان های رحیم. اما تنها یک کس می تواند رحمان باشد. اگر دو تا شوند هر دو به مقام رحیمی سقوط می کنند: زیرا رحمت هر کدام قید و محدود کننده رحمت دیگری می شود. در حالی که معنی رحمان مانند معنی سبحان، مطلق و بدون قید است .

۹- رحمت رحمانی، اجر عمل، نیست مومن و ملحد هر دو از آن برخوردارند بل ملحد ها بیش از مومنین از آن برخوردار می شوند.

۱۰- بنابراین: برخورداری های مادی، تباری، و خاندانی، دلیل کرامت و امتیاز و یا برتری نیست. برده حبشی با سید قرشی مساوی اند، آن آکر مکم عند الله اتقیکم.

کاربرد الرَّحْمَن و سرگذشت تاریخی آن ۱۴۱

۱۱- بر اساس موارد ده گانه فوق: رحمانیت رحمان ایجاب می کند که روابط کاری فقیران با اغنیاء، از دیگر ابعاد زیستی اجتماعی تفکیک شود و سرنوشت فقیر در اختیار غنی قرار نگیرد (مثال فتودالیته که گذشت).

۱۲- واژه الرَّحْمَن با معنی و کاربرد فرا شمولی خود، پیدایش یک «جامعه واحد بزرگ» به محور یک «دولت مرکزی» را ایجاب می کند. و استقلال و خود بنیادی قبایل را نفی می کند.

۱۳- معنی الرَّحْمَن و باور به آن است که آن «گرداب» را می شکند. گردابی که گفته شد بزرگ ترین مشکل بشر شکستن آن است. گرداب و دورانی که از «تعامل پدیده های اجتماعی منفی» به وجود می آید: فقر، جهل را می زاید و همان جهل برگشته مادر خود را فربه می کند. و بر عکس:، جهل، فقر را می زاید و همان فقر برگشته مادر خود را فربه می کند. الرَّحْمَن و باور به معنی آن این دور و دوران سترگ منفی، را در هم می شکند.

۱۴- در نفی شرک اجتماعی (نه در نفی شرک عبادی) کاربرد واژه الرَّحْمَن بیش از کلمه «الله» است.

۱۵- در نفی شرک اجتماعی، کاربرد الرَّحْمَن از «لا اله الا الله» بیشتر است.

۱۶- کاربرد توحیدی الرَّحْمَن بیش از کاربرد اسم و صفت «واحد» - و نیز بیش از «احد» و «وحد» - است.

۱۷- پس از اسم «الله»، معانی همه اسامی و صفات خداوند در معنی الرَّحْمَن، نهفته است.

۱۸- بر اساس موارد بالاست که علی (ع) می فرماید: همه قرآن در بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم نهفته است.

۱۴۲ کاربرد تک واژه «الرَّحْمَن»

- ۱۹- در مناقشه میان پیامبر(ص) و مشرکان که درباره معنی و مفهوم کلمه «الله» بود، الرَّحْمَن تعیین کننده بود و تکلیف را روشن می کرد.
- ۲۰- درگیری اسلام و مسلمین، بیش تر به محور «شُرک اجتماعی» بود تا «شُرک عبادی»، و واژه الرَّحْمَن اساس شُرک اجتماعی را در هم می کوبید.
- ۲۱- این که انسان «اراده» و «اختیار» دارد نعمتی از رحمانیت خداست.
- ۲۲- چیزی به نام گناه، استفاده ای است از اراده و اختیار و سوء استفاده ای است از رحمانیت خدا. پس استفاده کردن از رحمانیت او و انکار رحمانیت او، یک ستیزه جاهلانه است با رحمان.
- ۲۳- این که برخی از حدیث ها می گویند: خداوند در آخرت رحمان نیست، یک بُعد از ابعاد معنایی آن را در نظر دارند. و برخی دیگر که می گویند: خداوند «رحمان الدنيا و الاخره» است، بُعد دیگری را در نظر دارند.
- ۲۴- در میان عرب جاهلی لفظ و معنی الرَّحْمَن حضور داشت اما یک معنی آرمانی و ایده آل و خیالی، تلقی می شد و مصداق نداشت.
- اسلام آمد مصداق آن را تعیین کرد که: خداوند رحمان است.
- ۲۵- عرب جاهلی معنی و ابعاد معنی الرَّحْمَن را به آسانی می فهمید. زیرا یک واژه عربی با اشتقاق قانونمند و قاعده مند عربی بود.
- ۲۶- واژه الرَّحْمَن را در فاز فرسایشی سترگی قرار دادند و آن را فرسوده کردند؛ فرسایش تاریخی که هنوز هم ادامه دارد.
- ۲۷- به دلیل همین فرسایش، امروز درک معنی اصلی و کاربرد اصلی و فرا شمولی آن برای ما (همه مسلمانان اعم از عرب و غیر عرب) نیازمند این همه توضیح و شرح و بیان است.

کاربرد الرَّحْمَن و سرگذشت تاریخی آن ۱۴۳

- ۲۸- سرگذشت تاریخی واژه الرَّحْمَن در پیش از پیروزی اسلام و پس از آن، شباهتی به سرگذشت تاریخی امیرالمومنین (ع) تا به امروز دارد.

به درود.

فهرست مطالب

۱۱.....	توتیمسم و جامعه عرب جاهلی
۱۱.....	شرک عبادی
۱۴.....	شرک اجتماعی
۱۷.....	اما نوآوری های افلاطون
۲۰.....	ارسطو
۲۵.....	شرک در میان عرب
۲۵.....	نکته مهم
۲۸.....	از الهه تا تندیس
۳۳.....	و با بیان دیگر
۳۷.....	توتم و تابو
۴۰.....	توتم
۴۵.....	تابو

- ۴۷..... منشأ پدیده ای به نام تابو
- ۵۲..... مقاومت انسانی
- ۵۳..... فرق ماهوی ادیان و توتیمسم
- ۵۷..... ویژگی های توتیمسم عرب جاهلی
- ۵۷..... مرحله بسیط
- ۵۷..... مرحله تکثر اول
- ۵۸..... مرحله تکثر دوم
- ۶۰..... خدایان زمینی
- ۶۲..... نظام اجتماعی توتمی در جامعه عرب
- ۶۴..... مجمع الاصنام
- ۷۰..... اکنون سخنی چند دربارهٔ بت های معروف عرب
- ۷۷..... بت های مهاجر
- ۸۵..... نظام اجتماعی بر مبنای بت پرستی
- ۹۱..... حساسیت عرب جاهلی به واژه «الرَّحْمَن»
- ۹۴..... حساسیت و رمش
- ۹۵..... در صلح حدیبیه
- ۱۰۱..... معنی و مفهوم واژه الرَّحْمَن
- ۱۰۴..... انحصار اسم و صفت رحمان بر خداوند
- ۱۰۶..... سرگذشت تاریخی برخی واژه ها
- ۱۰۸..... مبالغه
- ۱۱۱..... اشتباه بزرگ

- ۱۱۴..... اشتباه دیگر
- ۱۲۰..... اکنون نگاهی به دفاع ائمه طاهرین از واژه الرَّحْمَن
- ۱۲۱..... فعل اخلاقی و فعل غیر اخلاقی - انگیزه عمل
- ۱۲۴..... قریش بیش از دیگران از الرَّحْمَن می ترسید
- ۱۲۵..... در مبارزه با اسلام
- ۱۲۶..... بار توحیدی الرَّحْمَن
- ۱۲۷..... تفکیک روابط کاری از روابط ارزشی
- ۱۳۰..... فرسایش
- ۱۳۰..... فهم و درک معنی
- ۱۳۱..... منابع لغوی لفظ فرسوده را معنی می کنند
- ۱۳۳..... چند نمونه از آیات
- ۱۳۷..... مناقشه ویژه
- جمع بندی و شمارش عناصر نهفته در معنی و کاربرد الرَّحْمَن و سرگذشت تاریخی آن
- ۱۳..... آن